بسم الله الرحمن الرحيم

طبایع
در طب اسلامی و
درمان ریشه ای بیماریها
بر اساس نظرات اجتهادی آیه الله تبریزیان

به انضمام

مقاله روش شناسی در طب اسلامی

و

تشخیص سریع غلبه طبایع در طب اسلامی و درمان آنها

ترجمه و تالیف: دکتر علی آراسته

عضو هئیت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

سرشناسه : آراسته ، علی ، ۱۳۵۱ -
عنوان و نام پدیدآور : طبابع در طب اسلامی و درمان ریشه‌ای بیماریها بر اساس نظرات اجتهادی آیه‌الله تبریزیان.../ ترجمه و تالیف علی آراسته.
.مشخصات نشر : تهران: افق آینده ، ۱۳۹۵
.مشخصات ظاهری : ۲۵۵ص. ؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س‌م
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۵۰-۶۰-۲
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
.یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۳۷] - ۲۳۸
موضوع : پزشکی اسلامی
موضوع : Medicine, Islamic*
موضوع : پزشکی اسلامی — احادیث
موضوع : Medicine, Islamic — Hadiths*
موضوع : داروهای گیاهی
موضوع : Materia medica, Vegetable
موضوع : پزشکی داخلی — نسخه‌ها و دستورالعمل‌ها
موضوع : Internal medicine — Formulae, receipts, prescriptions
موضوع : پزشکی سنتی — نسخه‌ها و دستورالعمل‌ها
موضوع : Traditional medicine — Formulae, receipts, prescriptions
موضوع : اخلاط چهارگانه
موضوع : Four-fold humoures*
شناسه افزوده : تبریزیان، عباس، ۱۳۴۳ -
رده بندی کنگره : آ۴ط۲ ۱۳۹۵/ R۳/۱۲۸
رده بندی دیویی : ۹۱۷۶۷۱/۶۱۰
شماره کتابشناسی ملی : ۴۵۲۱۹۶۴

طبابع در طب اسلامی

مولف و مترجم: دکتر علی آراسته
طراح جلد: مجید کج باف
صفحه آرایی: محمد حسین آراسته
نوبت و تاریخ چاپ: چاپ نخست زمستان ۱۳۹۵
ویراست نخست
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۵۰-۶۰-۲
قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان
همه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست **شماره صفحه**

مقدمه **۱**

بخش اول: روش شناسی طب اسلامی **۵**

اهمیت کتاب دراسه فی طب الرسول المصطفی ۸

بیماری و درمان در طب اسلامی ۹

علت بیماریها و درمان از نظر طب اسلامی ۹

علت العلل ۹

علل بعید بیماریها ۹

علل قریب بیماریها ۱۰

درمان از نظر طب اسلامی ۱۱

مبانی درمان ۱۱

درمان از نظر طب اسلامی ۱۱

اقدامات راهبردی درمان ۱۳

انواع درمان ۱۳

رویکرد طب اسلامی در مواجهه با بیماری ها ۱۹

الف) راهکارهایی برای پیشگیری از ابتلا به بیماری ۱۹

ب) درمانهای عمومی بیماریها: ۲۰
عسل ۲۰
سیاهدانه ۲۱
برگ کاسنی ۲۱
داروهای ترکیبی عام ۲۱
ج) درمانهای خاص هر بیماری ۲۲
بیماریهای چشم ۲۲
بیماریهای گوش ۲۲
کاهش حافظه ۲۲
کولیت ۲۲
بیماریهای جدید: ۲۳
بخش دوم: تشخیص سریع غلبه طبایع در طب اسلامی و درمان آنها ۲۷
نشانه های غلبه دم ۲۸
الف) علائم بالینی ۲۸
ب) سن و زمان مراجعه ۲۸
ج) حالات روحی و اخلاقی ۲۹
نشانه های غلبه صفرا ۳۰

الف) علائم و شکایات بیمار ۳۰
ب) سن و زمان ۳۰
ج) حالات شخصی و اخلاقی ۳۱
نشانه های غلبه سودا ۳۱
الف) علائم و شکایات بیمار ۳۱
ب) سن و زمان ۳۱
ج) حالات اخلاقی و روحی ۳۲
نشانه های غلبه بلغم ۳۲
الف) علائم بیماری و یا شکایات بیمار ۳۲
ب) سن و زمان ۳۳
ج) حالات شخصی و اجتماعی ۳۴
ریح ۳۴
علائم غلبه ریح ۳۴
درمان غلبه طبیعتها ۳۵
درمان غلبه مره (اعم از صفرا و سودا) ۳۵
درمان صفرا ۳۷
درمان غلبه سودا ۴۱

درمان بلغم ۴۲

درمان ریح (به معنای سردی و التهاب) ۵۰

بخش سوم: اختلال طبایع چهارگانه ۵۵

مقدمه ۵۵

مره ۵۸

مره صفرا ۶۰

احتمال اول ۶۱

احتمال دوم ۶۴

احتمال سوم ۶۷

مواردی که مره را برانگیخته می کند ۷۳

درمان غلبه صفرا ۷۵

نقش صفرا در ایجاد بیماری ۷۸

مره سوداء ۸۳

حقیقت مره سوداء ۸۳

نقش مره سودا در ایجاد بیماری ۸۷

عوامل برانگیزاننده سودا ۸۹

درمان غلبه سودا ۹۱

نکته پایانی در بحث سودا	۹۳
بلغم	۹۴
منشأ بلغم	۹۷
بلغم منشأ برودت	۹۷
نقش غلبه بلغم در ایجاد بیماری	۹۹
مواردی که بلغم را بر می انگیزد	۱۰۳
درمان بلغم	۱۰۵
خون	۱۱۶
تولید خون و منشأ و اصل آن	۱۱۷
خون انواعی دارد	۱۲۱
انتقال مواد توسط خون	۱۲۲
طبیعت دم	۱۲۶
خون در اجزای بدن و عمر	۱۲۹
خون و پیدایش بیماریها	۱۳۳
عوارض خون	۱۳۶
عوامل هیجان خون	۱۴۲
علائم هیجان خون	۱۴۳

یکم: نشانه های اولیه ۱۴۳
دوم: نشانه های نهایی ۱۴۴
درمان بیماری های خون ۱۴۵
روش اول ۱۴۵
روش دوم ۱۴۷
نکته پایانی در این بخش: ۱۴۹
حکم تزریق خون دیگری و استفاده از آن ؛ ۱۴۹
مناقشاتی در این مسئله ۱۵۰
ریح ۱۵۱
تعریف ریح ۱۵۸
طبیعت ریح ۱۶۲
ریح و بیماریها ۱۶۴
دو نکته باقیمانده ۱۷۱
بخش چهارم: تشخیص و درمان غلبه طبایع **۱۷۷**
درمان غلبه طبیعتهای چهارگانه ۱۷۷
مواردی که همه طبایع را معتدل می کند ۱۷۸
نشانه های غلبه دم ۱۷۹

علائم غلبه صفرا ۱۸۱

نشانه های غلبه سودا ۱۸۲

نشانه های غلبه بلغم ۱۸۳

ریح ۱۸۴

بیماریهای هر طبیعت ۱۸۴

درمان غلبه مره ۱۹۴

درمان صفرا ۱۹۶

درمان غلبه سودا ۲۰۲

درمان بلغم ۲۰۵

حام (خام) ۲۲۹

عوذه ای برای خام ۲۳۱

ریح (التهابات و سردی) ۲۳۱

ریح سرد ۲۴۱

ریح ام الصبیان ۲۴۲

ریح البحر ۲۴۶

ریح الشوکه ۲۴۷

ریح الشابکه ۲۴۷

ابرده ۲۵۰

برودت ۲۵۱

منابع **۲۵۵**

مقدمه:

طب اسلامی که یک طب الاهی است توسط معصومین علیهم السلام در اختیار بشر قرار گرفته است؛ عوامل مختلفی در عصر معصومین علیهم السلام و پس از غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف موجب شده است تا طب اسلامی جایگاه خود را آن چنان که سزاوار آن است پیدا نکند؛ در عصر ما، آیه الله عباس تبریزیان با اجتهاد علمی و عملی خود اقدام به احیای این بخش از معارف اهل بیت علیهم السلام نموده اند و با ارائه دستور العملهای طبی معصومین علیهم السلام به بیماران، کارآمدی این معارف را بطور تجربی نیز در معرض ارزیابی قرار داده اند که بر اساس برآوردهای موجود نتیجه این ارزیابی درخشان بوده است.

در مکتب طبی اهل بیت علیهم السلام انسان مرکب از اجزایی است که بخشی از آنها طبیعتهای چهارگانه (دم، صفرا، سودا و بلغم) است، و بیماری معلول خروج این طبایع از وضعیت اعتدال است و بازگرداندن طبیعتها به وضعیت اعتدال، وظیفه دائمی هر انسانی است که اگر بیماری در مراحل اولیه خود باشد همین اعتدال برای درمان کافی است ولی اگر بیماری آثار مخربی در عضو مبتلا ایجاد کرده باشد علاوه بر اعتدال طبایع لازم است درمان عضو مبتلا نیز انجام شود؛ اما به هر تقدیر ایجاد اعتدال در طبایع بخش ضروری هر درمانی است چرا که اگر فقط عضو مبتلا درمان شود و طبیعت (یا طبیعتهای) غلبه یافته به حالت اعتدال باز نگردند همان بیماری یا بیماری دیگری ناشی از غلبه همان طبیعت مجددا بروز می کند.

بنابراین شناخت غلبه طبایع و درمان آنها در طب اسلامی اهمیت زیربنایی دارد؛ در این نوشتار با تمرکز بر همین آموزه، در سه سطح اقدام به تبیین جایگاه طبایع و نحوه تشخیص غلبه طبایع و کیفیت درمان آنها شده است.

در سطح اول: علائم غلبه هر طبیعت و درمان طبیعت غلبه یافته، بدون هرگونه توضیح، ارائه شده است (متن اصلی نوشتار **تشخیص سریع غلبه طبایع در طب اسلامی و درمان آنها**)؛ تا خواننده در کمترین زمان ممکن بتواند به روش تشخیص غلبه طبیعت و درمان آنها دست یابد.

در سطح دوم: توضیحات لازم برای هر کدام از روشهای تشخیص غلبه طبایع و درمان طبیعت غلبه یافته ارائه شده است (پاورقی نوشتار **تشخیص سریع غلبه طبایع در طب اسلامی و درمان آنها**).

در سطح سوم: ترجمه مباحث مربوط به طبایع در طب اسلامی از کتاب دراسه فی طب الرسول المصطفی جلد یک و دو بطور کامل ارائه شده است تا خواننده ای که علاقمند است بحث استدلالی و نحوه استنتاج مباحث پیشگفته را از روایات اهل بیت علیهم السلام مطالعه کند چنین امکانی را در اختیار داشته باشد (ترجمه **«اختلال طبایع چهارگانه»** از جلد یک دراسه با عنوان **«اختلال طبایع چهارگانه»** و ترجمه **«درمان غلبه طبایع»** با عنوان **«تشخیص ودرمان غلبه طبایع»** در این نوشتار).

برای آشنایی کلی خواننده با طب اسلامی و روشهای درمانی آن، و اهمیت اجتهاد در روایات طبی، مقاله ای با عنوان روش شناسی طب اسلامی در آغاز کتاب ارائه شده است که امید است مقصود فوق را برآورده کرده باشد

این نوشتار شاید دارای این مزیت باشد که خواننده را از صفر تا صد شناخت طبایع و علائم غلبه آنها و نحوه درمان آنها در سه سطح مبتدی و متوسط و عالی همراهی می کند.

برگ سبزی است تحفه درویش ولی الله الاعظم (عج)

تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

علی آراسته آذر ۹۵

بخش اول

روش شناسی طب اسلامی

بخش اول

روش شناسی طب اسلامی[1]

طب اسلامی به معنای یک مکتب منسجم تشخیص و درمان بیماریها، و نیز توصیه هایی برای بهداشت و پیشگیری از بیماریها، در ده سال اخیر پا به عرصه وجود گذاشته است.

این مکتب طبی با تالیف کتاب فقهی «دراسه فی طب الرسول المصطفی» اثر عباس تبریزیان در سال ۲۰۰۶ (۱۳۸۵ شمسی) پا به عرصه وجود گذاشته است ؛ پیش از تالیف این کتاب مجموعه پراکنده ای از روایاتظپ با موضوع بهداشت و سلامتی و طب در منابع روایی وجود داشت ولی نمی توانست نماینده مکتب طب اسلامی باشد چرا که در بین این روایات ، روایات بدون سند، روایات با سند ضعیف، روایات تصحیف شده، روایات متعارض ، روایاتی که دلالت مبهم دارند و ... وجود داشت؛ تلاشهایی که برخی عالمان شیعی در خصوص روایات طبی انجام دادند علی رغم ارزش علمی و معنوی آنها مشکلات فوق را مرتفع نمی کرد که دو کتاب «طب الائمه» اثر علامه سید عبد الله شبر و «احادیث پزشکی» اثر محمدی ری شهری نمونه ای از این تلاشهای مشکورند.

---

[1] در تنظیم این مقاله از منابع موجود درباره طب اجتهادی اسلامی استفاده شده است؛ منابع تحقیق در خصوص این موضوع عبارتند از چهار جلد کتاب تالیفی استاد تبریزیان «دراسه فی طب الرسول المصطفی» جلد یک تا سه، و «ارشادات الرسول المصطفی فی الصحه و طول العمر» که در واقع جلد چهارم مجموعه قبل است ؛ این چهار جلد به عنوان مهمترین و قابل استناد ترین منبع استفاده شده است و برای فهم بهتر محتوای این چهار جلد از منابع دیگری استفاده شده است که عبارتند از: فایلهای صوتی تدریس چهار جلد کتاب توسط خود ایشان (قریب به بیش از سیصد ساعت تدریس توسط استاد)، سخنرانیها و تدریسهای خاص نظیر دوره هشت جلسه ای دانشگاه امیر کبیر تهران در حد فاصل زمانی دی ماه ۹۳ تا خرداد ۹۴ با عنوان آموزش مبانی طب اسلامی، کتب و جزوات فارسی منتشر شده ای که توسط شاگردان ایشان از مجموعه تدریسهای استاد تنظیم شده است، تقریرهای دروس استاد در سایت مدرسه فقاهت و بعضا نقل قولهایی از استاد از زبان شاگردان خاص ایشان که اجازه طبابت از استاد دریافت داشته اند.
منابع روایات طبی نظیر کافی، رساله ذهبیه و بحار الانوار و ... در موارد ضروری محل رجوع و تطبیق روایات منقول بوده اند.

با تالیف کتاب دراسه، مشکلات فوق تا حد قابل توجهی برطرف شد بدین نحو که:

اولا استقصای خوبی در میان روایات انجام شد (فیش برداری از یازده هزار روایت بهداشت، سلامتی و طب اسلامی)،

ثانیا تبویب مناسبی برای مجموعه روایات تنظیم شد و

ثالثا اسناد روایات مورد بررسی قرار گرفت[۲] و

رابعا دلالتها با تحقیق مستوفای نویسنده وضعیت روشنی پیدا کرد[۳]، و

خامسا تعارضهای روایات بر اساس قواعد فقهی و اصولی حل شد[۴] و

سادسا قواعد فقهی خاص طب اسلامی بر اساس قواعد استنباط استخراج شد.[۵]

---

[۲] در یک ارزیابی از اسناد و روایات مورد استناد در کتب دراسه توسط نگارنده این مقاله، روایات مورد استفاده در بخشی از کتاب دراسه جلد دوم مورد بررسی قرار گرفت که در یک بازه دویست و پنجاه صفحه ای (از صفحه ۲۴۵ تا صفحه ۴۹۵) پانصد روایت مورد استناد قرار گرفته بود که ۲۰۲ روایت از کتب اربعه و غالبا (۱۷۹ روایت) از کتاب کافی -معتبرترین کتاب روایی شیعه- نقل شده بود؛ از این تعداد بیش از بیست روایت که سند آن مورد بررسی قرار گرفته، معتبر و صحیح بود و اسامی حدود شصت نفر از راویان ثقه ذکر شده بود؛ این روایات معتبر غیر از روایات معتبری است که از کتابهایی غیر از کتب اربعه مانند محاسن ذکر شده است که باید آنها را هم به مجموعه روایات معتبر مذکور اضافه کرد؛ طبیعی است که وقتی که حدود نیمی از منابع محتوایی یک موضوع دینی، مجموعه کتب اربعه باشد دیگر نمی توان آن را دانشی کم اعتبار یا بی اعتبار دانست و فقدان بررسی اجتهادی طب اهل بیت ع، تا دهه اخیر (یعنی قریب به دوازده قرن از زمان پس از حضور مرئی ائمه ع در اجتماع تا کنون) ، مایه حسرت و افسوس بسیار است.

[۳] در تبیین معنای روایات بطور مکرر از کتب لغت نظیر مفردات و ... و از منابع گیاهان دارویی برای تعیین مصداق یک روایت و خصوصیات ظاهری یک گیاه استفاده شده است؛ آنچنان که فایلهای صوتی تدریس چهار جلد بر می آید استاد اشراف کاملی به گیاهان دارویی مختلف، محل رویش هر گیاه، تفاوت انواع مختلف یک گیاه (و میزان اثرات درمانی آنها) که در مناطق مختلف رشد می کنند دارد، به عنوان مثال در مورد سنای مکی استاد ضمن توضیح این که آن چه در بازار وجود دارد ممکن است سنای هندی یا پاکستانی باشد به اثر کمتر این دو نوع اشاره می کنند و میزان اضافه کردن دارو را برای جبران این کاهش اثر ذکر می کنند.

[۴] در مواردی استاد ضمن بیان روایات متعارض با توجه به کثرت روایات یک طرف ، اعتبار روایت معارض و تبیین و تعلیل احتمالاتی نظیر تصحیف و ... به حل تعارض اقدام می کنند.

[۵] می توان برخی از این قواعد را بدین شرح بیان کرد:

کتاب دراسه در سه جلد مجزا با عناوین فرعی الامراض[۶] (بیماریها) ، العلاج العام[۷] (درمانهای عمومی) و العلاج الخاص و الوقایه[۸] (درمانهای خاص و پیشگیری) تدوین شده است و یک بخش مکمل در قالب جلد چهارم با عنوان ارشادات الرسول المصطفی فی الصحه و طول العمر[۹] (رهنمودهای رسول مصطفی در خصوص سلامتی و طول عمر) به آن افزوده شده است.

در جلد اول (الامراض) ، بیماریها و علل آنها از منظر طب اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است که برخی از علل، مشابه طب جدید و برخی مختص طب اسلامی است.

---

۱. سرماخوردگی نباید درمان شود (به دلیل منافع زیاد آن برای بدن) مگر این که عوارضی نظیر ذات الریه و ... با آن توام شود و بیمار را به سمت زمینگیر شدن ببرد.
۲. سرایت بیماری امری واقعی است اما سرایت به اذن خداوند اتفاق می افتد و جز افرادی که اعتقاد و توکل قوی دارند نباید به بیماران مسری نزدیک شوند.
۳. حجامت درمان همه انواع سردرد است و ...

خوشبختانه نویسنده کتاب که دغدغه تامی در اثبات صحت مفاد روایات طبی و قواعد فقهی مستخرجه دارد، علاوه بر تالیف کتاب دراسه، مطالعات گسترده ای در طب سنتی و گیاهان دارویی و شاخه های مختلف طب جدید (اعم از علوم پایه پزشکی و علوم بالینی) انجام داده است و بطور عملی اقدام به تشخیص و درمان بیماران بر اساس دستورات طبی روایات نموده اند که حسب اطلاع نگارنده نتایج بسیار درخشانی به دست آمده است. با این رویکرد عباس تبریزیان دیگر صرفا یک فقیه متبحر در موضوع طب اسلامی نیست بلکه به یک طبیب تمام عیار که بر تشخیص بیماریها، شناخت ادویه مختلف و درمان بیماران تسلط یافته تبدیل شده است؛ و عملا طب اسلامی را نه فقط به عنوان یک شاخه از فقه اهل بیت ع بلکه به عنوان یک مکتب طبی کاربردی که برگرفته از وحی است ارائه کرده است.

دانشگاه های علوم پزشکی کشورهای غربی (نظیر آمریکا، انگلیس، هلند، آلمان و ...) در همان هفته های اول چاپ کتاب به اهمیت کار ایشان پی برده -و بعضا پس از مشاهده آثار درمانی برخی از داروهای طب اسلامی (نظیر تاثیر قاطع داروی جامع امام رضا ع در درمان برخی از بیماری های لاعلاج)- بطور حضوری دعوتنامه هایی را برای تدریس به ایشان تحویل داده اند (منبع: فایلهای صوتی تدریس کتاب دراسه.)

[۶] تبریزیان، عباس؛ دراسه فی طب الرسول المصطفی (الامراض)؛ چاپ دوم؛ انتشارات سنبله؛ مشهد: ۱۳۹۲
[۷] تبریزیان، عباس؛ دراسه فی طب الرسول المصطفی (العلاج العام)؛ انتشارات دارالاثر؛ چاپ اول؛ بیروت: ۲۰۰۶؛ /چاپ دوم؛ انتشارات سنبله؛ مشهد: ۲۰۰۶
[۸] تبریزیان، عباس؛ دراسه فی طب الرسول المصطفی (العلاج الخاص و الوقایه)؛ چاپ دوم؛ انتشارات سنبله؛ مشهد: ۲۰۰۷
[۹] تبریزیان، عباس؛ دراسه فی طب الرسول المصطفی (الامراض)؛ چاپ دوم؛ انتشارات سنبله؛ مشهد: ۱۳۹۳

در جلد دوم (العلاج العام) درمانهایی مورد بررسی قرار گرفته که بتنهایی بخش قابل توجهی از بیماریها را درمان می کنند.

در جلد سوم بیماریهای دستگاههای مختلف بدن به تفکیک مورد بررسی قرار گرفته و درمانهای اختصاصی آنها ارائه شده است. در این بخش مواردی که موجب پیشگیری از بخش عمده ای از بیماریها می شود هم مطرح شده است.

و در جلد چهارم نیز عوامل موثر در پاکیزگی و ارتقای سلامتی و طول عمر در موضوعات مختلف مورد بررسی قرار گرفته است.

اهمیت کتاب دراسه فی طب الرسول المصطفی:

در مجامع روایی، روایتهای معتنابهی در خصوص سلامتی و بهداشت و طب وارد شده است، ولی تا قبل از ده سال اخیر کتابی که با استفاده از قواعد استنباط به استخراج دیدگاه اسلام در خصوص طب و سلامتی پرداخته باشد، تالیف نشده است.

دراسه و ارشادات به عنوان اولین کتاب فقهی با موضوع طب اسلامی و بهداشت و سلامتی، پایه گذار علم طب اجتهادی اسلامی است که عرصه فقه الطب را به روی دانشوران و محققان فقه اسلامی گشوده است[۱۰] ؛ در واقع با تالیف این چهار جلد می توان گفت معتبرترین قرائت در مورد طب اسلامی ارائه شده است زیرا نقاط ضعف و قوت روایات از نظر سند و دلالت بررسی شده و تعارض روایات حل شده و قرائتی متین از روایات ارائه شده است[۱۱].

در این بخش بر اساس این کتاب به تبیین روش شناسی طب اسلامی می پردازیم.

---

[۱۰] بحق، نام «پدر طب اسلامی» زیبنده کسی است که در این عرصه فضل تقدم دارد

[۱۱] البته این مطلب منافاتی با لزوم بررسی های بیشتر در خصوص طب اسلامی ندارد –همچنانکه از نام متواضعانه کتاب برمی آید [یک بررسی در طب رسول مصطفی]- بلکه با توجه به هموار شدن راه آن ، اقتضای تلاشهای بیشتر و جدیدتری را دارد تا این بنای تازه تاسیس استحکام هر چه بیشتری پیدا کند

بیماری و درمان در طب اسلامی

در طب اسلامی نگاه وسیعی به تشخیص و درمان بیماری وجود دارد به این معنا که از یک سو در تعلیل و تشخیص و درمان بیماری جهان بینی توحیدی لحاظ شده است و اعتقاد به تاثیر درمان و درمان گر و دارو امری ضروری است به گونه ای که باور به خداوند به عنوان شفادهنده اصلی و طبیب به عنوان واسطه شفا مورد تاکید قرار گرفته است ؛ و از سوی دیگر لزوم پیگیری درمان بیماری و استفاده از داروهای مناسب مورد تاکید قرار گرفته است[۱۲] ؛

آیات و روایات مختلفی گویای دیدگاه اسلام در خصوص طب است:

علت بیماریها و درمان از نظر طب اسلامی

علت بیماریها:

علت العلل[۱۳]

خداوند

علل بعید بیماریها:

۱. ابتلا[۱۴]
۲. گناه[۱۵]
۳. اجل[۱۶]

---

[۱۲] معارف طب اسلامی از یک سو به مخاطب این آگاهی را می دهد که بداند هیچ بیماریی خارج از اراده و قدرت وحکمت خداوند نیست و از سوی دیگر هیچ بیماریی با توجه به علم و قدرت و رحمت خداوند بدون درمان نیست ؛ و در واقع بیماری هم یکی از اسبابی است که توجه انسان را به سوی خداوند معطوف می کند تا از یک سو به جبران گناهان که یکی از اسباب اصلی بیماران است بپردازد و از سوی دیگر از توجه به قادر مطلق و رحیم و علیم علی الاطلاق که هدایت کننده انسان به مقصد اصلی است غافل نشود.

[۱۳] دراسه ، ج ۱ ص ۱۰۰
[۱۴] دراسه ، ج ۱ ص ۱۰۳

علل قریب بیماریها:

۱. اسراف در خوردن[۱۷]
۲. اسراف در نوشیدن[۱۸]
۳. غم و غصه[۱۹]
۴. سرایت[۲۰]
۵. شیطان (میکروب)[۲۱]
۶. جن[۲۲]
۷. چشم زخم[۲۳]
۸. عِرق (ژنتیک)[۲۴]
۹. اختلال طبایع[۲۵]
۱۰. تغییرات هوا[۲۶]
۱۱. درمان نابجا[۲۷]
۱۲. ارتکاب مکروهات[۲۸]

---

[۱۵] دراسه ، ج ۱ ص ۱۱۰
[۱۶] دراسه ، ج ۱ ص ۱۷۵
[۱۷] دراسه ، ج ۱ ص ۱۸۳
[۱۸] دراسه ، ج ۱ ص ۲۰۳
[۱۹] دراسه ، ج ۱ ص ۲۲۶
[۲۰] دراسه ، ج ۱ ص ۲۳۱
[۲۱] دراسه ج ۱ ص ۲۶۱
[۲۲] دراسه ج ۱ ص ۳۳۱
[۲۳] دراسه ج ۱ ص ۳۴۷
[۲۴] دراسه ج ۱ ص ۳۶۸
[۲۵] دراسه ج ۱ ص ۳۹۸
[۲۶] دراسه ج ۱ ص ۴۸۲
[۲۷] دراسه ج ۱ ص ۴۸۳
[۲۸] دراسه ج ۱ ص۴۸۶

درمان از نظر طب اسلامی

مبانی درمان:

۱. باور به مبدأ هستی به عنوان شفادهنده اصلی
۲. باور به پیامبر به عنوان طبیب الاهی[۲۹]
۳. باور به تاثیرگذاری دارو در درمان[۳۰]
۴. اقدام به درمان و پرهیز از سستی و واگذاری درمان[۳۱]
۵. انتخاب زمان مناسب برای درمان[۳۲]

---

[۲۹] دراسه ج ۲ ص۳۷

[۳۰] دراسه ج ۲ ص۳۳ تا ۴۵ ناباوری به تاثیر درمان در بعضی از موارد موجب بی تاثیری واقعی یا تاثیر کم درمان می شود ؛ در خصوص طب اسلامی نیز در بعضی موارد باور به خدا و پیامبر شرط درمان است که سه یا پنج یا هفت عدد سیاهدانه در یک قاشق عسل از درمانهایی است که مشمول این قاعده است.

[۳۱] دراسه ج ۲ ص ۴۷ باور به توحید نباید موجب این نتیجه گیری غلط شود که فرد درمان را واگذار کند و صرفا به خدا توکل کند که مطابق روایات ما مامور به تداوی هستیم و خداوند شفا را در داروهای مختلف قرار داده است که البته یکی از موثرترین داروها دعا است ؛ و گیاهان دارویی و .... نیز بهره ای از تاثیر را دارا هستند و بیمار موظف است از مواردی که خداوند درمان را در آنها قرار داده است برای بهبودی بهره ببرد.

[۳۲] دراسه ج ۲ ص ۴۸ تا ۵۱ در طب اسلامی به محض این که فرد بیمار شد نباید اقدام به استفاده از گیاهان دارویی یا سایر ادویه مادی بکند بلکه در مورد بعضی از بیماریها - بیماریهای مفید- اصلا نباید ا قدام به درمان بکند تا آن بیماری خودش دوره اش را طی کند و بهبودی حاصل شود (به جهت اثرات مثبت آن بیماری در پیشگیری از بیماریهای مهمتر ؛ نظیر سرماخوردگی برای جذام، و التهاب ملتحمه برای کوری ، و سرفه برای فلج ، و دمل برای پیسی) و در خصوص بیماریهایی که مفید نامیده نشده اند که شامل همه بیماریها غیر از چهار مورد مذکور است لازم است فرد در اقدام به درمان عجله نکند تا بیماری بدون مداخله درمانی، بهبودی یابد ولی اگر بیماری پیشرفتی داشت که بدن مغلوب آن شد و فرد را به سمت زمینگیر کردن سوق می داد لازم است اقدام به درمان انجام شود -اقدامی قاطعانه و برای بیماری کوبنده ؛ یعنی در اقدام به درمان در چنین شرایطی لازم است در همان گام اول از قویترین داروهای موجود علیه بیماری استفاده کرد و بیماری را از بدن ریشه کن کرد (این از تفاوتهای طب اسلامی و طب رایج است؛ در طب رایج به عنوان مثال در درمان سینوزیت چرکی توصیه می شود که از آموکسی سیلین استفاده شود چرا که هشتاد درصد بیماران با مصرف این دارو ظرف ده روز بهبود می یابند؛ اما اگر بیمار جزء بیست درصد باقی مانده بود در مرحله بعد از کوآموکسی کلاو یا داروهای دیگر استفاده کند؛ به عبارت دیگر از درمانهای کم تاثیر شروع می کنند و به سمت درمان های موثرتر حرکت می کنند؛ در حالی که در طب اسلامی عدم درمان را توصیه می کنند و در صورت لزوم قویترین درمان را در همان گام اول به کار می گیرند.)

۶. انتخاب صحیح طبیب[۳۳]

اقدامات راهبردی درمان

۱. استفاده حداکثری از مواردی که اثرات درمانی دارد (تجمیع داروهای مختلف و متنوع)[۳۴]
۲. پاکسازی بدن از عواملی که زمینه ساز بیماری است (بوسیله آب باران و شیر شتر و ... که عوامل زمینه ساز بیماری مانند زوائد و رسوبات عروق و ... را شستشو می دهند)[۳۵]
۳. پاکسازی بدن از عوامل بیماری زا (توسط شحم گاو، خرمای برنی و سیاهدانه که بیماری را از بدن خارج می کند)[۳۶]
۴. تقویت بنیه دفاعی (با خوردن خرده های اطراف سفره، استفاده از ظروف عمومی آب و نیم خورده مومن که کاری شبیه واکسیناسیون انجام می دهد)[۳۷]
۵. تعدیل طبایع[۳۸]

---

[۳۳] مطابق روایتی از امیرالمومنین ع «من تطبب فلیتق الله و لینصح و لیجتهد» کسی که طبابت می کند باید تقوی پیشه کند و خیرخواه باشد و کوشا (دعائم الاسلام، ج ۲ ص ۱۴۴به نقل از دراسه ج ۲ ص ۵۴)؛ در انتخاب طبیب نیز لازم است همین ویژگیها ملاحظه شود و طبیبی انتخاب شود که اولا مومن و با تقوی و متعهد باشد و ثانیا خیرخواه و دلسوز بیمار باشد و ثالثا در کار خود اهل تلاش و کوشش و جدیت باشد.

[۳۴] دراسه ج ۲ ص ۵۵ تا ۵۶ ؛ در آیه قرآن اشاره دارد که خداوند به زنبور عسل وحی فرمود که «کلی من کل الثمرات» یعنی از همه ثمرات گیاهان بخور و این نشان می دهد که شفادهندگی عسل در این خاصیت زنبور است که اثرات دارویی همه گیاهان را در عسل خود تجمیع می کند و به همین ترتیب در خصوص شیر گاو که از درمانهای وسیع الطیف طب اسلامی است در خصوص نوع تغذیه گاو روایت وارد شده که «تدف من کل شجر» گاو از هر گیاهی می خورد و همین موجب غنی بودن شیر گاو از انواع خواص گیاهان دارویی می شود؛ لذا طب اسلامی بویژه در درمان بیماریهای سخت، از داروهای وسیع الطیف (نظیر عسل و شیر گاو) در همان گام اول استفاده می کند.

[۳۵] دراسه ج ۲ ص ۵۷

[۳۶] دراسه ج ۲ ص ۵۷ تا ۵۸

[۳۷] دراسه ج ۲ ص ۵۸ تا ۵۹

[۳۸] دراسه ج ۲ ص ۵۹ تا ۶۲ ؛ بحث طبایع وجه فارق عمده طب اسلامی با طب رایج است؛ در طب رایج با نگاهی ذره ای اقدام به شناسایی تک تک ذرات بدن (سلول و مولکول و اتم) می شود و بر اساس خواص تک تک ذرات در مورد سلامتی و بیماری و درمان تصمیم گیری می شود ؛ اما در طب اسلامی چهار طبیعت عمده در بدن معرفی می شود که ارکان و پایه های بدن اند و نقصان یا زیادی این ها موجب بیماری می شود؛ این طبایع عبارتند از دم، صفرا، سودا و بلغم.

۶. استفاده از تاثیراتی که در حال حاضر ناشناخته است (قطره ای از بهشت روی برگ کاسنی و قطراتی از بهشت روی برگ تره و نور ستارگان و ...)[۳۹]
۷. درمان به ضد (گرمی با سردی و سردی با گرمی و ...)[۴۰]
۸. تقویت ارکان بدن (با آب و شیر و تزریق خون و ...)[۴۱]

انواع درمان:

۱. پرهیز از غذاهای خاص (مانند خرما، سرکه، سبزی، ماهی حسب مورد)[۴۲]
۲. پرهیز از فعالیت[۴۳]

بنابراین این طور نیست (آنگونه که در طب سنتی بعضا دیده می شود) که یک انسان نرمال (معتدل) هیچ یک از این طبیعتها (مزاجها) را نداشته باشد و در صورت ایجاد یکی از این مزاجها یا اخلاط بیماری شکل بگیرد؛
و یا این که بعضی از افراد بطور پایه مبتلا به یک عدم تعادل باشند و اصطلاحا سوداوی یا صفراوی یا دمی یا بلغمی باشند و لازم باشد بطور دائم در حال درمان آن سوء مزاج خاص خود باشند و استثنائا مزاجشان به تعادل با ثبات برسد یا این که فرد مزاج پایه ای داشته باشد و تا آخر عمر با همان مزاج زندگی کند و استثنائا برخی مزاجشان در طول عمر تغییر کند؛
این مطالب با طب سنتی سازگار است
اما در طب اسلامی علت بیماری زیادی و یا نقصان طبیعتهای چهارگانه ای است که ارکان بدن اند و تعادل آنها موجب سلامتی بدن است و به میزان خروج این طبیعتها از حالت تعادل بیماری خاصی شکل می گیرد.

[۳۹] دراسه ج ۲ ص ۶۲ تا ۶۳ در طب اسلامی بعضی از خواص فوق العاده گیاهان متاثر از بهشت و یا برکت نفس پیامبران و یا ایمان آن گیاه و ... است ؛ به عنوان مثال در روایات وارد شده که
خرمای عجوه از بهشت نازل شده است
هر روز یک قطره از بهشت بر روی برگ کاسنی می ریزد و یا
شش یا هفت قطره از بهشت روی تره می ریزد و یا
در مورد جو وارد شده است که هیچ پیامبری نیست مگر این که برای خوردن جو دعا کرده است و آن را مبارک قرار داده است و
در مورد بادنجان وارد شده است که اولین گیاهی است که به خداوند ایمان آورد و ...
روشن است که تبیین و تحلیل کیفیت این نوع تاثیرات در حال حاضر کار دشوار و بلکه محالی است.

[۴۰] دراسه ج ۲ ص ۶۳ تا ۶۵

[۴۱] دراسه ج ۲ ص ۶۵

[۴۲] دراسه ج ۲ ص ۸۳ تا ۹۴در خصوص التهاب ملتحمه چشم پرهیز از خوردن خرما وارد شده است ؛ و یا اساسا پرهیز (حمیه)، راس درمانها دانسته شده است که درمانهای دیگر بدون آن عقیم خواهد بود و یا کم تاثیر. البته پرهیز در طب اسلامی به معنای ترک کامل خوردن یک غذا یا میوه و ... نیست بلکه به معنای محدود کردن مصرف آن است و این از

۳. ذکر درمانی ؛ بخش معتنابهی از مجامع روایی به درمانهای ذکری بیماریها پرداخته اند که حوقله (لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم) در این میان جایگاه ویژه ای دارد.[۴۴]

۴. نماز درمانی ؛ که نمازهایی برای بیماریهای مختلف از جمله تب، میگرن (صداع)، درد چشم، نابینایی، درد شکم وارد شده است که در مورد اخیر پیامبر ص به سلمان فارسی فرمودند «اشکم تو درد؟ قم فصل ، فان الصلاه شفاء» ؛ و نمازی برای درمان همه بیماریها وارد شده است.[۴۵]

۵. دعا درمانی[۴۶]؛ در روایتی وارد شده است که «لکل داء دعاء» «برای هر بیماری، دعایی وجود دارد». این روایت نشان می دهد که از منظر طب اسلامی بیماری لاعلاج وجود ندارد و دعا دارویی است که هر بیماریی را معالجه می کند و در این حوزه دعاهای خاص بیماریهای مختلف و دعاهای عام برای تمام بیماریها وجود دارد.

۶. عوذه، نشره، رقیه و تمیمه درمانی[۴۷] ؛ عوذه و نشره و رقیه ذکرها و وردهایی هستند که خوانده می شوند و فردی که در این زمینه تخصصی دارد با قصد انشاء و با هدف اخراج بیماری از بدن آنها را می خواند، این سه مورد مشابه هم هستند با این تفاوت که به ترتیب با الفاظ اعیذ، انشر و ارقی شروع می شوند و به همین دلیل اسامی متفاوتی پیدا می کنند؛ تمیمه ذکر یا وردی است که

ظرایف طب اسلامی است که با پرهیز کامل از مصرف بخشی از مواد غذایی، بیمار را به سمت ابتلا به یک بیماری جدید ناشی از کمبود مواد مغذی مربوط به آن غذا سوق نمی دهد.

[۴۳] دراسه ج ۲ ص ۹۵ استراحت مطلق (راه نرفتن) برای بیمار مورد توصیه قرار گرفته است و منظور فقط ترک فعالیت شدید نیست بلکه راه رفتن معمولی هم اثر معکوس در بهبودی دارد تا جایی که بعضی از معصومین ع هنگام بیماری حتی برای وضو هم حرکت نمی کردند و ایشان را به محل وضو حمل می کردند؛ البته این احتمال وجود دارد که استراحت مطلق مربوط به برخی بیماریهای خاص باشد.

[۴۴] دراسه ج ۲ ص ۹۷ تا ۱۱۱ ؛ در روایتی ذکر لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم گنجی از گنجهای بهشت دانسته شده و آن را درمان ۹۹ بیماری دانسته که کمترینش هم و غم است.

[۴۵] دراسه ج ۲ ص ۱۱۳ ۱۱۶ در روایت فوق الذکر پیامبر ص بخشی از کلامشان را به فارسی و بخشی را به عربی بیان فرموده اند.

[۴۶] دراسه ج ۲ ص ۱۱۷ تا ۱۳۶

[۴۷] دراسه ج ۲ ص ۱۲۹ تا ۱۵۰

مکتوب می شود و بر بیمار یا بالای سر او آویخته می شود. از روایات به دست می آید که پیامبر ص در نظر داشتند تا افرادی این تخصص را پیدا کنند و برای بیماریهای سخت نظیر بیماریهای ناشی از چشم زخم از تخصص آنها برای درمان بیماران استفاده شود، لذا مشاهده می کنیم که در مواردی وقتی فردی مبتلا به یک بیماری می شد پیامبر ص سراغ رقیه خوان را می گرفتند تا او بیاید و بیمار را درمان کند[۴۸]

۷. قرآن درمانی؛ قرآن به تعبیر روایات شفای نافع (بدون عوارض) و داروی مبارک است ؛و در روایت دیگری از پیامبر ص است که: «من لم یشفه الحمد لا شفاه الله» «هر که او را سوره حمد شفا ندهد خدایش شفا ندهد». [۴۹]

۸. صدقه؛ در روایتی از امیر المومنین ع وارد شده است که «الصدقه دواء منجح» «صدقه داروی موثر و نجاتبخش است»[۵۰]

۹. آب درمانی[۵۱] در روایتی از امام صادق ع خطاب به پیرمردی که با شراب خود را درمان می کرد نقل شده است که امام ع به او فرمودند: «چه چیزی مانع می شود که خود را با آبی که خداوند همه چیز را با آن زنده کرده است درمان کنی؟» که آب باران بویژه در ماه نیسان رومی جایگاه ویژه ای دارد؛ به همین

---

[۴۸] بد نیست در اینجا پاسخ یک سوال احتمالی که در ذهن خوانندگان مطرح می شود را ارائه کنیم ؛ «آیا احضار طبیب یا ر قیه خوان به این معنا نیست که شأن پیامبر ص و ائمه ع طبابت نیست؟ اگر آنها خود طبیب بودند چرا در اینگونه موارد رقیه خوان و طبیب را احضار می فرمودند؟» پاسخ این است که این احضار طبیب یا رقیه خوان، به دلیل این است که پیامبر ص با وجود در اختیار داشتن علم طب و آگاهی به همه رقیه ها و عوذه ها و ... ، ولی شغلشان طبابت نبود، احضار طبیب و رقیه خوان هم از همین باب است تا آنها به اقتضای تخصص یا شغل خود به درمان بیماران بپردازند، همچنانکه در حال حاضر شاهد این هستیم که بسیاری از طبیبان در بیمارستان با جود این که کار پرستاری را بلدند ولی خود اقدام به انجام وظایف یک پرستار نمی کنند و آن را به اهلش واگذار می کنند ، که این منافاتی با علم پزشک به آن چه وظایف پرستار است ندارد.

[۴۹] دراسه ج ۲ ص ۱۵۱ تا ۱۷۵

[۵۰] دراسه ج ۲ ص ۱۷۷ تا۱۸۵

[۵۱] دراسه ج ۲ ص ۱۸۷ تا ۲۰۶ ؛ آب ها خواص درمانی بسیاری دارند که از آن جمله آب باران خصوصا در ماه نیسان رومی است، علاوه بر این آب زمزم برای هر بیماریی که به قصد آن خورده شود شفابخش است.آب ناودان کعبه، آب فرات و آب جوشیده ولرم خصوصا اگر از ظرفی به ظرف دیگر جابجا شود اثرات درمانی مختلفی دارد که کاهش تب، پاکسازی معده و کبد و تقویت بینایی، دفع صفرا و سودای غلبه یافته و بلغم و میگرن و ... موثر است.

ترتیب آبی که بر آن دعاها یا ذکرهایی را خوانده باشند در درمان بیماریها کاربرد دارد.

۱۰. سؤر المومن[۵۲] ؛ در روایت است که «سؤر المومن شفاء» «نیم خورده مومن شفا است» و در روایت معتبر دیگری است که درمان هفتاد بیماری در نیم خورده مومن است.

۱۱. درمان با تربت سید الشهدا س[۵۳] که در خصوص آن روایتی در کافی وارد شده است که : در آن [تربت حسین ع] شفای هر بیماری و امن از هر خوفی وجود دارد.

۱۲. خوراکیهای شیرین (عسل، خرما ، شکر سرخ)؛ درمان با خوراکیهای شیرین در آغاز با برخی مقاومتها همراه بود، چرا که تصور عمومی این بود که دارو حتما باید تلخ باشد در حالی که در طب اسلامی مواد غذایی شیرین بخش مهمی از درمانها را بر عهده دارد.[۵۴]

۱۳. نمک درمانی؛ درمان با نمک دریا یا نمک سنگ (نمک کوه) از جمله درمانهای مهم در طب اسلامی است که درمان هفتاد بیماری دانسته شده که کمترین آن جذام است.[۵۵]

۱۴. درمان با شیر؛ شیر گاو، شیر شتر و شیر گوسفند به عنوان درمان ذکر شده اند و در یک حالت خاص شیر الاغ نیز واجد اثر درمانی دانسته شده است.[۵۶]

۱۵. درمان با ادرار شتر؛ در روایتی ادرار شتر از شیر آن بهتر دانسته شده که درمان موثر آسم، ادرار شتر به همراه شیر شتر است.[۵۷]

۱۶. سیاهدانه، اسفند، سنا، هلیله ، قسط و ثفا[۵۸]

---

[۵۲] دراسه ج ۲ ص ۲۰۲ تا ۲۰۳

[۵۳] دراسه ج ۲ ص ۲۵۵ تا ۲۷۹

[۵۴] دراسه ج ۲ ص ۲۰۷ تا ۲۴۱

[۵۵] دراسه ج ۲ ص ۲۴۳ تا ۲۵۱

[۵۶] دراسه ج ۲ ص ۲۸۱ تا ۲۹۰

[۵۷] دراسه ج ۲ ص ۲۹۰ تا ۲۹۲

[۵۸] دراسه ج ۲ ص ۲۹۳ تا ۳۱۰ منظور از ثفا به احتمال زیاد زنیان است اما این احتمال وجود دارد که خردل یا تخم شاهی باشد.

۱۷. گروه اول سبزیجات (بقول: کاسنی و تره و ...)[۵۹]
۱۸. گروه دوم سبزی جات (خضر: بادنجان، سیر، پیاز و شلغم)[۶۰]
۱۹. میوه ها (انجیر، سیب ، انار، گلابی، عناب و مویز)[۶۱]
۲۰. روغن و کره و گوشت[۶۲]؛ در روایتی وارد شده است: «هر کس لقمه ای از روغن گاو بخورد به همان میزان بیماری از بدنش خارج می شود»
۲۱. تخلیه (شامل استفراغ و اسهال که موجب خروج مواد زائدی از بدن می شوند)[۶۳]
۲۲. خوردن خرده های اطراف سفره[۶۴] که در مورد آن گفته شده علاوه بر نفی فقر و ازدیاد فرزندان باعث درمان همه بیماریها می شود.
۲۳. غذاها (تلبینه و سویق و نان جو)[۶۵] ؛ این موارد همگی از گندم و جو درست شده اند؛ تلبینه غذایی است که گندم یا جو را یک شب تا صبح می گذارند با شیر بپزد و در انتها به آن عسل هم اضافه می کنند که یکی از بهترین غذاها برای تقویت قلب است؛

سویق که به تعبیر روایات به دستور وحی تهیه شده است ترکیبی است از آرد تفت داده شده گندم یا جو و سبوس تفت داده شده آنها؛ سویق برای تقویت عضلات و مفاصل و استخوانها مفید است و عامل پیشگیری از نقائص جنینی است و برای درمان تب و ... استفاده می شود.

جو اعم از این که از آن نان جو درست شود یا در غذا ریخته شود مقوی است و از غذاهای پیامبران واولیای الاهی است.

---

[۵۹] دراسه ج ۲ ص ۳۱۱ تا ۳۲۷
[۶۰] دراسه ج ۲ ص ۳۲۹ تا ۳۳۸
[۶۱] دراسه ج ۲ ص ۳۳۹ تا ۳۵۷
[۶۲] دراسه ج ۲ ص ۳۵۹ تا ۳۶۴
[۶۳] دراسه ج ۲ ص ۳۷۳ تا ۳۷۶
[۶۴] دراسه ج ۲ ص۳۷۷ تا ۳۷۹
[۶۵] دراسه ج ۲ ص ۳۸۱ تا ۳۹۱

۲۴. تطهیر (حمام و نوره)[۶۶] حمام درمان اصلی بلغم غلبه یافته است و نوره هم از درمان های غلبه سودا است که فواید زیاد دیگری هم دارد.

۲۵. غمز (فشار دادن) و تمریخ (روغن مالی)؛ در روایتی داریم که اگر [بشنوم] مرده فشار داده شود و زنده شود من منکر نمی شوم ؛ که ماساژ قلبی نمونه ای از مصادیق این روایت است. تمریخ نیز در رساله ذهبیه در توصیه های ماه نیسان مناسب دانسته شده است.[۶۷]

۲۶. سعوط (ریختن دارو در بینی)[۶۸]؛ سعوط از درمانهای جالب و موثری است که در طب اسلامی مورد توجه ویژه قرار گرفته است و شاید به این شکل در طب جدی و حتی طب سنتی مورد توجه نیست. درمان بسیاری از بیماریهای مغز و اعصاب ریختن دارو در بینی است، که به دلیل نزدیکی حفره های بینی با مغز تاثیر فوق العاده ای در درمان این بیماریها دارد که یکی از شایعترین آنها سردرد است که با ریختن قطره گل بنفشه پایه کنجد در بینی بسیاری از انواع سردردها نظیر میگرن و .. بهبود می یابند.

۲۷. داروهای مرکب[۶۹]؛ این داروها در کتاب طب الائمه آمده است؛ کتاب طب الائمه از کتب معتبر شیعه است و در زمان ائمه نوشته شده و به رویت امام معصوم ع رسیده و پس از اصلاحاتی مورد تایید قرار گرفته است. داروهای مرکب ده گانه از نقاط قوت طب اسلامی است که هر کدام به تنهایی قابلیت درمان بخش عظیمی از بیماریها را در خود دارند.

۲۸. حجامت؛ حجامت درمان اصلی غلبه دم است و روایات آن در منابع شیعه و سنی به حد تواتر می رسد و جای هیچ تردیدی حتی برای شکاک ترین محققین معارف و طب اسلامی نمی ماند که از نظر معصومین ع آثار درمانی قابل توجهی دارد؛ حجامت در نقاط مختلف بدن انجام می شود که شایعترین آنها کاهل (بین دو کتف) ، مغیثه (حجامت سر) و حجامت کمر است. حجامت

---

[۶۶] دراسه ج ۲ ص ۳۹۳ تا ۳۹۸
[۶۷] دراسه ج ۲ ص ۴۰۱ تا ۴۰۲
[۶۸] دراسه ج ۲ ص ۴۰۲ تا ۴۰۳
[۶۹] دراسه ج ۲ ص ۴۰۵ تا ۴۲۱

هر قسمت بدن درمان بخشی از بیماریهای بدن است و حجامت هر نقطه از بدن درمان تمام انواع سردرد است.[۷۰]

رویکرد طب اسلامی در مواجهه با بیماری ها

طب اسلامی در مواجهه با بیماریها رویکردی سه وجهی دارد که عبارتند از:

الف) راهکارهایی برای پیشگیری از ابتلا به بیماری

ب) درمانهای عمومی بیماریها

ج) درمانهای خاص هر بیماری

الف) راهکارهایی برای پیشگیری از ابتلا به بیماری

در راهکارهای پیشگیری از ابتلا به بیماری ، اطلاعات بیشمار و ذیقیمتی ارائه شده است که مانع ابتلا به بیماریهای متعدد می شود:

نمونه هایی از این گروه ارائه می شود:

مصرف سویق[۷۱] (گندم و جو و عدس) و کندر سفید[۷۲] و برگ کاسنی[۷۳] و به[۷۴]، برای پیشگیری از ابتلا به بیماریهای ژنتیکی و جنینی ،

مصرف داروی امام کاظم ع برای پیشگیری از ابتلا به بیماریهایی نظیر سرماخوردگی و آنفلوآنزا و ..؛ داروی امام کاظم ع ترکیبی است از هلیله سیاه، شکر سرخ و رازیانه که این ترکیب برای بهار و تابستان است و در پاییز و زمستان بجای رازیانه از مصطکی استفاده می شود؛ این دارو بجای

---

[۷۰] دراسه ج ۲ ص ۴۸۱ تا ۵۶۸

[۷۱] دراسه ج ۲ ص ۳۸۱ تا ۳۹۱

[۷۲] دراسه ج ۳ ص ۲۱۲

[۷۳] دراسه ج ۲ ص ۳۲۰ تا ۳۲۴

[۷۴] دراسه ج ۲ ص ۴۲۱ تا ۴۲۲

واکسن آنفلوآنزا کاربرد دارد و بواقع مانع از ابتلا به سرماخوردگی و آنفلوآنزا و سایر عفونتهای ویروسی مشابه می شود.[۷۵]

شستشوی دهان با سعد کوفی برای پیشگیری از ابتلا به تمامی بیماریهای دهان[۷۶]،

نوشیدن پنج جرعه آب گرم برای پیشگیری از ابتلا به سردرد در آغاز ورود به حمام[۷۷]

و ...

ب) درمانهای عمومی بیماریها:

یکی از ویژگیهای طب اسلامی که در مقایسه با طب جدید یک امتیاز ویژه محسوب می شود درمانهای عمومی طب اسلامی است ؛ برخی گیاهان دارویی ، عسل، آب باران و ... درمان تعداد بسیار زیادی از بیماریها هستند که به عنوان مثال

عسل: (فیه شفاء للناس نحل/۵) «در آن [عسل] درمان بیماریهای مردم است»

لعق العسل شفاء من کل داء (محاسن ج ۲ ص ۴۹۸ ح ۶۱۰ و کافی ج ۶ ص ۳۳۲ ح ۲)

«خوردن عسل درمان همه بیماری ها است»

عسل به تنهایی و یا به همراه مواد دیگر نقش بسیار مهمی در درمان بیماریها دارد؛ در روایتی که در عیون اخبار الرضا ع ج ۱ صفحه ۳۹ نقل شده است در کنار حجامت به عنوان موثرترین درمانها ذکر شده است: «ان یکن فی شیء شفاء ففی شرطه حجام او شربه عسل» «اگر در چیزی شفا باشد

---

[۷۵] دراسه ج ۳ ص ۱۲۹ فایل صوتی تدریس زکام

[۷۶] سایت مدرسه به فقاهت، تقریر دروس آیه الله تبریزیان به آدرس http://www.eshia.ir/Feqh/Archive/text/tabrizian/teb/۹۴/۹۴۱۰۲۸/

این سایت که زیر نظر بخش اینترنتی موسسه بهار قرآن است با همکاری دفاتر مراجع تقلید آیات عظام مکارم، جوادی آملی ، سبحانی ، نوری همدانی و ... محتوای خود را ارائه می کند.

[۷۷] الرّسالهٔ الذّهبیّهٔ، امام رضا(ع)، ص۲۹.به نقل از سایت مدرسه فقاهت به آدرس اینترنتی

http://www.eshia.ir/Feqh/Archive/text/tabrizian/teb/۹۳/۹۴۰۱۱۵/

در تیغ حجام و یا نوشیدن عسل است» و در روایت دیگری برای درمان بیماریهای داخلی عسل به همراه سه یا پنج یا هفت عدد سیاهدانه به عنوان درمان معرفی شده است» ؛ در روایت دیگری گفته شده اگر کسی عسل بخورد هزار دارو وارد بدنش شده و هزار بیماری از آن خارج می شود.[۷۸]

سیاهدانه: قال رسول الله فی الحبه السوداء شفاء من کل داء الا السام قیل یا رسول الله و ما السام قال الموت (طب الائمه ص ۵۱)

«پیامبر ص فرمودند: در سیاهدانه درمان همه بیماریها است مگر سام؛ گفته شد: ای رسول خدا ص: سام چیست؟ فرمودند: مرگ»

برگ کاسنی:

الهندباء شفاء من الف داء ، ما من داء فی جوف الانسان الا قمعه الهندباء (کافی ج۶ ص ۳۶۳ ح ۹)

«کاسنی درمان هزار بیماری است؛ هیچ بیماریی در درون انسان نیست مگر این که کاسنی آن را درمان می کند»

داروهای ترکیبی عام

عسل و سه یا پنج یا هفت عدد سیاهدانه درمان بیماریهای داخلی است

برگ کاسنی و روغن گل بنفشه درمان انواع تب و میگرن است

عسل و بیست و یک عدد سیاهدانه درمان عفونت آپاندیس است

داروی شافیه که درمان سی گروه از بیماری های مختلف است که تقریبا همه بیماریها را شامل می شود (ویژگی این دارو این است که پس از آماده سازی، هر یک ماهی که بر آن بگذرد خواص درمانی جدیدتری علاوه بر خواص قبلی پیدا می کند و این از عجائب درمانهای الاهی است)

[۷۸] دراسه ج ۲ ص ۲۱۵

ج) درمانهای خاص هر بیماری

بیماریهای چشم:

آب مرزنجوش درمان بیماریهای چشم است: «نعم الریحان المرزنجوش، نبت تحت ساق العرش وماؤه شفاء العین» «چه گیاه خوشبویی است مرزنجوش، در پای عرش می روید و آب آن شفای چشم است»[۷۹] ؛ به همین ترتیب قارچی به نام کمأه به عنوان درمان بیماریهای چشم معرفی شده است: «الکمأه من المن الذی انزله الله علی بنی اسرائیل و هی شفاء للعین» «کمأه از منّی است که خداوند بر بنی اسرائیل نازل فرمود و درمان [بیماریهای] چشم است».[۸۰]

بیماریهای گوش:

روغن سداب درمان بیماریهای گوش است ؛ در مورد آن روایت شده است که : «انه جید لوجع الاذن» «برای بیماری گوش خوب است» و در روایت دیگری وارد شده است که هنگامی که گوش دچار ضربان و رگ زدن شد قطراتی از روغن سداب در آن بریز که به ا ذن خداوند آرام خواهد گرفت.[۸۱]

کاهش حافظه:

درمان کاهش حافظه عسل، کندر، زنجفیل و عسل، و اضافه کردن خردل به غذا است.[۸۲]

کولیت:

درمان قولنج (کولیت یا التهاب روده)، خوردن انجیر که باید روز بیشتر خورد و شب کمتر، کدو و آب باران است.[۸۳]

---

[۷۹] دراسه ج ۳ ص ۳۰۰
[۸۰] دراسه ج ۳ ص ۳۰۴
[۸۱] دراسه ج ۳ ص۳۴۸
[۸۲] دراسه ج ۳ ص۲۳۰ تا ۲۳۳
[۸۳] دراسه ج ۳ ص ۵۰۸ و ۵۰۹

در مجموع بسیاری از بیماریها درمان خاص خود را دارند که جلد سوم دراسه فی طب الرسول المصطفی متکفل بیان این درمانها است و در یکی از جزواتی که بر اساس کتب و تدریسهای استاد تبریزیان تدوین شده است، درمان ۴۷۰ بیماری بیان شده است که عنوان این جزوه هم همین است. (درمان ۴۷۰ بیماری ، گردآورنده: رضا نظر پور)

بیماریهای جدید:

آیا طب اسلامی قادر به درمان بیماریهای نوپدید هست؟

در طب اسلامی در خصوص پیشگیری و درمان بیماریها، عناوینی کلی مطرح شده است و دستورات پیشگیری و درمانها ناظر به آن عناوین کلی ارائه شده است، به عنوان مثال

در خصوص پیشگیری، شستن دهان بعد از غذا با سعد کوفی موجب پیشگیری از ابتلا به همه بیماریهای دهان می شود چه این بیماری از نوعی باشد که در قدیم می شناختند و چه نوعی باشد که جدیدا ظهور پیدا کرده باشد[۸۴]

و در خصوص درمان، حجامت ساقین برای درمان بیماریهای مزمن رحم و کلیه مطرح شده است خواه این بیماری ناشی از عفونت هایی باشد که از قدیم شناخته شده بود و یا ناشی از عامل بیماری زایی باشد که جدیدا شناخته شده است. در رساله ذهبیه آمده است:

«و الذی علی الساقین... ینفع من الاوجاع المزمنه فی الکلی و المثانه و الارحام و...»

« آن [حجامتی] که در ساقین انجام می شود ... برای بیماریهای مزمن کلیه و مثانه و رحم مفید است...»

بنابر این طب اسلامی، در پیشگیری و درمان هیچ بیماریی عاجز نیست و تا کنون هم نشان داده است که در درمان بیماریهای صعب العلاج از طب جدید موفق تر عمل کرده است و البته این ادعا مستند به مشاهدات متعدد بیمارانی است که از طب جدید ناامید شده اند و با طب اسلامی درمان

شده اند؛ اگر چه اثبات این امر نیاز به ارائه مستندات و مدارک بیماریهای درمان یافته است که کاری در حال انجام است و با ارائه نتایج این تحقیقات براحتی می توان قدرت درمانی طب اسلامی را با سایر روشهای طبی مقایسه کرد.

---

[۸۴] در بخش راهکارهای پیشگیری از بیماریها به آن اشاره شد

بخش دوم

تشخیص سریع غلبه طبایع در طب اسلامی و درمان آنها

بخش دوم

تشخیص سریع غلبه طبایع در طب اسلامی و درمان آنها

(براساس دیدگاه اجتهادی آیه الله عباس تبریزیان)[۸۵]

[۸۵]این بخش با هدف شناسایی و درمان غلبه طبیعتهای مختلف تنظیم شده است و سبک ارائه مطالب به روش اجمال و تفصیل است: ، به این معنا که در متن، اصل مطالب به موجز ترین شکل ممکن ارائه شده است به گونه ای که خواننده در کمتر از ده دقیقه بتواند علائم غلبه هر طبیعت و درمان آنها را فرابگیرد ؛ و در پاورقی توضیح مطالب متن که به شکل چکیده ارائه شده ، آمده است؛ برای کسانی که مایلند با تفصیل مطالب آشنا شوند در مرتبه اول پاورقی این بخش تدارک دیده شده و در مرتبه بعد ترجمه کامل (و سلیس) کتاب فقهی دراسه فی طب الرسول بخش طبایع و درمان غلبه طبایع ارائه شده است که علاقمندان می توانند برای آشنایی با متن کامل روایات و ادله فقهی متخذ از آنها (مطابق قواعد استنباط) به آن بحث مراجعه کنند؛ مطابق روایات بیماریها به سه دسته قابل تقسیم اند که عبارتند از دم (خون) ، مره (صفرا و سودا) و بلغم؛ و درمان آنها هم عبارتند از حجامت (درمان دم)، مشی (درمان مره) و حمام (درمان بلغم).

معنای این روایت حسب نظر عباس تبریزیان این است که تمامی بیماریها ناشی از غلبه یکی از این سه طبیعت اند و

اگر این سه طبیعت در حالت تعادل باشند فرد مبتلا به هیچ بیماریی نمی شود و

اگر در مراحل اولیه غلبه این طبیعتها، آنها را به حالت تعادل برگردانیم موجب بهبود بیماری در مراحل اولیه بروز آن می شویم ، علاوه بر این که مانع بروز بیماری در حال و آینده (به دلیل غلبه طبیعت مربوطه) می شویم،

اما اگر از غلبه این طبیعتها مدتی گذشت و نه تنها یک یا چند بیماری ایجاد شد، بلکه آن بیماری اثرات مخربی در عضو مربوطه ایجاد کرد ، ناگزیر، هم باید طبیعت غلبه یافته، متعادل شود و هم عوارض ایجاد شده در عضو مبتلا، برطرف شود و به همین دلیل است که در این حالت ناگزیر از استفاده از درمانهای اختصاصی بیماری هر عضو هم هستیم.

اهمیت این مطلب در این است که اگر متعادل کردن طبیعت انجام نشود و فقط به درمان عضو مبتلا اقدام شود پس از مدت کوتاهی مجددا بیماری عود می کند و یا بیماری دیگری ناشی از غلبه همان طبیعت ایجاد می شود، ولی اگر بیماری علاوه بر درمان اختصاصی بطور ریشه ای هم درمان شود، یعنی طبیعت غلبه یافته متعادل شود، دیگر شاهد عود بیماری نخواهیم بود.

نشانه های غلبه دم[۸۶]

الف) علائم بالینی[۸۷]

۱. سرخی چهره
۲. خارش بدن[۸۸]
۳. بثورات پوستی[۸۹]
۴. چرت زدن و میل به خواب و خمیازه های مکرر[۹۰]
۵. سرگیجه خصوصا هنگام برخاستن
۶. احساس سنگینی و بی حسی در بعضی اعضا یا احساس حرکت حشره روی بدن

ب) سن و زمان مراجعه

۱. سن بیمار کمتر از پانزده سال است[۹۱]

این دلیل انتقاد استاد تبریزیان به طبیبانی است که بر اساس طب جدید اقدام به درمان بیماریها می کنند: ؛ به عبارت دیگر در طب رایج به دلیل عدم آشنایی با طبیعتها و علائم غلبه آنها و راه درمان غلبه طبیعتها، فقط به درمان موضعی بیماری اقدام می شود و عامل اصلی بروز بیماری که طبیعت غلبه یافته است مورد غفلت قرار می گیرد و لذا پس از بهبود یک بیماری ، شاهد عود آن در موارد مختلف و بروز بیماریهای دیگر از همان خانواده هستیم.

[۸۶] اگر همه اینها یا بعضی از این ها (دو سه علامت یا بیشتر) در کسی ایجاد شود و به دنبالش بیماری خاصی –هر چه که باشد- پیش آید؛ این بیماری و آن نشانه ها معلول زیادی خون و غلبه آن است، که در این حالت، بیمار اقدام به درمان ریشه ای خود می کند که اولین ومهمترین آن ها حجامت و فصد است، علاوه بر آن موارد دیگری در روایات ذکر شده که بیماریهای خون را درمان می کند (اعم از غلبه و هیجان و گرمی و ...) که این موارد در ادامه ذکر خواهد شد.

[۸۷] شکایات خود بیمار و یا علائم قابل مشاهده

[۸۸] که دلیل خاص مثل گزش حشره و تماس ماده حساسیت زا با سطح بدن و ... نداشته باشد

[۸۹] منظور از بثورات، دانه های ریز قرمز رنگ و برجسته به اندازه یک ماش می باشد

[۹۰] به گونه ای که خواب فرد مثلا از هشت ساعت در روز به یازده دوازده ساعت و بیشتر می رسد؛ البته این نشانه نباید با خواب آلودگی صبحگاهی غلبه صفرا اشتباه شود ، در غلبه صفرا فرد در سر شب دچار بیخوابی می شود و دیر وقت یا حتی نزدیک صبح خوابش می برد و لذا هنگام صبح خواب آلوده است و می تواند چند ساعت بخوابد.

[۹۱] در این محدوده سنی بیمار تحت غلبه دم است و اغلب بیماریهایش را امراض ناشی از غلبه دم تشکیل می دهد.

۲. فصل بهار است که از آذار[۹۲] شروع می شود تا اول حزیران[۹۳][۹۴]

ج) حالات روحی و اخلاقی

۱. دوست داشتن زنان و میل و رغبت شدید به آنها
۲. علاقه شدید به سایر لذات
۳. ارتکاب محارم و شهوات[۹۵]

تا پیش از بیست سالگی بیماران می توانند ماهی یک بار حجامت کنند؛ البته در مورد شیرخواران و کودکانی که حرارت سر بالایی دارند و آب ریزش از دهان دارند (که نشانه رطوبت بالای سر است) حجامت نقره امری ضروری است تا گرفتار بیماری های سختی مانند کوری و ... نشوند زیرا غالب بیماریهای اطفال ناشی از حرارت بالای سر و رطوبت سر است. منظور از حجامت نقره حجامت گودی پس سر زیر قسمت برجسته پشت سر است که در عربی به این سرازیری و گودی پشت سر نقره می گویند. در روایات توصیه شده که هنگامی که طفل به چهار ماهگی رسید هر ماه حجامت نقره انجام دهد. استاد تبریزیان معتقدند در صورتی که حرارت سر بالا است و از دهان کودک آبریزش وجود دارد انجام این حجامت ضروری است و مانع پیشگیری از بیماریهای سخت می شود ولی اگر حرارت سر بالا نیست و آبریزش از دهان وجود ندارد نیازی به حجامت نقره کودکان نیست.

[۹۲] آذار مطابق تقویم مصباح زاده ۲۲ یا ۲۳ اسفند شروع می شود و مطابق نظر استاد تبریزیان آذار همان ماه مارس است که ۱۰ یا ۱۱ اسفند شروع می شود

[۹۳] در این فصل، بیمار تحت حاکمیت دم است و اغلب بیماریهایش معلول غلبه دم و زیادی آن است. استاد تبریزیان معتقدند در فصل بهار که فصل رویش انواع میوه ها است تولید خون در بدن زیاد می شود و زیادی و غلبه خون منشأ بروز مشکلات مربوطه می شود. که با حجامت و فصد می توان زیادی و غلبه خون را بروش مناسبی تعدیل کرد.

بنا بر تقویم نجومی علامه مصباح زاده اول فروردین سال نود و پنج مطابق با هشت آذار است و اول حزیران مطابق با بیست و ششم خرداد است. در روایتی بر حجامت هفتم حزیران تاکید شده است و جایگزین آن چهاردم حزیران است؛ به نظر می رسد این دو تاریخ از این جهت اهمیت دارند که خون از نظر فصلی حداکثر زیادی و غلبه اش را پیدا کرده و با حجامت تا مدت نسبتا طولانی تری وضعیت متعادلی پیدا می کند

[۹۴] اول حزیران مطابق تقویم نجومی مصباح زاده برابر با ۲۴ خرداد ماه است اما بنا به نظر استاد تبریزیان حزیران برابر با ژوئن است که از دوازده خرداد شروع می شود.

[۹۵] با غلبه دم ، میل به گناهان لذتبخش خصوصا در ارتباط با غریزه جنسی در وجود فرد تشدید می شود و لذا یکی از درمانهای خودارضایی، حجامت و فصد است؛ همچنانکه حجامت به رفع تمایلات شهوانی کمک می کند و افرادی عادی که مشکل خودارضایی ندارند هم براحتی غریزه جنسی را کنترل می کنند.

نکته کاربردی مهمی که در مورد حجامت وجود دارد این است که کاهش خون با افزایش صفرا و غلبه آن تناسب دارد و لذا اگر فردی دچار غلبه توامان صفرا و دم است ، همزمان با حجامت باید غلبه صفرا هم درمان شود تا با کاهش دم دچا رغلبه شدید صفرا و عوارض ناشی از آن نشود که خوردن انار قبل و بعد از حجامت از این جهت کمک کننده است.

نشانه های غلبه صفرا[۹۶]

الف) علائم و شکایات بیمار:

۱. زردی چهره
۲. احساس گرمای زیاد و گرگرفتگی
۳. عرق کردن زیاد[۹۷]
۴. عصبانیت زود و زیاد
۵. فکر و غم و غصه مدام[۹۸]
۶. مشوش شدن عقل[۹۹]

ب) سن و زمان:

۱. سن پانزده سالگی تا ۴۰ یا ۵۰ سالگی[۱۰۰]
۲. فصل تابستان (ماه حزیران[۱۰۱] تا ماه ایلول[۱۰۲])[۱۰۳]

---

[۹۶] این ها نشانه های غلبه صفرا است و اکثر بیماریهایی که در این حالت ایجاد می شود –نشانه های بیماری هر چه که باشد- ناشی از غلبه صفرا است و باید یا با مسهل آن را بیرون بریزد یا با سرکه و زیتون و ... آن را بشکند.

[۹۷] صفرا گرم و خشک است لذا این افراد دچار عطش و تشنگی می شوند و به دنبال آن آب زیاد می خورند که نتیجه اش تعریق زیاد خواهد بود؛ به همین دلیل در روایات مسکن رطوبت صفرا دانسته شده است.

[۹۸] این افراد بطور مدام غم و غصه چیزهایی را می خورند که ندارند و دائم محزون هستند؛ این حالت «وسوسه» نام دارد و با وسواس که ناشی از غلبه سودا است متفاوت است؛ در وسواس ناشی از غلبه سودا، فرد دچار شک و شبهه می شود و فکر و خیالش ناشی از عدم اطمینان نسبت به درستی یک فکر یا یک عمل است؛ در حالی که وسوسه در اینجا با شک و شبهه توام نیست بلکه فرد گرفتار غم وغصه نداشته ها است که او را محزون می کند؛ شاید بتوان تفاوت این دو وضعیت را ناشی از این دانست که وسوسه امری قلبی است که فرد دائم به نداشته ها توجه می کند و غصه دار می شود در حالی که وسواس عقلی است و فرد به اطمینان لازم برای درستی یک کار یا ایده دست پیدا نمی کند.

[۹۹] در غلبه صفرا تصمیم گیری مختل می شود و فرد کارهای غیرمنطقی و غیرمعقول انجام می دهد.

[۱۰۰] در این محدوده سنی تحت حاکمیت صفرا است ؛ افراد از نظر مدت غلبه صفرا متفاوت اند ، در برخی بیست و پنج سال طول می کشد و در برخی تا سی و پنج سال هم طول می کشد که با افزودن این عدد به پانزده سال اول که زمان غلبه دم است، پایان دوره غلبه صفرا چهل یا پنجاه سالگی خواهد بود.

[۱۰۱] اول حزیران مطابق تقویم نجومی مصباح زاده برابر با ۲۴ خرداد ماه است اما بنا به نظر استاد تبریزیان حزیران برابر با ژوئن است که از دوازده خرداد شروع می شود.

ج) حالات شخصی و اخلاقی

۱. عصبانیت
۲. سفاهت (کارهای ناشایست)
۳. شیطنت
۴. تجبر
۵. تمرد
۶. عجله

نشانه های غلبه سودا[۱۰۴]

الف) علائم و شکایات بیمار:

۱. یبوست
۲. رنگ پوست مایل به سیاهی یا تیرگی
۳. ترس
۴. وسواس
۵. مدفوع سیاه
۶. پوست خشک

ب) سن و زمان

۱. از ۴۰، ۵۰ سالگی تا شصت سالگی[۱۰۵]

---

[۱۰۲] مطابق تقویم مصباح زاده ایلول ۲۳ شهریور شروع می شود ، اما مطابق نظر استاد تبریزیان ایلول همان سپتامبر است که یازده شهریور شروع می شود

[۱۰۳] در این فصل تحت حاکمیت صفرا است چرا که این فصل، زمان غلبه صفرا است.

[۱۰۴] اگر علائم مذکور را پیدا کرد ناشی از غلبه سودا است و لازم است آن را بیرون بریزد و اولین گام مانند صفرا، استعمال مسهل است و موارد دیگری که خواهد آمد.

[۱۰۵] در این سنین تحت حاکمیت سودا است و اکثر بیماریهایش معلول غلبه آن است

۲. فصل پاییز و آغاز ماه ایلول[۱۰۶]

ج) حالات اخلاقی و روحی[۱۰۷]

۱. حکمت
۲. موعظه
۳. معرفت
۴. درایت
۵. نظم در امور
۶. دور اندیشی
۷. نظر صائب داشتن
۸. متانت و وقار در آن چه بر عهده دارد

نشانه های غلبه بلغم[۱۰۸]

الف) علائم بیماری و یا شکایات بیمار

۱. پیری و تحلیل قوای بدن
۲. بی نظمی در خواب و بیداری[۱۰۹]
۳. کاهش حافظه، خصوصا حافظه کوتاه مدت

---

[۱۰۶] در این فصل تحت حاکمیت سودا است و اکثر بیماریهایش ناشی از زیادی آن است. ایلول از بیست و سوم شهریور شروع می شود و اوج غلبه سودا است، و به همین دلیل شاهد این هستیم که در اول پاییز افسردگی بیشتر می شود که برای پیشگیری لازم است از درمان های غلبه سودا بویژه افتیمون استفاده شود، که هر روز صبح ناشتا به اندازه یک فندق از پودر آن مصرف می شود تا زمان بهبودی که در موارد شدید در هفته دوم مقدار مصرف دو برابر می شود.

[۱۰۷] غلبه این صفات اخلاقی نشان دهنده این است که فرد تحت غلبه سودا قرار دارد؛ بنابراین معلوم است که غلبه یک طبیعت لزوما صفات منفی یا معایب را به عنوان نشانه به همراه ندارد.

[۱۰۸] اگر موارد مذکور به وجود آمد ناشی از غلبه بلغم است که مانع وصول خون به اعضای بدن می شود و باید وارد اتاق گرم یا حمام شود و در آفتاب بنشیند و مواردی را استعمال کند که بلغم را از بین می برند.

[۱۰۹] (کنترل خواب از دستش می رود و در نزد دیگران می خوابد و دچار اختلال خواب می شود و وقت خواب بیداری می کشد)

۴. سستی (پوکی استخوان و ...)
۵. پژمردگی پوست
۶. کاهش رشد مو و ناخنها[۱۱۰]
۷. از دست دادن روز به روز تواناییها
۸. خلط (پشت حلق، یا ریه)

ب) سن و زمان

۱. سن شصت سالگی و بالاتر[۱۱۱]
۲. فصل زمستان (از ماه کانون اول[۱۱۲] تا ماه آذار[۱۱۳])[۱۱۴]

ج) حالات شخصی و اجتماعی[۱۱۵]

الف) اشتباه

ب) فراموشی

ج) خواب در غیر زمانش

د) بیداری در زمان خواب

---

[۱۱۰] این مورد به تنهایی موجب افزایش بیماریهای این دوره است چرا که با خروج مو و ناخن بیماریها هم خارج می شوند و با عدم خروج آنها بیماری در بدن می ماند؛ به عبارت دیگر عوامل بیماریزا از طریق مو و ناخن دفع می شوند و اگر رشد مو و ناخن کم شود این عوامل در بدن می مانند و موجب بیماری می شوند.

[۱۱۱] در این محدوده سنی تحت حاکمیت بلغم است و اکثر بیماریهایش معلول غلبه بلغم است

[۱۱۲] مطابق تقویم نجومی مصباح زاده کانون اول از ۲۳ آذر شروع می شود اما مطابق نظر استاد تبریزیان کانون اول همان دسامبر است که از یازده آذر شروع می شود

[۱۱۳] مطابق تقویم نجومی مصباح زاده آذار از ۲۳ اسفند شروع می شود اما مطابق نظر استاد تبریزیان کانون اول همان مارس است که از یازده اسفند شروع می شود

[۱۱۴] در این فصل تحت حاکمیت بلغم است و اکثر بیماریهایش معلول غلبه بلغم است؛ کانون اول از بیست و سوم آذر شروع می شود و بیست و چهارم اسفند معادل اول آذار است.

[۱۱۵] بجا است که حالات شخصی فرد مورد توجه قرار گیرد؛ اگر موارد مذکور وجود داشت همگی نشانه های زیادی بلغم است:

ریح[۱۱۶]

علائم غلبه ریح[۱۱۷]

سردی

التهاب

درد شدید

قرمزی موضع

تورم

اختصاص به موضع خاصی ندارد

هر بار جایی را می گیرد

گاهی همه بدن را درگیر می کند

درمان غلبه طبیعتها[۱۱۸]

---

[۱۱۶] ریح معانی مختلفی دارد که یکی از آنها طبیعت است (به همان معنای طبایع چهارگانه دم و صفرا و سودا و بلغم)؛ معنای دیگر بیماری التهابی مهاجر است که جای ثابتی در بدن ندارد و بطور متناوب محلش جابجا می شود:

با توجه به این که در برخی روایتها ریح نیز به عنوان یکی از طبایع معرفی شده است و برای بیماریهای ناشی از آن درمانهایی ذکر شده است در اینجا به ا ختصار علائم غلبه ریح و درمان برخی از بیماریهای آن ارائه می شود:

ریح ، سردی و التهاب و درد شدیدی است که ممکن است با کمترین عامل و سببی ایجاد شود، مثل در معرض هوای سرد قرار گرفتن که موضع قرمز می شود و تورم می کند و ملتهب می شود و اختصاص به موضع خاصی از بدن ندارد و هربار عوارضش در جایی از بدنش ایجاد می شود و گاهی همه بدن را فرا می گیرد که به آن ریح شابکه می گویند؛ و خلاصه پادشاهی است که باید با آن مدارا کرد.

[۱۱۷] ممکن است علت موارد مذکور در معرض هوای سرد قرار گرفتن باشد یا علت دیگری داشته باشد

درمان غلبه مره (اعم از صفرا و سودا)

۱. سرکه[۱۱۹]
۲. سویق[۱۲۰]

---

[۱۱۸] گفته شد که غلبه طبیعتها منشأ بروز بیماریها است، در اینجا پرسشهایی قابل طرح است:

آیا می توان از بیماریهای به وجود آمده، طبیعت غلبه یافته را شناسایی کرد؟

و آیا غلبه یک طبیعت، مستقل از سایر طبیعتها رخ می دهد؟

به عبارت دیگر آیا می توان بیماریهایی که معلول غلبه یک طبیعت خاص هستند را معرفی کرد؟ واقعیت این است که نمی توان بیماریهای غلبه هر طبیعت را معرفی کرد و ممکن است یک بیماری گاهی معلول یک طبیعت باشد و گاهی معلول طبیعت دیگر ؛ سرماخوردگی ممکن ست معلول غلبه دم یا گرمی باشد و ممکن است معلول غلبه بلغم یا سردی باشد.

از سوی دیگر غلبه طبیعتها مستقل از یکدیگر نیستند چنانکه گاهی غلبه یک طبیعت موجب غلبه طبیعت دیگر می شود مثلا بلغم موجب تنگی و انسداد عروق می شود و این تنگی و انسداد موجب تبیغ دم و هیجان آن می شود و درمانش حجامت است.

به همین ترتیب ممکن است داروی واحدی درمان دو طبیعت یا بیشتر باشد مثلا سویق، مره و بلغم را جاروب می کند یا عسل و سیاهدانه طبایع را معتدل می کنند.

[۱۱۹] منظور سرکه طبیعی انگور است نه سرکه هایی که شرکتهای تولید کننده مواد غذایی با ترکیب اسید سیتریک و برخی موارد دیگر به عنوان سرکه عرضه می کنند ، چرا که این فرمولاسیون همه آثار سرکه طبیعی را ندارد؛ موارد زیر به عنوان آثار سرکه ذکر شده است:

خاصیت شکستن مره ها

خاموش کردن صفرا

آرام کردن مره ها (اسکان)

[۱۲۰] تعابیر زیر برای سویق در روایات ذکر شده است:

خشک کردن مره و بلغم در حد ریشه کن کردن (اگر خشک و ناشتا باشد)

۳. آب سرد[۱۲۱]
۴. روغن زیتون (زیت) یا مویز (زبیب)[۱۲۲]
۵. آلو[۱۲۳]
۶. حمام بعد از غذا[۱۲۴]
۷. شانه کردن با عاج[۱۲۵]

فرونشاندن حرارت و تسکین مره(اگر خشک و ناشتا باشد)

جاروب کردن مره از معده (خشک و ناشتا بودن شرط نشده)

مره ها را خشک می کند (اگر سه بار شسته شود)

[۱۲۱] تعبیر خاموش کردن مره ها در مورد آب سرد در روایت به کار رفته است

[۱۲۲] تعبیر برطرف کردن مره در مورد آن وارد شده است؛ از آنجا که زیت و زبیب در عربی مشابه هم نوشته می شوند و در قدیم نقطه به کار نمی رفت احتمال این که یکی از این دو کلمه وارد شده باشد و اشتباها در بعضی از نسخ، کلمه دیگر نوشته شده باشد وجود دارد بخصوص که در روایات مربوطه آثار متعدد و کاملا مشابهی به این دو نسبت داده شده است، به هر تقدیر استاد تبریزیان معتقدند اگر قرار است یکی از این دو نقل را بپذیریم ناگزیر باید کلمه زبیب (مویز) را معتبر بدانیم چرا که خاصیت رفع غم و اندوه برای آن در روایات متعددی ذکر شده است وگر نه هر دو نقل را می توان پذیرفت.

[۱۲۳] در مورد آلو تعابیر ذیل به کار رفته است:

آرام کردن (تسکین) مره ها

نافع برای مره ها

آلوی خشک مفید و بدون ضرر است

آلوی پوست کنده برای همه مره ها مفید است

[۱۲۴] تعابیر روایی بدین قرارند:
حمام مره را پاک می کند

غذا خوردن قبل از حمام مره ها را خاموش می کند و حرارت درون را آرام می کند

۸. مشی[۱۲۶]
۹. عسل[۱۲۷]
۱۰. داروی مرکب یک[۱۲۸]

درمان صفرا

۱. سویق عدس[۱۲۹]
۲. سرکه[۱۳۰]
۳. آلوی سیاه (تازه)[۱۳۱]

---

[۱۲۵] مطابق روایت مره ها را خاموش می کند

[۱۲۶] استعمال مسهل (و شاید حرکت و فعالیت بدنی)
مشی در لغت هم به معنای روان شدن محتویات دستگاه گوارش (اسهال) است و هم به معنای حرکت و نقل مکان؛ در اینجا احتمال اول قویتر است، اگر چه احتمال دوم هم خالی از وجه نیست.
در روایت از مشی به عنوان داروی مره یاد شده است

[۱۲۷] تعبیر روایت در این مورد این است: صفرا را ریشه کن می کند و مانع مره سودا می شود

[۱۲۸] مطابق تعبیر روایت به اذن خداوند برای مره سودا و صفرا و بلغم ... مفید است.

داروهای مرکب که حدود ده تا دوازده عدد هستند در کتاب طب الائمه ع ذکر شده اند و درمان بیماریهای مختلف اند، در خصوص مصرف این دارو روایت شده است که سزاوار است کسی که این دارو را مصرف می کند از خرما، ماهی، سرکه و سبزی پرهیز کند و لازم است غذای کسی که این دارو را مصرف می کند زیرباجه با روغن کنجد باشد. زیرباجه خورشی است که از سرکه و میوه های خشک تهیه می شود و با زعفران خوش طعم می شود و داخل آن زیره و ... می ریزند. این دارو سه روز و هر روز دو مثقال مصرف می شود. در حال حاضر علاوه بر این که دستور تهیه این دارو در کتاب دراسه فی طب الرسول المصطفی در بخش داروهای مرکب ذکر شده است، داروخانه استاد تبریزیان در قم این دارو (و تقریبا همه داروهای طب اسلامی) را آماده کرده است و در اختیار متقاضیان قرار می دهد.

[۱۲۹] بنا بر دیدگاه استاد تبریزیان عدس در اینجا خاصیت مجربی دارد که طبیعت حقیقتا سرد و مفیدی دارد و یکی از فواید آن خاموش کردن صفرا توسط سویق عدس است که شعله اش را خاموش می کند و تندیش را می کشد.
طرز تهیه سویق عدس به این شکل است که عدس آسیاب می شود و تفت داده می شود و مجددا آسیاب می شود و دوباره تفت داده می شود. سویق عدس بخلاف گندم و جو نیازی ندارد که پوست یا سبوس آن جدا شود و جداگانه تفت داده شود.

[۱۳۰] مطابق روایت مره را می شکند و صفرا را خاموش می کند

۴. ماهی تازه[۱۳۲]
۵. آب سرد[۱۳۳]
۶. مجموعه ای از داروها و توصیه ها[۱۳۴]

---

[۱۳۱] مطابق روایت حرارت را می شکند و صفرا را آرام می کند

از مجموعه روایات آشکار است که آلو به شدت سرد است به گونه ای که اگر زیاد مصرف شود موجب التهاب مفاصل می شود ، یا همچنانکه معروف است مسهل قوی است و لذا یکی از انواع درمان با مسهل است که از درمانهای اساسی مره است.

[۱۳۲] ماهی ابتدا کباب شده بعد با آب و نمک مخلوط شود (بویژه درمان صفرای پس از حجامت است)

ماهی تازه مانند انار و آلو به شدت سرد است و حرارت صفرا بلکه مطلق حرارت را فرو می نشاند.

منظور از تازه نقطه مقابل ماهی خشک است که ضررهای بسیار دارد -مانند سایر گوشتهای خشک- و بیماریهای متعددی را به وجود می آورد.

منظور از کباب، پخته شده روی آتش است در مقابل سرخ شده در روغن زیتون و سایر روغنها، و پخته شده در آب.

استاد تبریزیان در خصوص این روایت توضیح ذیل را ارائه نموده اند:

شاید اضافه کردن آب و نمک برای خوش طعم کردن آن باشد که البته نمی توان ثابت کرد زیرا روایت قطع شده است و معلوم نیست راوی اش چه کسی بوده است، بویژه که نامناسب بودن خوردن نمک و غذای شور بعد از حجامت در روایت وارد شده است؛ مگر این که در فصل مناسب مورد نظر باشد.

[۱۳۳] مطابق روایت حرارت را خاموش و صفرا را آرام می کند

[۱۳۴] در رساله ذهبیه آمده است: حزیران سی روز است و سلطه بلغم و دم درآن زائل می شود و زمان صفرا روی می کند؛ در آن از خسته شدن نهی شده و نیز از خوردن گوشت چرب و زیاد خوردن گوشت، و از بوییدن مشک و عنبر نهی شده؛ خوردن سبزیجات سرد مانند کاسنی و خرفه و نیز خیار چنبر و خیار و شیرخشت و میوه های تازه و نیز استفاده از ترشیجات مفید است؛ و از گوشتها ، گوشت بز دو ساله و یک ساله و از پرندگان بوقلمون و تیهو و دراج و نیز انواع شیر و ماهی تازه [مفید است].

ملاحظه می کنید که امام ع تمام سبزیهای سرد و صیفی جات سرد و گوشت های سرد مانند گوشت بز و شیرها را جمع کرده است، که هر کدام به تنهایی برای صفرا مفید است، و ضروری نیست همه با هم مصرف شوند.

پرهیز از خسته شدن

پرهیز از خوردن گوشت چرب

پرهیز از زیاد خوردن گوشت

پرهیز از بوییدن مشک و عنبر

خوردن سبزیجات سرد مانند

کاسنی

خرفه

خیار چنبر

خیار

شیرخشت

میوه های تازه

ترشیجات

و از گوشتها

گوشت بز دو ساله و یک ساله

و از پرندگان

بوقلمون

تیهو

دراج

انواع شیر

۷. درمانهای متنوع:

خوردن روزانهٔ چیزی که سرد و تر باشد

استراحت کردن (فعالیت نکردن در مقاطعی از روز)

کاهش فعالیت بدنی (کار سنگین نکردن در طول روز)

زیاد به محبوب نظر کردن

۸. داروی مرکب هفت سه ماهه یا هشت ماهه یا ده ماهه (شافیه)[۱۳۵]

درمان غلبه سودا[۱۳۶]

[۱۳۵] داروی شافیه هم از عجایب داروهای اسلامی است که علاوه بر خواص اعجاب برانگیز درمانی آن، این خاصیت را دارد که باید زیر خاک، یا خاکستر یا جو نگهداری شود وگرنه خراب می شود حتی اگر در یخچال باشد؛ ویژگی بی نظیر یا کم نظیر آن در این است که با گذشت هر ماه، خواص جدید درمانی پیدا می کند و این در حالی است که خواص درمانی قبلی را حفظ کرده است و این همان دارویی است که حضرت موسی ع با راهنمایی خداوند درست کرد و بنی اسرائیل با خوردن آن از سم مهلکی که فرعون در غذای آنها ریخته بود در امان ماندند.

در مورد آن آمده است: هنگامی که سه ماهه شد برای صفرا و بلغم سوخته و هیجان تمام بیماریهای ناشی از صفرا خوب است که ناشتا خورده می شود.

و نیز وارد شده است: هنگامی که هشت ماهه شد برای صفرا و بیماری ای که خوف ابتلا به خوره را ایجاد می کند مفید است که با آب خورده می شود و باید بدن با هر روغنی که باشد روغن مالی شود.

و نیز هنگامی که ده ماهه شد برای مره سودا و صفرا که فرد اضطراب و گرگرفتگی پیدا می کند خوب است و به اندازه یک عدس با سرکه و سفیده تخم مرغ، ناشتا با هر روغنی که خواست هنگام خواب می خورد.

یعنی محلولی از سرکه و سفیده تخم مرغ درست می شود که به همراه یک عدس از داروی شافیه با هر روغنی که خواست، آن را روغن مالی می کند و هنگام خواب می خورد؛ یعنی دو بار در روز ، یک بار همراه سرکه و سفیده تخم مرغ و یک بار همراه هر روغنی یا حتی بدون روغن.

۱. بادنجان[۱۳۷]
۲. قی (استفراغ)[۱۳۸]
۳. فصد
۴. مداومت بر نوره کشیدن[۱۳۹]
۵. عسل[۱۴۰]

---

[۱۳۶] به احتمال زیاد اکثر مواردی که مره را بطور کلی درمان می کنند در واقع در درجه اول درمان سودا هستند مانند مشی و سرکه و آلو و ... و لذا درمانهای خاص سودا کمتر از صفرا هستند.

[۱۳۷] تعابیر روایی:
«بادنجان برای سودا خوب است»

«بادنجان برای سودا خوب است و به صفرا آسیبی نمی زند»

یکی از تفاوتهای بارز طب اسلامی با طب سنتی در اینجا ظاهر می شود که طب سنتی بادنجان را سودازا می داند در حالی که در طب اسلامی بادنجان، درمان غلبه سودا است، از ویژگیهای منحصر به فرد بادنجان در طب اسلامی این است که اعتقاد و باور خورنده در خاصیت آن موثر است ؛ یعنی اگر کسی معتقد باشد بادنجان برای او مضر است واقعا هم مضر خواهد بود و اگر معتقد باشد بادنجان برای او بی ضرر است واقعا هم بی ضرر خواهد بود.

[۱۳۸] یعنی تعمدا استفراغ کند قبل از این که خودبخود استفراغ کند.

فرد می تواند با تحریک ته حلق با فرو کردن انگشت در حلق استفراغ را تحریک کند.

[۱۳۹] نوره که ظاهرا از زمان حضرت سلیمان ع درست شده است با از بین بردن موهای زائد به رشد بیشتر مو و خروج سودا از طریق موها کمک می کند. نوره طبیعی ترکیبی است از زرنیخ (آرسنیک) و آهک که نسبت آن به ترتیب یک به شش است و با برخی مواد نظیر برگه هلو و ... به مقدار مختصر مخلوط می شود که بوی بد آن را از بین می برد. در مورد نوره روایت شده که در روز چهارشنبه و جمعه استعمال نشود، و از گردن به پایین نوره کشیده شود و توصیه شده که پس از آن حنا گذاشته شود (به مدت ده دقیقه که بدن رنگ نگیرد). نوره هر پانزده تا چهل روز استعمال می شود، البته هر سه روز یک بار هم می توان استعمال کرد زیرا فواید آن محدود به ازاله موهای زائد نیست بلکه در روایت طهور نامیده شده و برای سلامتی پوست و بدن مفید است. ولی اگر کسی بیش از چهل روز بگذرد و نوره استعمال نکند از دایره ایمان و اسلام و کرامت خارج می شود. [طبیعتا در اینجا مراتب کمال ایمان و اسلام مورد نظر است نه ایمان و اسلامی که در فقه مورد بحث است و نبود آن ها فرد را در زمره کفار وارد می کند].

[۱۴۰] عسل هر دو مره را درمان می کند؛

صفرا را می شکند و سودا را قطع می کند

۶. داروی مرکب یک[۱۴۱]
۷. افتیمون[۱۴۲]
۸. داروی مرکب هفت یازده ماهه (داروی شافیه)[۱۴۳]

درمان بلغم

۱. افطار با آب ولرم[۱۴۴]
۲. زن زیبا[۱۴۵]

عسل از زمره داروهایی است که هیچ عارضه ای ندارد (اگر عسل خوب و طبیعی باشد)، اما نکته مهم این است که عسل دارو است و نه غذا لذا روزانه حداکثر در حد سه قاشق مرباخوری توصیه می شود جز در موارد خاص مانند آپاندیس عفونی خصوصا اگر در شکم بترکد که مقدار پنجاه تا صد گرم یا حتی بیشتر (همراه بیست و یک عدد سیاهدانه فقط یک نوبت) برای ترکیدن آپاندیس توصیه شده است.

[۱۴۱] گفته شد که این دارو هر دو مره را درمان می کند.

[۱۴۲] که یکی از بهترین داروهای درمان غلبه سودا است که سودای غلبه یافته را به مقدار بسیار زیاد خارج می کند

[۱۴۳] در مورد آن روایت شده است که هنگامی که یازده ماهه شود به اندازه یک نخود برای سودا -که فرد را مبتلا به ترس و وسواس می کند- خوب است.

[۱۴۴] تعبیر روایت این است: بلغم را قطع می کند

شاید آب ولرم همیشه این آثار را داشته باشد بدون این که مقید به روزه و افطار باشد ، مانند قطع بلغم ، اما حداقل این خواص را زمانی که معده خالی است دارد بدون این که روزه شرعی با تمام شرایطش وجود داشته باشد.

در مورد «بلغم را قطع می کند» ظاهرا منظور قطع خلطی است که مشاهده می شود که با درمان زیادی بلغم و غلبه آن که اهمیت هم دارد برطرف می شود و قطع خلط نشانه تعادل بلغم موجود در بدن است ، بلغمی که مقوم آن و یکی از ارکان آن است و زیادی آن آسیبهایی را به دنبال دارد؛ و این حائز اهمیت است. [بلغم در زبان عربی علاوه بر نام یکی از طبیعتهای چهارگانه که مالک بدن اند ، به معنای خلط هم هست و غالبا همراه غلبه بلغم ، خلط گلو هم مشاهده می شود و یکی از علائم تشخیصی غلبه بلغم است].

[۱۴۵] یکی از راههای رهایی از بلغم و آسیبهای آن که پیری و ... است، ازدواج با زن زیبا است؛

۳. زن خوش اخلاق[۱۴۶]
۴. سویق خشک[۱۴۷]

علی الظاهر منظور از این واژه، زن زیبا است هر چند اخلاقش خوب نباشد، ولی این احتمال هم وجود دارد که زیبایی اخلاق مورد نظر باشد بقرینه مقابلش که در برخی از روایات سوءاء یعنی بداخلاق آمده است؛ البته نقل ها مختلف است: در برخی از روایات سوداء و در برخی از روایات سوءاء آمده است.

از امام صادق ع روایت دیگری نقل شده است که نگاه کردن به زن زیبا بلغم را قطع می کند ؛ فرمودند زیبا یعنی نیکو چهره و نگاه کردن به زن سوء، سودا را بر می انگیزد و منظور از سوء، گستاخ و زشت است.

[۱۴۶] زن شوخ طبع که همسرش را بخنداند ؛ شاید ملاک خود خنده به هر طریقی باشد ولو به وسیله زنی که او را بخنداند نباشد، ولی اگر بخواهیم به ظاهر کلمات روایت ملتزم باشیم باید بر خنداندنی که توسط کنیز خوش اخلاق شوخ طبع باشد توقف کنیم.

[۱۴۷] غذایی است که از سبوس گندم و جو با آرد نرم تفت داده شده به دست می آید و با آب و عسل مخلوط می شود و گاهی اوقات با روغن ترکیب می شود؛ نوع خوب آن سویقی است که با روغن آغشته نشود و آن چه برای بلغم توصیف شده، سویق خشکی است که حتی با آب هم مخلوط نشده باشد.

سه کف سویق خشک ناشتا، بلغم و مره را می خشکاند و تا جایی که تقریبا چیزی باقی نمی گذارد

این مورد به درمان ریشه ای نزدیکتر است و صرف قطع موقت بلغم نیست بلکه بلغم را بطور ریشه ای درمان می کند و ماده آن را ریشه کن می کند و می خشکاند؛ استاد تبریزیان در این جا می گوید: گمان نمی کنم با بلغمی که یکی از طبایع است ارتباطی داشته باشد؛ و آن را تنظیم و تعدیل نمی کند، اگر چه احتمالش وجود دارد.

سویق بطور کلی بلغم را از معده جاروب می کند و هفتاد نوع بلا از انواع بلاها را دفع می کند و در زمره داروهای عام قرار می گیرد ؛ و اگر انسان آن را ناشتا و به اندازه سه کف دست بخورد بلغم را از کل بدن خشک می کند و آن را درمان می کند. منظور از کف دست صرفا کف دست بدون احتساب انگشتان است.

سویق شسته (سه بار) بلغم را خشک می کند

شاید سه بار شستن اختصاص به تب داشته باشد، و خاصیت درمان بلغم متوقف بر آن نیست زیرا خشک آن [برای این منظور] توصیف شده است و اگر چه شستن منافاتی با خشک خوردن ندارد و می تواند بشوید و آن را خشک کند.

دستور تهیه سویق:

سبوس گندم پس از آسیاب شدن به مدت بیست دقیقه تفت داده شود

۵. شکر طبرزد[۱۴۸]
۶. عسل[۱۴۹]

آرد نرم گندم به مدت دو ساعت تفت داده شود و سپس با سبوس تفت داده شده مخلوط شود؛ که این ترکیب خواص اعجاب برانگیزی دارد که چنانچه در روایتی نقل شده است به دستور وحی درست شده است؛ از خواص سویق گندم تقویت عضلات و مفاصل و استخوانها، درمان مره و بلغم، درمان تب و ... است؛ یکی دیگر از خواص سویق این است که اگر به مادر باردار به مدت دو تا چهار هفته داده شود یا به شیرخوار و کودک ضعیف داده شود موجب تقویت جنین و کودک می شود. (به مادر باردار و کودک ترکیب سویق گندم و جو داده می شود؛ روش تهیه سویق جو مشابه سویق گندم است با این تفاوت که سبوس جو قبل از تفت دادن قابل آسیاب کردن نیست و باید اول تفت داده شود و بعد آسیاب شود)

منظور از سویق شسته این است که روی آن آب بریزند تا سراسر آن را آب فرابگیرد و بعد آن را خالی کنند ؛ چون آرد و سبوس تفت داده شده ، با اضافه شدن آب تبدیل به خمیر نمی شود و می توان آب آن را خالی کرد و بهتر است پس از شستن احتیاطا با پارچه ای آن را خشک کرد یا مدتی بماند تا خشک شود که حتی الامکان خواص سویق خشک را هم داشته باشد.

[۱۴۸] شکر سختی است که به دلیل سختی اش با تیشه و تبر شکسته می شود؛ شاید همان نبات معروف یا قند باشد که بلغم را درمان می کند؛

و شاید بلغمی را که از طبایع است درمان می کند ؛ و «آن را می خورد» به معنای درمان زیادی آن و کاهش دادن آن است تا زیادیش موجب جمود بدن نشود ؛ و شاید منظور خلطهایی باشد که مشاهده می کنیم و اکل آن به معنای تمام شدنش باشد که چیزی نماند که همراه سرفه یا بدون آن خارج شود؛ موید این مطلب روایتی است که ابنا بسطام از زراره از امام صادق ع نقل کرده اند که امام ع فرمودند:

> «زراره به هوش باش ، چقدر مردم از امتیاز شکر طبرزد غافل اند؛ هفتاد بیماری را برطرف می کند و بلغم را می بلعد و آن را ریشه کن می کند» طب الائمه ص ۶۶؛

معنای این روایت این است که درمان ریشه ای است و احتمالا منظور بلغم طبیعتی یا بلغم غلبه یافته است.

[۱۴۹] تعابیر روایی مربوطه: بلغم را از بین می برد

بلغم را کاهش می دهد.

(عسل هیچ عارضه ای ندارد)

۷. آیات قرآن[۱۵۰]
۸. جویدن کندر[۱۵۱]
۹. خرمای برنی[۱۵۲]

با توجه به ذکر کلمه «کم می کند» این احتمال وجود دارد که منظور بلغم غلبه یافته باشد.

برخی روایات قطع بلغم را مقید به ناشتا خوردن عسل کرده است.

[۱۵۰] که منظور خواندن آیاتی از قرآن است همچنانکه که از عموم روایات استفاده می شود؛ نه مثلا همراه داشتن و ...

[۱۵۱] تعبیراتی که در روایت آمده است:

بلغم را آب (ذوب) می کند.

بلغم را از بین می برد

بلغم را دفع (نفی) می کند

بوی بد دهان را از بین می برد که از طریق دفع بلغم ظاهرا این کار را می کند

در روایتی است: «زیاد کندر بخورید و آن را بدون ترکیب با چیزی دیگر بخورید، و بجوید، که جویدن آن نزد من از همه بهتر است؛ بلغم معده را می خشکاند و تمیز می کند...»

[۱۵۲] گفته شد که یکی از داروهای وسیع الطیف است

مطابق روایتی بلغم را از بین می برد

مطابق روایات اگر فرد هفت عدد خرما صبح ناشتا بخورد و پس از هر کدام مقداری آب بنوشد جبران کم آبی بدن می شود و در طی روز بدنش کم آب نمی شود و اگر شب موقع خواب خرما بخورد و پس از هر کدام آب نخورد زیادی آب بدن را اصلاح می کند؛ نکته جالب این است که اگر کسی مثلا آب بدنش زیاد بود (خلط داشتن که نشانه بلغم غلبه یافته است از عوارض زیادی رطوبت بدن است) و با خوردن خرما بدون آب، خواست آن را اصلاح کند و به دنبال آن دچار غلظت زیاد آب دهان یا خشکی دهان شد به گونه ای که آب دهان از دهانش جدا نمی شد (و نمی توانست آب دهان را بیرون بریزد)، باید بعد از هر خرما مقدار کمی آب بخورد به گونه ای که آب بدن تنظیم شود.

۱۰. سیب[۱۵۳]
۱۱. ریشه ترب[۱۵۴]
۱۲. پیاز[۱۵۵]
۱۳. زیاد شانه کردن[۱۵۶]
۱۴. مسواک زدن[۱۵۷]

مطابق معادله ای که از این روایت استفاده می شود، خوردن خرما به تنهایی موجب خشکی بدن یا حداقل خشکی دهان می شود و خوردن آن همراه آب زیاد، برعکس عمل می کند یعنی ایجاد رطوبت می کند ، و خوردن آن همراه مقدار کمی آب موجب اعتدال می شود

[۱۵۳] تعابیر روایی:

مفید برای بلغم غلبه یافته؛ هیچ چیز سریعتر از آن منفعتش نمی رسد

منظور خلطی نیست که به خاطر بیماری خارج می شود بلکه بلغمی است که در اواخر عمر یا بعضی از حالات غلبه می کند؛ بنابراین برای کسی که سنش از شصت سال گذشته است سیب یکی از ضروریات است.

[۱۵۴] منظور قسمت متورم ریشه است که گنبدی شکل است و مطابق روایات بلغم را قطع می کند

[۱۵۵] مطابق روایت بلغم را از بین می برد

[۱۵۶] به بیان روایات:

بلغم را قطع می کند

زیاد شانه کردن (سر و محاسن) بلغم را کاهش می دهد

شانه کردن سر، رطوبت را قطع و ریشه کن می کند

که نشان می دهد رطوبت علت بلغم است و اصل آن است و شاید از طبایع به شمار آید، و زیاد شانه کردن بطور مطلق اخلاط را درمان می کند و آنها را قطع می کند و خصوص شانه کردن سر، سبب و اصل آن را درمان می کند.

[۱۵۷] تعابیر روایی:

بلغم را از بین می برد

۱۵. استحمام[۱۵۸]
۱۶. روغن زیتون[۱۵۹]
۱۷. مویز[۱۶۰]
۱۸. روزه گرفتن[۱۶۱]
۱۹. جوارش[۱۶۲] تند[۱۶۳]

بلغم را قطع می کند

روشن است که این حدیث در درجه اول از خلطهایی صحبت می کند که به دنبال التهاب از حلق خارج می شوند ؛ و گاهی در مرحله دوم شامل بلغمی که یکی از طبیعتها است می شود به گونه ای که مسواک موجب تعادل آن می شود.

[۱۵۸] در روایات آمده است:

درمان بلغم، حمام (ناشتا) است (و پس از غذا مره را پاک می کند)

حمام از نظر لغوی به اتاق گرم گفته می شود و بنابراین کافی است که فرد در اتاق گرم بنشیند ؛ ولی مفهوم عرفی حمام، جایی است که می شوید و در آن شسته می شود و در آن آب گرم است. آن چه روایات آن را معرفی می کند حمامهای قدیمی هستند که بر اساس طبایع چهارگانه ساخته می شوند، یعنی جایی که در آن اتاق سرد و خشک، سرد و تر ، و گرم و خشک و گرم و تر وجود دارد.

غالبا وقتی گفته می شود درمان فلان چیز حمام است منظور شستن متعارف است و صرف ورود به حمام و نشستن در آن نیست ؛ بنابراین درمان بلغم به احتمال قوی ، همان شستشوی در حمام به روش سابق است ؛ البته احتمال این که نشستن در اتاق گرم هم مورد نظر باشد ضعیف نیست.

[۱۵۹] مطابق روایات بلغم را از بین می برد

[۱۶۰] مطابق روایت مویز بلغم را از بین می برد

[۱۶۱] بلغم را از بین می برد

در مورد روزه بویژه بر سه روز در ماه تاکید شده است: پنجشنبه اول ماه قمری ، پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اول دهه دوم که معروف به صیام الدهر است (سه روز در ماه است که پاداش آن ده برابر است و گویا سی روز در ماه بوده، بنابراین به مثابه این است که فرد تمام روزگارش را روزه گرفته است).

۲۰. همخوابی با زنان[۱۶۴]
۲۱. آویشن و نمک[۱۶۵]
۲۲. آغاز کردن [غذا] با زنیان و آویشن وسیاهدانه و نمک[۱۶۶]
۲۳. اطریفل زرد[۱۶۷]

---

[۱۶۲] جوارش یک داروی ترکیبی است که ماده اصلی آن زیره است و کرفس هم دارد و خرما و کاسنی هم ممکن است به آن اضافه کنند.

[۱۶۳] در رساله ذهبیه ص ۴۱ آمده است:

«و هر کس می خواهد بلغم را از بدنش زائل کند و آن را کاهش دهد باید هر روز صبح مقداری جوارش تند بخورد و زیاد حمام برود و با زنان همخوابی کند و در خورشید بنشیند و از غذاهای سرد پرهیز کند ؛ که اینها بلغم را از بین می برد و آن را می سوزاند»

استاد تبریزیان می فرمایند: برداشت من این است که هرکدام از موارد مذکور مستقلا تاثیر و در کاهش بلغم سهم دارد، بویژه که گفته شد حمام رفتن به تنهایی درمان بلغم است ، پس موارد دیگر هم به تنهایی درمان هستند.

چه این که از تدبیراتی که به منظور کاهش بلغم ذکر شد برداشت می کنم که منظور، بلغم طبیعتی یا بلغم غالب است نه مجرد خلطها.

منظور از جوارش، دانه آسیاب شده ای است که خیلی نرم نیست و گاهی بلغور نامیده می شود؛ یا همان سبوس است که دانه آسیاب شده و بخش نرم و ریزش گرفته شده و پوستها و قسمتی که نرم نیست باقی مانده است.

«حریف» چیزی است که تندی و حرارت دارد، بنابراین جوارش حریف چیزی مثل بلغور ماش است چنانکه از روایات برداشت می شود.

[۱۶۴] منظور از مضاجعه معنای لغوی آن است یعنی صرف خوابیدن همراه آنها ، اگر چه غالبا این تعبیر کنایه از مباشرت است، ولی معنای اول ترجیح دارد به دلیل روایاتی که ضرر زیادی مباشرت را بیان می کند.

[۱۶۵] بنا بر روایات آویشن و نمک بلغم را می سوزانند

[۱۶۶] تعبیر روایت در این مورد: بلغم را قطع می کند

[۱۶۷] در رساله ذهبیه ص ۴۲ است که : «هر کس می خواهد بلغم از او برطرف شود هر روز صبح یک مثقال اطریفل زرد بخورد.»

۲۴. داروی بلغم (ترکیب مصطکی، کندر ، آویشن، زنیان، سیاهدانه و عسل)[۱۶۸]

۲۵. داروی دوم بلغم (هلیله زرد، خردل، عاقرقرحا به جای خمیر دندان استفاده شود)[۱۶۹]

۲۶. آب باران[۱۷۰]

طریفل ترکیبی از هلیله (سیاه) و بلیله و آمله است که پس از آسیاب شدن و الک کردن در روغن زرد گاوی جوشانده می شود و با دوبرابر آن عسل مخلوط می شود و بعد به مدت یک ماه می ماند که تبدیل به طریفل خوب می شود و هر روز صبح ناشتا به اندازه یک فندق یا یک مثقال خورده می شود. (پوست آمله گرفته می شود). طبق روایت دیگری می توان بجای جوشاندن در روغن زرد ، صرفا در روغن زرد آغشته شود که در این صورت روغن زرد کمتری مصرف می شود.

[۱۶۸] «یک واحد مصطکی، یک واحد کندر، یک واحد آویشن، یک واحد زنیان، یک واحد سیاهدانه را جداگانه نرم آسیاب کن و الک کن و با هم ترکیب کن و له کن تا با هم مخلوط شوند و آن ها را با عسل مخلوط کن و هر روز و هر شب هنگام خواب یک فندق از آن بخور» طب الائمه ص ۱۹ روایت از امام صادق ع

[۱۶۹] ابنا بسطام از خالد قماط نقل کرده اند که گفت امام رضا ع این داروها را برای بلغم بر من املا فرمودند؛ فرمودند:

> «یک مثقال هلیه زرد و دو مثقال خردل و یک مثقال عاقرقرحا را نرم آسیاب کن و ناشتا با آن مسواک بزن که بلغم را برطرف می کند و بوی بد دهان را به بوی خوش تبدیل می کند، و دندانها را محکم می کند ان شاء الله» طب الائمه ص ۱۹

[۱۷۰] بنا بر روایت بلغم را قطع می کند.

۲۷. داروی شافیه سه ماهه و نوزده ماهه (داروی مرکب هفت)[۱۷۱]
۲۸. سرمه[۱۷۲]

درمان ریح (به معنای سردی و التهاب)

۱. سیر[۱۷۳]
۲. عسل[۱۷۴]
۳. شراب حلال امام رضا ع[۱۷۵]

---

[۱۷۱] از ائمه روایت شده که این دارو را برای دوستانشان قرار داده اند و همان دارویی است که شافیه نام دارد ، و برای فلج کهنه و ... تمامی علائم مره و بلغم است. طب الائمه ص ۱۲۴

در مورد آن آمده است:

هنگامی که سه ماهه شد برای صفرا و بلغم سوخته و هیجان تمامی بیماریها خوب است.

و نیز در مورد آن وارد شده است :

هنگامی که نوزده ماهه شد ، با آب انار شیرین و همراه یک حبه هندوانه ابوجهل برای درمان سهو و فراموشی و بلغم سوخته خورده می شود»

شاید منظور از محترق، بلغمی باشدکه خیلی مانده باشد یا رنگش تیره باشد.

[۱۷۲] در روایتی است: «هنگامی که مسواک می زند بلغم پایین می آید و چشم جلا می یابد، و هنگامی که سرمه می کشد بلغم از بین می رود و دهان خوشبو می شود»

[۱۷۳] حد اقل سه حبه در روز ، یک بار در هفته ؛ برای بوی بد سیر هم می توان برگ سداب جوید، مغز گردو و جعفری هم تا حدودی موثر است تعبیر روایت: «هر که می خواهد گرفتار ریح در بدنش نشود، هر هفت روز یکبار سیر بخورد»

[۱۷۴] تعبیر روایت: «عسل درمانی است برای دفع ریح و تب» یک تا سه قاشق مرباخوری صبح ناشتا

[۱۷۵] که توصیف آن در رساله ذهبیه آمده است؛ تعبیر روایت: «...پس هنگامی که آن مقدار از غذا که توصیف کردم خوردی از این شراب به مقدار سه قدح بعد از غذا بنوش، که اگر این کار را کردی به اذن خدا در آن روز و شب از دردهای سرد مزمن مانند نقرس و التهابات و غیره در امان خواهی بود ...»

۴. هفت بار بسمله و حوقله[۱۷۶]
۵. تعویذ[۱۷۷]
۶. استعمال گرمی[۱۷۸]
۷. انجیر[۱۷۹]
۸. داروی شافیه پانزده ماهه[۱۸۰]

---

[۱۷۶] منظور، گفتن بسم الله الرحمن الرحیم لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم است؛ تعبیر روایت: «هر که بعد از نماز صبح و نماز مغرب، هفت بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، خداوند هفتاد نوع بلا را از او دفع می کند که کمترین آن، ریح و پیسی و جنون است...» که نشان می دهد موجب پیشگیری است و چه بسا درمان هم باشد

[۱۷۷] ابنا بسطام از ذریح نقل کرده اند که گفت : شنیدم که امام صادق ع یکی از دوستانشان را از ریح تعویذ می فرمودند:

«عزمت علیک یا وجع بالعزیمه التی عزم بها علی بن ابی طالب رسول رسول الله علی جن وادی الصبره فاطاعوا و اجابوا لما اطعت و اجبت و خرجت عن فلان بن فلان الساعه الساعه باذن الله تعالی بامر الله عزوجل بقدره الله بسلطان الله بجلال الله بکبریاء الله بعظمه الله بوجه الله بجمال الله ببهاء الله بنور الله فانه لا یلبث ان یخرج» طب الائمه ص ۴۰.

«بر تو ورد می خوانم ای بیماری! با وردی که علی بن ابی طالب فرستادهٔ رسول خدا ص بر جن وادی الصبره خواندند و آنها اطاعت و اجابت کردند که تو هم اطاعت و اجابت کنی و از فلان شخص خارج شوی ؛ همین الآن ، همین الآن ، به اذن خدای عزوجل، به قدرت خدا، به سلطه خدا، به جلالت خدا، به کبریای خدا، به عظمت خدا، به وجه خدا، به جمال خدا ، به ابهت خدا، به نور خدا» چیزی نمی گذرد که خارج می شود.

[۱۷۸] «و هر کس که بخواهد ریح سرد از او برطرف شود باید تنقیه کند و روغن های نرم بر بدن بمالد، و آب خیلی گرم به وسیله آبزن روی بدن بگذارد و از هر چیز سردی پرهیز کند و مدام از چیزهای گرم و نرم استفاده کند[۱۷۸]» رساله ذهبیه ص ۴۱ ؛ بحار ج ۵۹ ص ۳۲۵؛ علی القاعده منظور از تنقیه ، تنقیه با آب گرم است.

[۱۷۹] برای نقرس و ابرده [بیماری ناشی از سردی و رطوبت نظیر رماتیسم]

[۱۸۰] تعبیر روایت: هنگامی که پانزده ماهه شد برای ... و ابرده ... مفید است

۹. خربزه[۱۸۱]
۱۰. آب باران[۱۸۲]
۱۱. بادنجان[۱۸۳]

[۱۸۱] تعبیر روایت: «بر شما باد به خربزه که ده خصلت دارد ... و برودت را قطع می کند...»؛ برودت سردی درون است که ناشی از خوردن غذاهای سرد و هوای سرد و غلبه بلغم و ... است و ضد گرمی درون است که با غلبه مره و ... به هیجان می آید؛ از علائم سردی، بیخیالی و بی تفاوتی است؛ این احتمال وجود دارد که هندوانه هم همین خاصیت را داشته باشد. با غلبه برودت ظرفیت حرارتی فرد پایین می آید و براحتی سردش می شود و یا گرمش می شود.

[۱۸۲] در مورد آن روایت شده است که خداوند از کسی که این آب را بنوشد تمام بیماریها را دفع می کند ... و سردی و پروستات (حصر البول) را برطرف می کند.

[۱۸۳] تعبیر روایت: «زمانی که باید گرم باشد گرم است و زمانی که باید سرد باشد سرد است»

بخش سوم

اختلال طبایع چهارگانه

بخش سوم

اختلال طبایع چهارگانه۱۸۴

مقدمه:

بخش سوم و چهارم این نوشتار ترجمه ای است از بحث طبابع در کتاب دراسه فی طب الرسول المصطفی جلد اول : بیماریها (الامراض) که در همین بخش ارائه می شود و جلد دوم درمان های عمومی (العلاج العام) که در بخش چهارم ارائه می شود.

در اخبار و روایات وارد شده است که خداوند تبارک و تعالی آدم ع و فرزندانش را آفرید و جسد او را از چهار چیز ترکیب کرد: تر و خشک و گرم و سرد ؛ او را از خاک و آب آفرید و در آن نفس و روحی قرار داد ، پس خشکی هر جسدی از ناحیه خاک است و رطوبتش از ناحیه آب است و حرارتش از ناحیه نفس است و سردی اش از ناحیه روح است.

و در جسد بعد از آن خلقت اول، چهار نوع آفرید ، که پایه های جسد و مقومان[۱۸۵] آن هستند ، و هیچیک از آنها جز با اتکای دیگری قوام ندارد، و آنها عبارتند از: مره[۱۸۶] سودا، مره صفرا ، دم[۱۸۷] و بلغم[۱۸۸].

---

[۱۸۴] هر مکتب طبی مبانی مخصوص به خود را دارد که بر اساس آن به تشخیص و درمان بیماریها می پردازد. طب جدید که می توان آن را طب مولکولی دانست در توصیف فیزیولوژی بدن به عملکرد ذره ای آن توجه دارد و هر جا که بدن دچار اختلال شود در سطح میکروسکوپی به دنبال علت بیماری می گردد و نهایتا در جستجوی درمان آن بر مبنای همین توصیف میکروسکوپی بر می آید.

طب اسلامی که یک طب الاهی است و مبنای آن آیات الاهی قرآن یا کلام اولیای معصوم الاهی است، اولا به توصیف خلقت الاهی انسان می پردازد و ثانیا اختلالات ایجاد شده (بیماری ها) را بر اساس تغییرات ساختار اولیه خلقت انسان توضیح می دهد.

طبایع چهارگانه چهار بخش اصلی شکل دهنده ساختار وجودی انسان اند که با تبیینی که در روایات شده سهم آنها در ساختار وجودی انسان معین شده است؛ در این راستا نقش ملائکه و عناصر چهارگانه طبیعی (آب و باد و خاک و آتش) هم، تشریح شده است؛ در این نوشتار ضمن تبیین جایگاه طبیعتهای چهارگانه در وجود انسان ، اختلالات آنها و سهم آن در ایجاد بیماری مورد بررسی قرار می گیرد.

در خبری دو مره را چیز واحدی قرار داده است و به مجموع آنها ریح[۱۸۹] را افزوده است[۱۹۰]. پس طبایع اینگونه خواهند بود: مره ،بلغم، دم، و ریح که این ارجح است.

و هر یک از اینها تحت تاثیر بادهای چهارگانه تشکیل شدند: یعنی شمال، دبور، صبا و جنوب؛ و طبیعتشان را از هر یک از بادها گرفته اند[۱۹۱].

در نتیجه ریح در طبایع چهارگانه بدن از ناحیه شمال است و بلغم از ناحیه صبا و مره از ناحیه دبور و دم از ناحیه جنوب.

و بدینوسیله مسکن یبوست را در مره سودا قرار داد و مسکن رطوبت را در مره صفرا قرار داد و مسکن حرارت را در دم قرار داد و مسکن برودت را در بلغم قرار داد.

پس هر جسدی که این چهار نوع -که پایه ها و مقومان آن هستند- در او اعتدال یابند، و هر یک، یک چهارم باشند نه بیشتر و نه کمتر ، صحتش کامل است و بنیانش معتدل است؛ پس اگر یکی از

---

[۱۸۵] [عبارت عربی روایت به این شکل است «هن ملاک الجسد و قوامه» که به دو شکل می توان قرائت کرد: یکی به صیغه جمع (بر وزن سکان) یعنی حرف اول ملاک و قوام هر دو مضموم باشد که ترجمه می شود مالکان و مقومان؛ و دیگری به صیغه مفرد (بر وزن کتاب) که حرف اول هر دو کلمه را مکسور بخوانیم که دراین صورت می شود پایه و بنیان؛ در هر دو حالت به این معنا است که بدن نوعی وابستگی به این ارکان دارد و با تحولات آنها متحول می شود؛ در این نوشتار به منظور سلاست و اتقان متن قرائت دوم انتخاب شده است. نگارنده و مترجم]

[۱۸۶] مره به معنای تلخ است و دو ماده تلخ زرد و سیاه در بدن وجود دارد که اولی صفرا (که به معنای زرد رنگ است) و دومی سودا (که به معنای سیاه رنگ است) می باشد؛ هر دو مره ماده ای قلیایی هستند که علت تلخی شان هم همین است.

[۱۸۷] دم به معنای خون سومین طبیعت تشکیل دهنده وجود انسان است.

[۱۸۸] بلغم به معنای خلط است ولی طبعیتی که بلغم نام دارد همان خلط نیست بلکه بخشی از وجود انسان است که یک چهارم بدن انسان را تشکیل می دهد و وجودش برای انسان ضروری است.

[۱۸۹] ریح به معنای باداست ولی در اینجا منظور از آن احتمالا جریان الکتریکی موجود در سلسله اعصاب است؛ بیشتر روایات در بیان طبیعتهای بدن تقسیم بندی قبلی را مطرح کرده اند (بدون احتساب ریح) ، و به همین دلیل تکیه این نوشتار بر تبیین تقسیم بندی اول است و بر همین اساس ساختار بدن و مکانیسم بیماریها و درمان آن ها توضیح داده شده است.

[۱۹۰] علل الشرایع ج ۱: ص ۱۰۶ ح ۱ ؛ بحار ج ۵۸ : ص ۳۰۰

[۱۹۱] علل الشرایع ج ۱: ص ۱۰۷ ح ۴

آنها بر سایرین افزونی یابد و بر آنها غالب شود، به همان میزان که افزونی یافته بیماری در بدن وارد می شود.

خداوند میان طبایع چهارگانه یعنی مره ها و دم و بلغم تضادی را قرار داده است، حاصل این که : دو تا گرم و دو تا سردند که میان آنها تضاد است، پس گرمها را نرم[۱۹۲] و خشک قرار داد و به همین ترتیب سردها را تر و خشک قرار داد، درنتیجه دم گرم و مرطوب است که حرارت در آن غلبه دارد و بلغم، در تضاد با آن است که سرد و تر است، و برودت در آن غلبه دارد و صفرا گرم و خشک است و سودا سرد و خشک است و خشکی در این دو غلبه دارد و به همین ترتیب باد است که سرد و خشک است.

و آنها را در چهار جزء بدن جای داد: در سر، در سینه، در اطراف دنده ها و پایین شکم: در نتیجه سر و گوشها و سوراخهای بینی و دهان و بینی از دم تشکیل شده اند، و سینه از بلغم و ریح، و اطراف دنده ها از مره صفرا و پایین شکم از مره سوداء.

انسان از ناحیه ریح واجد حب حیات و درازی آرزو و حرص شد؛ و از ناحیه بلغم واجد حب طعام و شراب و نرمی و مدارا شد؛ و از ناحیه مره واجد غضب و جهالت و شیطنت و تجبر و تمرد و عجله شد؛ و از ناحیه دم واجد حب زنان و لذات و ارتکاب محرمات و شهوات شد[۱۹۳].

و عقلش را در مغزش قرار داد و شادیش را در کلیه هایش قرار داد و خشمش را در کبدش قرار داد و قاطعیتش را در قلبش قرار داد و رغبتش را در ریه اش قرار داد و خنده اش را در طحالش قرار داد و شادمانی و حزن و گرفتاریش را در چهره اش قرار داد.

---

[۱۹۲] در برخی از تعابیری که در روایات آمده به جای تر ، تعبیر نرم آمده است که ملازم تری است زیرا مثلا اگر رطوبت پوست کافی باشد پوست نرم است و اگر کم باشد سفت می شود ولی بجای تعبیر سفتی تعبیر خشکی به کار می رود همچنانکه به جای تعبیر مرطوب بودن تعبیر نرمی به کار می رود؛ به عبارت دیگر اگر در درون بافت رطوبت به اندازه کافی باشد تظاهر بیرونی اش نرمی بافت است و برعکس؛ به همین دلیل استعمال هر دو تعبیر یک معنا را افاده می کنند و تعابیر مختلف روایی معنای واحدی را دنبال می کنند.

[۱۹۳] این توصیفات در زمانی که بخواهیم ببینیم کدام یک از طبیعتهای فرد غلبه کرده و بیماریش به خاطر غلبه کدام طبیعت است به کار می آید و با بررسی این علائم می توان به تشخیص دست یافت و درمان مناسب را به کار برد.

شایان توجه است که تعمق در حقایق طبایع چهارگانه کار راحتی نیست و درک حقیقت آنها براحتی در دسترس قرار نمی گیرد چرا که طبایع مقومات بدن و پایه های آن هستند و حقیقت مرگ و زندگی و سلامتی و بیماری اند.

نباید تصور کنید که صفرا همان کیسه صفرای متصل به کبد است چرا که کیسه صفرا مقوم بدن نیست و کسانی هستند که بدون کیسه صفرا زندگی می کنند یا با کیسه صفرایی که فعالیت ندارد زندگی می کنند.

و سودا هم همان طحال نیست چه این که زندگی بدون آن کن است و بلغم هم همان خلطهایی که در حلق جمع می شود نیست.

و بجاست که هر یک از این موارد با توجه به اثرات وفعل و انفعالاتش که ذکر می کنیم شناخته شود؛ این ها با بررسی منشأ موادی که صفرا را می سازند شناخته می شوند–چیزی که مسکن رطوبت در بدن است- و منشأ غضب و سفاهت و عجله اند و مرکز آن اطراف دنده ها است –غددی که موادی را ترشح می کنند- و آنچه که از سلولهای موجود در آنجا ترشح می شود و اضافات و زائداتی که پس از اخذ مواد مغذی در خون می ریزد؛ صفرایی که حاکمیتش در پانزده سالگی تا چهل سالگی است.

به همین ترتیب است مره سودا: که زائدات و اضافات آن در طحال جمع می شود و مرکز آن پایین شکم است و مَسکن یبوست در بدن است و منشأ حلم و حکمت و نظم و متانت و وقار است ؛ [سودا] از زائدات خون و موادی است که غدد و سلولها آن را جدا می کنند، و بین چهل سالگی تا شصت سالگی زیاد می شود و موجب خشکی بدن و کاهش تازگی و طراوت آن می شود.

به همین ترتیب است بلغم: که از سلولها و غدد متمرکز در قفسه سینه ترشح می شود و موجب کهنسالی و فرتوتی پس از شصت سالگی می شود؛ و مسکن برودت و خشکی است و موجب علاقه به غذا و آب و نرمی و مدارا می شود؛ این ها بخشی از مطالبی است که به تفصیل بیان خواهد شد:

مره

در حالت کلی مره چیزی است که بدن بر آن تکیه دارد و قائم به آن است و کلیه فعالیتهایش مبتنی بر آن است؛ و مانند زمین برای کسانی است که در آن سکونت دارند که با آرامشش، آرامش

دارند و با لرزشش ، مضطرب می شوند و هنگامی که به لرزه درآید آن چه را که بر زمین است – چیزهایی که تکیه گاهشان زمین است- به لرزه در می آورد.

در روایت است که :

«اما المره فانها الارض اذا اهتزت رجفت بمافوقها» عیون اخبار الرضا ع ص ۷۸ عن موسی بن جعفر ع

«در خصوص مره: زمینی است که اگر بلرزد هر آن چه روی آن است را به لرزه در می آورد»

این لرزش هر چه باشد و هر کیفیتی که داشته باشد موجب واکنش شدید بدن می شود و تاثیر عمیق بر آن می گذارد چرا که بدن بر روی آن قرار دارد و به آن تکیه کرده است؛ تعبیر به زمین کنایه از تنوع وزیادی موجوداتی است که روی آن هستند، چرا که آن چه روی زمین است و با لرزش آن اثرپذیری دارند عبارتند از خانه ها و مردم و حیوانات و درختان و آب ها و حتی هوا و هر آن چه که نشانه حیات دارد. و از این جا معلوم می شود که آن چه روی مره است تنوع دارد و عبارت است از هر آن چه که در بدن نشانه حیات دارد که شامل خون و آن چه خون در آن استقرار دارد و [عوامل] رشد و فعالیت بدن، که مهم ترین آن ها انتقال غذا و هوا و سیستم ایمنی بدن است.

روایتی که وارد شده است بر اهمیت و عظمت مره و میزان تاثیر آن و چرخش آن در بدن دارد:

«و منهن المره و هیهات هیهات هی الارض اذا ارتجت ارتج ما علیها» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۶؛ عیون اخبار الرضا ع ج ۱ ص ۸۵ ح ۱

«یکی از آنها مره است : [بلای ناشی از آن] دور باد ، دور باد؛ زمینی است که اگر بلرزد آن چه روی آن است به لرزه در می آید»

لفظ هیهات به معنای دور بودن و صعب الوصول بودن است و شاید منظور کنه و حقیقت دور از دسترس آن باشد یا تسلط بر آن؛ و معنای بالاتر این است که درک تاثیر و اهمیت و عظمت آن دشوار است[۱۹۴].

حاصل آن که آثار زیاد و کارکردهای متنوع و متفاوت آن به اندازه ای است که محدود کردن آن دشوار است و درک آن آسان نیست مگر با پیشرفت و اکتشاف و تحقیق.

از آثار این (مره) غضب و سفاهت و شیطنت و تجبر و تمرد و عجله است[۱۹۵].

مره صفرا

تعریف دقیق ماهیت صفرا دشوار است ولی می توان بعضی از خصوصیات و ویژگیهای آن را از طریق آثارش شناخت.

آیا صفرا همان کیسه صفرای متصل به کبد است که کیسه ای پر از ماده زردرنگ مایل به سبز است که موادی را به روده ها می ریزد تا عملیات هضم را تسهیل کند؟

یا موادی است که در خون یا سراسر بدن وجود دارد و اضافات و زوائد آن در کیسه صفرا تمجع می یابد؟

یا هر ماده تلخ قلیایی در بدن است که رنگ آن متمایل به زردی است و بیشتر در اطراف دنده ها وجود دارد.

این ها سه احتمال هستند که باید بررسی شوند:

---

[۱۹۴] [فرض دیگر این است که بلای ناشی از مره را در تقدیر بگیریم که در ترجمه روایت به آن اشاره شده است: مترجم و نگارنده]

[۱۹۵] [همچنانکه اشاره شد در تشخیص غلبه یک طبیعت و درمان بر اساس آن، دانستن این آثار و علائم تعیین کننده است. نگارنده و مترجم]

احتمال اول:

منظور از مره صفرا، کیسه صفرا است ، که فهم عرفی از «مره صفرا» یا «صفرا»یی که در روایات وارد شده همین است و شواهدی از روایات برای آن وجود دارد.

در روایت مفضل وارد شده است:

«فکر فی ان الطعام یصیر الی المعده فتطحنه و تبعث بصفوه الی الکبد منه فی عروق دقاق قد جعلت کالمصفاه للغذاء لکیلا یصل الی الکبد منه شیء فینکأها و ذلک ان الکبد رقیقه لا تحتمل العنف ثم ان الکبد تقبله فیستحیل بلطف التدبیر دما و ینفذ الی البدن کله فی مجاری مهیأه لذلک بمنزله المجاری التی للماء حتی یطرد فی الارض کلها و ینفذ ما یخرج منه من الخبث و الفضول الی مفایض قد اعدت لذلک فما کان منه من جنس المره الصفراء جری الی المراره» توحید مفضل ص ۲۰ ، شرح مازندرانی بر اصول کافی ج ۱ ص ۱۰۳

«اندیشه کن در این که غذا به معده می رود و معده آن را آسیاب می کند و عصاره اش را از طریقی عروق ظریفی که به عنوان صافی قرار داده شده اند به کبد می فرستد تا چیزی از غذا که موجب تخریب کبد شود به آن نرسد زیرا کبد لطیف است و تحمل درشتی را ندارد؛ سپس کبد آن را دریافت می کند و بنحو هوشمندانه ای آن را بخون تبدیل می کند و از طریق مجاری مخصوص که حکم مجاری آب را دارند در کل بدن پخش می شود و زائدات آن از طریق خروجی هایی که برای آن تعبیه شده خارج می شوند، و بخشی که از جنس مره صفرا است به کیسه صفرا جریان می یابد.»

این مطلب نشان می دهد که صفرا از جنس زائدات خون است که به سمت کیسه صفرا جریان می یابد و در آن تجمع می یابد، چنانکه آب در آبریزها تجمع می یابد.

در این جا چیزی غیر از دم وجود ندارد که زائداتی داشته باشد که در کیسه صفرا تجمع بیابند. اگر چه عبارت «آن چه که از جنس مره صفرا است» می تواند به معنای جنس مره در خون باشد، و اضافات مره است که به سمت کیسه صفرا جریان می یابد، نه اضافات خون.

این احتمال مویداتی دارد:

موید اول: آن چه که در حدیث پس از کلام مذکور آمده است:

«و اعداد هذه الاوعیه فیه لتحمل الفضول ؛ لئلا تنتشر فی البدن فتسقمه و تنهکه»

«تعبیه این ظروف برای حمل زائدات است تا در بدن پخش نشود و موجب بیماری و رنجوری آن نشود.»

بنابراین چیزی که از ماده صفرا است وجودش در بدن مضر است و ناگزیر باید در کیسه صفرا محصور شود.

موید دوم: آن چه وارد شده است:

«ان الرأس و الأذنین والعینین و المنخرین و الفم و الانف من الدم ، و ان الصدر من البلغم و الریح و الشراسیف من المره الصفراء و ان اسفل البطن من المره السوداء» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۶ به نقل از رساله ذهبیه امام رضا ع

«سر و گوشها و چشمها و سوراخهای بینی و دهان و بینی از خون است، و سینه از بلغم و ریح است و شراسیف از مره صفرا است و پایین شکم از مره سودا است»

شراسیف همان اطراف دنده ها است که بر شکم مشرف است چنانکه در صحاح آمده است؛ که جایگاه کیسه صفرای متصل به کبد هم هست.

امام با این تعبیر به محل تمرکز خون و مره صفرا و مره سودا اشاره می فرمایند که مرکزش طحال در پایین شکم است، علی رغم ظاهر کلام که دلالت بر شمول این سه مورد در شکل گیری و رشد آن دارد (یعنی شراسیف از ماده مره صفرا به وجود آمده) ، و پایین شکم از مره سودا تشکیل شده و موارد مذکور از دم، ولی این بسیار بعید است.

بناچار منظور این است که شراسیف محل به وجود آمدن ماده مره صفرا و ظرف آن است، و ماده مره بطور مداوم به مقدار زیاد تولید می شود و موجب رنگ مدفوع می شود.

موید سوم: آن چه بطرق متعدد از رسول الله ص وارد شده است که فرمودند:

«الداء ثلاثه، و الدواء ثلاثه، فاما الداء فالدم و المره و البلغم، فدواء الدم الحجامه و دواء البلغم الحمام و دواء المره المشی» فقیه ج۱، ص ۱۲۶ ح ۲۹۹

«بیماری سه تا است و درمان هم سه تا است؛ بیماری عبارت است از خون و مره و بلغم ؛ درمان خون حجامت است و درمان بلغم حمام است و درمان مره مشی است»

منظور از مشی ، راه انداختن شکم و ایجاد اسهال است تا فضولات روده ها و از آن جمله ترشحات کیسه صفرا خارج شود و وارد خون نشود، یا با راه انداختن شکم مواد زیادی تولید شود که غلظت ماده ی تولید کننده صفرا را کاهش دهد و در نتیجه عوارض ناشی از کثرت آن کاهش یابد.

البته با این احتمال اخیر ، احتمال دوم تقویت می شود نه احتمال اول.

و کن است منظور از کلمه «مشی» همان سیر و حرکت باشد که هنگام شنیدن این کلمه ظهور دارد و به ذهن می رسد، و این احتمال اول را تایید نمی کند مگر این که مشی به اعتبار این که

سبب هضم غذا می شود اراده شده باشد و در نتیجه موجب سرازیر شدن مقداری از صفرا که در روده ها تجمع یافته یا ماده اش که در خون است بشود.

موید چهارم: روایتی است که می گوید سرکه ، مره را می شکند؛ زیرا سرکه اسید است و مره، قلیا است و اسید قلیا را می شکند و به آب و نمک تبدیل می شوند. البته این تا زمانی است که سرکه ، سرکه است و با خون مخلوط نشده است و شکسته شدن در روده اتفاق می افتد –منظور مره صفرا است- و اگر چه احتمال دارد این واکنش بعد از مخلوط شدن با خون انجام شود؛ چرا که اسیدیته ای که هر قلیایی را می شکند در آن غالب است.

احتمال دوم:

این فرض که مره صفرا ماده ای است که در خون وجود دارد و در اطراف دنده ها تولید می شود ؛ که شواهد بسیاری دارد:

شاهد اول: این که مره صفرا از پایه های بدن و مقوم های آن است.

در حدیث قدسی وارد شده است؛

«ثم خلقت فی الجسد بعد هذا الخلق الاول اربعه انواع و هن ملاک الجسد و قوامه باذنی لایقوم الجسد الا بهن و لاتقوم واحده الا بالاخری و منها المره السوداء و المره الصفراء و الدم و البلغم» بحار ج ۵۸ ص ۲۸۶

«خداوند تعالی فرموده: در مرحله بعد پس از این خلقت اولیه، چهار نوع آفریدم: و اینها پایه های جسد و مقوم های آن به اذن من هستند و بدن جز به آنها قائم نیست و هیچ کدام جز به دیگری قائم نیست که عبارتند از مره سودا و مره صفرا و دم و بلغم. به این نکته هم توجه شود که شراسیف در اطراف دنده ها هستند یعنی مقابل هر دنده.»

و بعید است چیزی که بدن جز به آن قائم نیست همان چیزی باشد که در کیسه صفرا جمع شده و کار اولیه آن تسهیل هضم غذا است، مگر این که بگوییم در زمانی که با عصاره غذایی که روده ها آن ها را دریافت می کنند مخلوط می شود و به سراسر بدن سیر می کنند، و این البته بعید است.

شاهد دوم: چیزی است که در رساله ذهبیه آمده است:

«ان احوال الانسان التی بناه الله علیها و جعله متصرفا بها فانها اربعه احوال: الحاله الاولی خمس عشره سنه و فیها شبابه وحسنه و بهاءه، و سلطان الدم فی جسمه ثم الحاله الثانیه من خمس و عشرین سنه الی خمس و ثلاثین سنه و فیها سلطان المره الصفراء و قوه غلبتها علی الشخص و هی اقوی ما یکون و لایزال کذلک حتی یستوفی المده المذکوره و هی خمس و ثلاثون سنه ...» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۷

«حالات انسان که خداوند انسان را بر آن حالات ساخته است و انسان به وسیله آنها صاحب قدرت تصرف شده است چهار حالت است: حالت اول پانزده سال است که جوانی و زیبایی و ظرافت در آن دوره است و خون در بدنش سلطه دارد؛ سپس حالت دوم است که از بیست و پنج تا سی و پنج سال طول می کشد و صفرا در آن سلطه دارد و غلبه پرقدرتی بر شخص دارد و قویترین شکل کن را دارد و علی الدوام به این شکل است تا دوره مذکور کامل شود که نهایتا[۱۹۶] سی و پنج سال است...»

[۱۹۶] [این تعبیر که نهایت دوره غلبه صفرا سی و پنج سال است نشان می دهد که اگر فردی بیش از پنجاه سال داشت قطعا وارد دوره بعد یعنی غلبه سودا شده است (پانزده سال غلبه دم به اضافه نهایتا سی و پنج سال غلبه صفرا که می شود پنجاه سال) ولی اگر چهل تا پنجاه سال داشت ممکن است تحت غلبه صفرا یا تحت غلبه سودا باشد و این نیازمند بررسی علائم غلبه هر یک از دو طبیعت است؛ توجه به این نکته به تشخیص غلبه یک طبیعت و نحوه درمان فرد کمک می کند. نگارنده و مترجم]

به اقتضای مقابله با سلطان دم «در جسمش» معلوم می شود که در مرحله دوم سلطان مره در جسمش مورد نظر است و نیز اگر چه کلمه «در جسمش» مانند دم ذکر نشده است ولی اقتضای مقابله فهم چنین مقصودی است ، بویژه با توجه به عبارت «و قوت غلبه آن بر شخص، و این قویترین حالتی است که دارد» تا آخر آن.

معقول نیست بدون انتشار در تمام بدن قوت غلبه آن بر شخص اتفاق بیفتد، چطور کن است چیزی که در در بدن پخش نمی شود موجب تقویت آن شود، و این از مواردی است که وجود مره در تمام خون و انتشار آن در کل بدن را تایید می کند.

و به همین ترتیب آن چه روایت شده در خصوص حزیران که سلطه بلغم و دم از بین می رود و زمان مره صفرا می رسد[۱۹۷]. مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۵۶ ح ۲۰۵۳۴

شاهد سوم: آن چه که از امام صادق ع وارد شده است: هنگامی که فردی از اهل خانه بیمار می شد می فرمودند:

انظروا فی وجهه فان قالوا اصفر قال هو من المره الصفراء فیامر بماء یسقی و ان قالوا احمر قال دم فیامر بالحجامه». مکارم الاخلاق ص ۷۳

«به چهره اش نگاه کنید، اگر می گفتند زرد است می فرمودند ناشی از مره صفرا است پس امر می فرمودند به نوشیدن آب ، و اگر می گفتند سرخ است می فرمودند دم است و امر به حجامت می فرمودند»

با توجه به این که زردی صورت را ناشی از مره صفرا دانسته اند ناگزیر در تمامی بدن وجود دارد و با غلبه آن ، بدن زرد می شود و با غلبه خون سرخ می شود و به همین ترتیب.

---

[۱۹۷] [با توجه به این که تعبیر سلطه بلغم و دم مقابل زمان مره صفرا است معلوم است منظور زمان سلطه صفرا است و از آنجا که سلطه صفرا را محدود به مکان خاصی از بدن نکرده قائدتا باید در کل بدن باشد که موید احتمال دوم است. نگارنده و مترجم]

شاهد چهارم: آن چه که در روایت وارد شده است:

«السویق یجرد المره و البلغم من المعده جردا و یدفع سبعین نوعا من انواع البلاء» کافی ج ۶ ص ۳۰۶ ح ۱

«سویق[۱۹۸] مره و بلغم را از معده بطور کامل پاکسازی می کند و هفتاد نوع بلا را دفع می کند»

یادآوری می کنیم که در بعضی از اخبار تعبیر جاری ساختن برای طبایع آمده است و این که خداوند سبحانه و تعالی طبایع را در بدن انسان جاری کرد، این اشاره به حالت جریان داشتن طبایع دارد، و این در خون و حامل آن مسلم است.

احتمال سوم:

فرض این که مره هر ماده قلیایی مایل به زردی است که بدن آن را جدا می کند و آن را از خون جدا می کند تا در تنظیم فعالیت بدن نقش داشته باشد، یا از طریق ترشح در روده و غیر آن تاثیرگذاری خاص خود را داشته باشد؛ در این حالت از زوائد خون محسوب می شود و پیش از این ذکر شد که جایگاه مهمی دارد و اگر بلرزد هر چه روی آن است به لرزه در می آید و غضب و سفاهت و شیطنت و تجبر و تمرد و عجله و غیر اینها از آثار صفرا است.

این موارد از کارکردهای غدد موجود در بدن است و بویژه غددی که در اطراف دنده ها هستند یعنی کبد ، پانکراس و انسولین و فوق کلیه و غیر اینها؛ این غددی که ذکر شد و سایر غدد مشابه سزاوار است که زمین نامیده شوند که اگر به لرزه در آید هر آن چه روی آن است به لرزه در می آید؛ اینها در اطراف دنده ها هستند چنانکه از بعضی از احادیث استفاده کردیم که این ها در ا طراف دنده ها تجمع یافته اند.

حاصل این که صفرا که مقوم بدن و مالک آن و منشأ قدرت و قساوت و اضطراب و غضب آن است و راز قدرت جوانی در سنین پانزده تا چهل سالگی است بعید به نظر می رسد که همان کیسه صفرای

[۱۹۸] (سویق آرد تفت داده شده است)

جنب کبد باشد ، بلکه کیسه صفرا بیرون ریزنده آن و محل تجمع اضافات آن و جدا کننده آن از خون در حالتی که نسبتش در خون زیاد شده می باشد.

بنابراین ارجح احتمالات، احتمال دوم است و پس از آن احتمال سوم است.[۱۹۹]

نقش صفرا در ایجاد بیماری

بدون تردید مره در ایجاد بیماریها نقش دارد بلکه از خود آن تعبیر به بیماری شده است.

روایت شده است که پیامبر فرمودند:

«الداء ثلاثه، و الدواء ثلاثه، فاما الداء فالدم و المره و البلغم فدواء الدم الحجامه و دواء البلغم الحمام و دواء المره المشی» فقیه ج۱ ص ۱۲۶ ح ۲۹۹

«بیماری سه تا است و درمان هم سه تا است؛ بیماری عبارت است از خون و مره و بلغم ؛ درمان خون حجامت است و درمان بلغم حمام است و درمان مره مشی است»

مراد از مره غلبه آن است نه خود مره، به دلیل قرینه عطف بر دم، چرا که دم (خون) خودش بیماری نیست که ا ین بدیهی است.

دلیل این امر مطلب پیش گفته است که طبایع چهارگانه پایه های بدن و مقوم های آن هستند ؛ و نمی شود مالک جسد و مقوم آن، بیماری باشد.

در حدیث قدسی وارد شده است:

---

[۱۹۹] [بنابراین بطور خلاصه سه احتمال ممکن برای مره صفرا عبارتند از:
۱. کیسه صفرا
۲. ماده ای موجود در سراسر بدن یا در خون که اضافاتش به کیسه صفرا می رود
۳. برون ریز غدد مترشحه که این غدد غالبا در اطراف دنده ها هستند و ترشحاتشان ابتدا وارد خون می شود و سپس از خون وارد سلولهای هدف می شود تا تاثیر مربوطه را داشته باشد. نگارنده و مترجم]

«فایما جسد اعتدلت به هذه الانواع الاربعه التی جعلتها ملاکه و قوامه و کانت کل واحده منهن ربعا لاتزید و لاتنقص کملت صحته و اعتدل بنیانه فان زاد منهن واحده علیهن فقهرتهن و مالت بهن دخل علی البدن السقم من ناحیتها بقدر ما زادت و ا ذا کانت ناقصه تقل عنهن حتی تضعف من طاقتهن و تعجز عن مقارنتهن» بحار ج ۵۸ ص ۲۸۷

«هربدنی که این انواع چهارگانه که آنها را پایه ها و مقوم آن قرار داده ام در آن اعتدال یابد ،-به گونه ای که هر کدام یک چهارم باشد: نه زیاد شود و نه کم،- سلامتی کامل خواهد داشت و بنیانش معتدل می شود؛ پس اگر یکی از اینها از سایرین بیشتر شود و آنها را مقهور و بر آنها غلبه کند به همان اندازه زیادی، از ناحیه همان طبیعت، در بدن بیماری وارد می شود ؛ و اگر کاستی یابد از آنها کمتر و ضعیف تر می شود و توان برابری با آنها را نخواهد داشت.»

این نشان می دهد که آن چه مضر است و موجب بیماری می شود زیادی مره و غلبه آن بر سایر طبایع است، -یا ضعف آن و ناتوانی از برابری با آن ها- نه اصل وجود مره و اعتدال آن.

و از آنجا که مواد تشکیل دهنده مره از خون جدا می شوند و از مواد زائد هستند، ناکارآمدی آن چه که باید مره را تفکیک کند و باقی ماندن آن در خون و زیاد شدن نسبتش در خون موجب بیماری می شود.

و به همین دلیل وارد شده است:

«ثم ان الکبد تقبل الغذاء فیستحیل دما و ینفذ الی البدن کله فی مجاری مهیاه لذلک بمنزله المجاری التی للماء حتی یطّرد فی الارض کلها و ینفذ ما یخرج منه من الخبث و الفضول الی مفایض اعدت

لذلک فما کان منه من جنس المره الصفراء جری الی المراره و ما کان من جنس السوداء جری الی الطحال و ما کان من البله و الرطوبه جری الی المثانه و تامل فی حکمه التدبیر فی ترکیب البدن و وضع هذه الاعضا منه فی مواضعها و اعداد هذه الاوعیه فیه لتحمل الفضول لئلا تنتشر فی البدن فتسقمه و تنهکه» توحید مفضل ص ۲۰؛ شرح اصول کافی ج ۱ ص ۱۰۳

«سپس کبد غذا را می پذیرد و آن را تبدیل به خون می کند و از طریق مجاریی که به همین منظور مهیا شده به سراسر بدن می رود؛ مانند مجاری آب که به منظور انتشار آب در سراسر زمین است؛ فضولات و زائدات آن به برونریزهایی که به همین منظور تعبیه شده می روند؛ و بخشی که از جنس صفرا است به کیسه صفرا می رود و بخشی که از جنس سودا است به طحال می رود و بخشی که از رطوبت است به مثانه می رود ؛ و تفکر کن در تدبیر حکیمانه ترکیب بدن و این که هر عضوی در جای خودش قرار داده شده و هر یک از این ظرفها برای نگهداری فضولات و زائدات تعبیه شده تا در بدن پخش نشود و موجب بیماری و نحیف شدن بدن نشود.»

این حدیث بتنهایی این احتمال را تقویت می کند که آن چه در کیسه صفرا ترشح می شود و آن چه در طحال جمع می شود دورریز و زوائد موجود در خون و چیزهایی است که غدد مختلف بدن جدا می کنند.

از آن جا که ترشحات غدد با هدف تحریک بعضی از دستگاهها یا تنظیم بعضی از عملکردها یا ایجاد آمادگی برای واکنش در بعضی از مواضع یا کل بدن انجام می شود لازم است ماده مترشحه، تند و تیز و تلخ و محرک و مهیج باشد و لذا موادی که در کیسه صفرا تجمع می یابند و در روده ها

ریخته می شود محرک بوده ، تا با تاثیر آن عصاره غذا جذب شود و زائدات دفع شود و عملیات هضم تسهیل شود.

با توجه به روایت، خروجی و مخازن آن مواد در نزدیکی کیسه صفرا هستند و کیسه صفرا آن مواد را قبل از انتشار در بدن به سرعت جذب می کند ، و به همین دلیل فرمود:

«لئلا تنتشر فی البدن فتسقمه و تنهکه» ؛

«تا در بدن پخش نشده موجب بیماری و لاغری آن نشود»

مگر این که منظور از فرموده «تنتشر» کنایه از زیادی و افزایش نسبت باشد که در این صورت هم احتمالی که ما پیشتر دادیم منتفی نمی شود.

به هر تقدیر از تلاطم مره و غلبه آن نگرانی وجود دارد و نگرانی از این بابت است که تلاطم مره موجب بیماریهایی می شود؛ چنانکه در خصوص روزه داری که حجامت می کند وارد شده است :

«انی اخاف علیه الغشیان او تثور به مره» فقیه، ج ۲ ، ص ۱۱۰ ، ح ۱۸۶۴؛ کافی ج ۴ ص ۱۰۹ ح ۱ (سند معتبر است)

«من نگران این هستم که او غش کند یا مره بر او هجوم برد»

دلیل دیگر بر ضرر غلبه یکی از طبایع -از جمله مره- روایتی از امام صادق ع است:

«ان عامه هذه الارواح من المره الغالبه او دم محترق او بلغم غالب فلیشتغل الرجل بمراعاه نفسه قبل ان یغلب علیه شیء من هذه الطبایع فیهلکه» طب الائمه ص ۱۱۰ بحار ج ۵۹ ص ۲۶۴ ح ۲۶

«عمده این ارواح (بیماریهای معلول موجودات زنده) ناشی از غلب مره یا خون سوخته یا بلغم غالب است پس هر کسی باید از خود

مراقبت کند تا مبادا یکی از این طبایع بر او غلبه کند و موجب هلاکت او شود»

روشن است که ارواح کنایه از بیماری است به قرینه «فیهلکه» چون چیزی که از داخل بدن موجب مرگ می شود قاعدتا غیر از بیماری نیست و دلیل این که تعبیر به ارواح فرمودند این است که انواع خاصی از بیماری را اراده فرموده اند که به جنون و فلج و لقوه تفسیر شده است.[۲۰۰]

دلیل دیگر وصف مواردی است که مره را می شکنند یا خاموش یا برطرف می کنند: نظیر سرکه و عدس و سویق و روغن زیتون و عسل و غیره که هر کدام دلالت بر این دارند که غلبه مره و تلاطم و هیجان آن به بدن آسیب می رساند و موجب نگرانی از ایجاد بیماری هستند.

از بیماری هایی که از طریق غلبه صفرا ایجاد می شوند : اضطراب و گرگرفتگی و بی عقلی است؛ در باب بعضی از خواص داروهای مرکب آمده است:

«و اذا اتی علیه عشره اشهر، فانه جید للمره الصفراء التی تاخذ بالبلبله و الحمی الباطنه و اختلاط العقل» الفصول المهمه فی اصول الائمه ج۳ ص ۲۱۷ .

«هنگامی که ده ماهه شد برای صفرایی که موجب دل نگرانی و گرگرفتگی و تشویش فکری می شود مفید است»

این البته بر فرض این است که گرگرفتگی را معطوف بر اضطراب بگیریم ، احتمال دیگر این است که معطوف بر مره صفرا باشد که در این صورت گرگرفتگی و بعد از آن ناشی از مره نیست.

البته احتمال اول بهتر است بویژه که می بینیم بیشتر بیماریها همانطور که گذشت ناشی از غلبه یکی از طبایع چهارگانه است.

---

[۲۰۰] [حسب نظر استاد تبریزیان در فایلهای صوتی تدریس کتب دراسه علت این که تعبیر به ارواح شده این است این بیماریها معلول موجودات زنده هستند اعم از اجنه و میکروبها. نگارنده و مترجم]

مواردی که مره را برانگیخته می کند

جوش و خروش مره در حالت کلی، و مره صفرا بطور خاص علل محدود و معدودی ندارد و عوامل متعددی مانند زمان و غذا خوردن و ... موجب آن می شوند و لذا نوعی تهدید دائمی است که نیازمند مراقبت دائمی برای پیشگیری از هیجان آن و ترتب آسیبهای آن می باشد.

روایت شده است :

«ان عامه هذه الارواح من المره الغالبه او دم محترق او بلغم غالب فلیشتغل الرجل بمراعاه نفسه قبل ان یغلب علیه شیء من هذه الطبایع فیهلکه» طب الائمه ص ۱۱۰ بحار ج ۵۹ ص ۲۶۴ ح ۲۶

«عمده این ارواح ناشی از غلبه مره یا خون سوخته یا غلبه بلغم است و باید هر انسانی به مراقبت از خود مشغول باشد تا مبادا یکی از این طبایع غلبه کند و موجب هلاکت او شود»

طبیب نیز این گونه است؛ چنان که وهب بن منبه در ذیل مطلبی که پیشتر از او نقل کردیم گفته است: طبیبی که بیماری و درمان را می شناسد می داند که بیماری از کجا ناشی می شود؛ ناشی از ازدیاد یکی از این فطرتهای (طبیعتهای) چهارگانه یا نقصان آن ها است و داروی مربوطه را می شناسد و کم و زیاد را متعادل می کند تا طبیعت بدن متعادل شود و هر طبیعتی با سایر طبیعتها برابر شود. علل الشرایع ج۱ ص ۱۱۰

یکی از عللی که موجب غلبه صفرا می شود نوشیدن آبهای راکد روی زمین است که مدت زیادی در جایی مانده اند. روایت شده است:

«و اما میاه السحب فانها خفیفه عذبه صافیه نافعه للاجسام اذا لم یطل خزنها و حبسها فی الارض و اما میاه الجب فانها عذبه صافیه نافعه ان دام جریها و لم یطل حبسها فی الارض و اما البطائح و السباخ فانها حاره غلیظه فی الصیف لرکودها و دوام طلوع الشمس

علیها و قد یتولد من دوام شربها المره الصفراویه و تعظم به اطحلتهم» رساله ذهبیه ص ۴۵؛ مستدرک الوسائل ج۱۷ ص ۲۹ ح ۲۰۶۵۵

«آب های ابرها اگر مدت زیادی از نگهداری آنها نگذشته باشد زلال و برای بدن مفیدند، و آبهای چاه اگر جریان دائمی داشته باشند و مدت زیادی در زمین نمانده باشند شیرین و زلال و مفیدند، ولی آب مسیل ها و شوره زارها در تابستان به دلیل راکد بودن و تابش مداوم آفتاب بر آن گرم و غلیظ است و نوشیدن مداوم آن موجب تولید صفرا و بزرگ شدن طحال می شود» ؛

این مطلب نشان می دهد که میان طحال و صفرا ارتباطی وجود دارد.

مورد دیگر حجامت روزه دار است که موجب جوش و خروش مره می شود ؛ در روایتی پرسیده شده که آیا روزه دار حجامت کند؟ فرمودند:

«انی اخاف علیه الغشی او تثور به مره» فقیه، ج ۲ ، ص ۱۱۰ ، ح ۱۸۶۴؛ کافی ج ۴ ص ۱۰۹ ح ۱

«من نگران غش کردن او هستم یا این که مره بر او خروش کند»

معنای این سخن این است که یکی از لوازم خروش مره غش است چرا که هر دو معلول یک علت هستند.

این مطلب مشعر به این است که حجامت موجب کاهش طبایع یا یکی از آنها غیر از صفرا می شود.[۲۰۱]

[۲۰۱] [زمانی که فرد روزه دار حجامت می کند و صفرا افزایش می یابد سایر طبیعتها (خون ، بلغم و سودا) بطورنسبی کاهش می یابند. نگارنده و مترجم]

دلیل دیگر وقت حزیران است:

«حزیران ثلاثون یوما یذهب فیه سلطان البلغم و الدم و یقبل زمان المره الصفراء و نهی فیه عن التعب و اکل اللحم دسما و الاکثار منه و شم المسک و العنبر و ینفع فیه اکل البقول البارده کالهندباء و بقله الحمقاء و اکل الخضر کالقثاء و الخیار و الشیرخشت والفاکهه الرطبه و استعمال المحمضات» بحار ۵۹ ص ۳۱۲ ؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۵۶ ضمن ح ۲۰۵۳۴

«حزیران سی روز است و سلطه بلغم و خون در آن از بین می رود و زمان صفرا می رسد و در آن از فعالیت خسته کننده و خوردن گوشت چرب یا غیر چرب به مقدار زیاد و بوییدن مشک و عنبر نهی شده است؛ و خوردن سبزیجات سرد مانند کاسنی و خرفه و صیفی جات مانند خیار چنبر و خیار و شیرخشت و میوه تازه و استعمال ترشیجات مفید است.»

درمان غلبه صفرا

در اینجا فقط به درمان مره صفرا اشاره می کنیم، و قصدمان بیان درمان در این مرحله نیست بلکه فقط می خواهیم نسبت به مره اشراف پیدا کنیم و حقیقت آن را بهتر بشناسیم.

روایات درمانهای زیادی را ذکر کرده است:

۱. مشی؛ منظور از مشی چنانکه از کتب لغت برداشت می شود استفاده از داروی مسهل است.

روایتی از پیامبر ص نقل شده است که فرمودند:

«دواءالمره المشی» فقیه ج ۱ ص ۱۲۶ ح ۲۹۹ ؛ وسائل ج ۱: ص ۳۶۱ ح ۱۳۸۵

«درمان مره مشی است»

معلوم می شود که بهترین درمان مره است، چنانکه از ایشان روایت شده است :

«خیر ما تداویتم به المشی» نهایه ابن الاثیر ج ۴ ص ۳۳۵ «مشی»

«بهترین چیزی که با آن درمان می کنید مشی است»

۲. حمام رفتن بعد از غذا؛ روایت شده است :

«من دخل الحمام علی الریق انقی البلغم و ان دخلته بعد الاکل انقی المره» طب الائمه ص ۶۶ بحار، ج ۵۹ ص ۲۰۴ ح ۸ و ج ۷۳ ص ۷۶ ح ۲۰ ؛ وسائل ج ۱ ص ۳۷۸ ح ۱۴۵

«هر کس ناشتا وارد حمام شود بلغم را پاکسازی می کند و اگر بعد از غذا وارد شدی مره را پاکسازی می کند»

۳. سویق؛ وارد شده است

«السویق یجرد المره و البلغم من المعده جردا و یدفع سبعین نوعا من انواع البلاء» کافی ج۶ ص ۳۰۶ ح ۱؛ وسائل ح ۱۷ ص ۶ ح ۶

«سویق، مره و بلغم را بطور کامل از معده جاروب می کند و هفتاد نوع بلا را دفع می کند»

این روایت اشعار به این مطلب دارد که غلبه مره و ادامه یافتن آن گاهی اوقات موجب ایجاد هفتاد نوع بلاو بیماری می شود.

این روایت پاکسازی از مره و بلغم را به معده اختصاص می دهد در حالی که سایر روایات این تقیید را ندارد؛ روایت داریم:

«ثلاث راحات سویق جاف علی الریق تنشف المره و البلغم حتی لا یکاد یدع شیئا» محاسن ج۲ ص ۴۹۸؛ وسائل ج ۱۷ ص ۸ ح ۱۰؛

«سه کف سویق خشک ناشتا، مره و بلغم را می خشکاند به گونه ای که چیزی باقی نمی گذارد»

عدم تقیید [پاکسازی مره و بلغم به معده] اولی است زیرا روایاتش بیشترند و اینکه مره در معده به وجود نمی آید و سویق آرد گندم و جوی تفت داده شده است.

[پاکسازی از مره و بلغم] اختصاص به سویق گندم و جو هم ندارد بلکه بر سویق عدس هم در این مورد تاکید شده است؛ روایت شده :

«سویق العدس یقطع العطش و یقوی المعده و فیه شفاء من سبعین داء و یطفئ الصفراء و یبرد الجوف» و کان اذا سافر لایفارقه و کان اذا هاج الدم باحد من حشمه یقول له «اشرب من سویق العدس، فانه یسکن هیجان الدم و یطفئ الحراره» کافی ج ۶ ص ۳۰۷ ح ۱؛

«سویق عدس عطش را قطع می کند و موجب تقویت معده می شود و درمان هفتاد بیماری است و صفرا را خاموش می کند و درون را خنک می کند» و هنگامی که به سفر می رفتند آن را از خود جدا نمی کردند و هنگامی که یکی از خادمانشان دچار هیجان خون می شدند «به او می فرمودند: سویق عدس بخور که هیجان خون را آرام می کند و حرارت را فرو می نشاند»

و از این جا معلوم می شود که سویق خشک و تری دارد که بتوان نوشید.

ولی بعضی روایت کرده اند: امام رضا ع کسی را برای دریافت سویق نزد ما فرستاد ما هم سویق آغشته نزد او فرستادیم ؛ امام ع آن را پس فرستاد و پیغام داد که سویق اگر ناشتا و خشک خورده

شود حرارت را می نشاند و مره را آرام می کند و اگر آغشته [به آب یا روغن] شود این کار را نمی کند» کافی ج ۶ ص ۳۰۷

و معلوم می شود که نوشیدن با خشک بودن منافات ندارد و فقط خشک آن دارو محسوب می شود و منظور از خشک غیر آغشته به روغن است به دلیل قرینه آغشته به روغن که از این عبارت برداشت می شود «اذا لت لم یفعل ذلک»

۴. خورن انار قبل و بعد از حجامت: در حدیث است : نزد امام صادق بودم که حجام را فراخواند و به او فرمود:

«اغسل محاجمک و علقها»

«لیوانهای حجامتت را بشوی و آویزان کن»

و اناری را طلب کرد و آن را میل فرمود و پس از حجامت هم انار دیگری خواستند و میل فرمودند و فرمودند:

«هذا یطفئ المرار» مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۸۴، ح ۱۴۸۳۶

«این مره ها را خاموش می کند»

پس از حجامت، خون کاهش می یابد و مره غلبه پیدا می کند و لازم است چیزی آن را خاموش کند که انار آن را خاموش می کند.

۵. خوردن روغن زیتون: روایت شده است که پیامبر فرمودند:

«علیکم بالزیت فانه یکشف المره ویذهب بالبلغم و یشد العصب و یذهب بالضنا و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم» عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۳۹ ح ۸

«روغن زیتون را دریابید که مره را برطرف می کند و بلغم را از بین می برد و عصب را تقویت می کند و تکیدگی را برطرف می کند و اخلاق را خوش می کند و نفس را شاد می کند و غم را می زداید.»

و امکان دارد روغن زیتون (زیت) تغییر یافته مویز (زبیب) باشد زیرا این خواص چنانکه خواهد آمد برای مویز هم وجود دارد و به این دلیل که تبدیل به اسیدی می شود که اثر مره بازی را از بین می برد.

۶. مویز: روایت از پیامبر ص نقل شده است که فرمودند:

«علیکم بالزبیب فانه یکشف المره و یذهب بالبلغم و یشد العصب ویذهب بالاعیاء و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم» خصال ص ۳۴۴ ؛ وسائل ج ۱۷ ص ۱۱۹ ح ۳۱۴۶۷.

«مویز را دریابید که مره را برطرف می کند و بلغم را از بین می برد و عصب راتقویت می کند و ناتوانی را برطرف می کند و اخلاق را خوش می کند و نفس را شاد می کند و غم را می زداید.»

۷. عسل؛ روایت شده است:

«فی العسل شفاء من کل داء و من لعق لعقه عسل علی الریق یقطع البلغم و یکسر الصفراء و یقطع المره السوداء و یصفی الذهن و یجود الحفظ اذا کان مع اللبان الذکر» فقه الرضا ع ص ۳۴۶؛

«در عسل درمان هر بیماریی وجود دارد و هر کس ناشتا یک قاشق[۲۰۲] عسل بخورد بلغم را قطع می کند و صفرا را می شکند و

[۲۰۲] لعق به معنای لیسیدن است و لعقه مقداری را که فرد با انگشت یا با قاشق بر می دارد می گویند، بنابراین ترجمه «من لعق لعقه عسل» می شود: هر کس به اندازه یک قاشق عسل بلیسد؛ ممکن است تصور عمومی این باشد

مره سودا را قطع می کند و ذهن را صاف می کند و اگر با کندر نر[۲۰۳] همراه شود حافظه را تقویت می کند.»

۸. افطار با آب ولرم؛ از پیامبر ص روایت شده است که هنگام افطار، با حلوا افطار می کردند ؛ و اگر نبود یک حبه قند یا چند عدد خرما ؛ و اگر هیچکدام نبود با آب ولرم؛ و می فرمودند:

«ینقی المعده و الکبد و یطیب النکهه و الفم و یقوی الاضراس و یقوی الحدق و یجلو الناظر و یغسل الذنوب غسلا و یسکن العروق الهائجه و المره الغالبه و یقطع البلغم و یطفئ الحراره عن المعده ویذهب بالصداع» کافی ج ۴ ص ۱۵۳ ح ۴

«معده و کبد را پاک، و دهان را خوشبو، و دندانها را محکم می کند ؛ حدقه را تقویت و جلای چشم را زیاد می کند ؛ و گناهان را بخوبی شستشو می دهد و ژنهای جهش یافته و مره غلبه یافته را تسکین می دهد و بلغم را قطع می کند و حرارت را از معده فرو می نشاند و میگرن را درمان می کند»

که برای لیسیدن لازم است فرد زبانش را از دهان بیرون بیاورد تا لیسیدن صدق کند ولی شاید این لازم نباشد و چون عسل حالت چسبندگی دارد حتی اگر فرد قاشق یا انگشتش را که در عسل زده وارد دهان کند به هر تقدیر باید عسل را به شکل لیس زدن از آن جدا کند ، یعنی همان تعبیر خوردن عسل که با قرار دادن قاشق عسل در دهان اتفاق می افتد در واقع لیسیدن عسل است؛ استاد تبریزیان در همه این موارد آن را خوردن یک قاشق مرباخوری عسل ترجمه کرده اند –و نه لزوما لیسیدن آن به معنای معروف فوق الذکر- ، در این نوشتار هم، همین ترجمه به عنوان مبنا پذیرفته شده است؛ البته ناگفته نماند که برخی از طبیبان فعلی که با طب اسلامی آشنا هستند لیسیدن به معنای معروف را مبنا قرار می دهند و برای درمان به بیماران توصیه می کنند که عسل را حتما با دست بخورند (تا لیسیدن صدق کند و اثر درمانی تضمین شود).]

[۲۰۳] کندر دو نوع نر و ماده دارد که کندر نر، سفید رنگ و شکلی شبیه پفک دارد: مانند قطرات به هم چسبدیه است و اگر آن را بشکنند مقطعش مانند سطح آب براق و درخشنده است؛ در حالی که کندر ماده رنگ تیره تری دارد و اگر بشکند سطح مقطعش براق نیست طعم تلخ تری دارد و احتمالا هر دو از یک ماده اولیه هستند با این تفاوت که کندر

آب ولرم (ماء فاتر): ما بین داغ و سرد است چنانکه در بعضی از کتب لغت آمده است؛ ولی اصل کلمه فتر شکستن تندی چیزی است؛ وقتی گفته می شود «فتر الشیء او الحر» یعنی شکست و بعد از تندی آرام شد و بعد از شدت نرم شد.

از اینجا معلوم می شود که فاتر آب سردی که مقدار کمی حرارت دیده باشد نیست بلکه آب داغی است که شکسته و تیزی اش نرم شده است و لذا در لسان العرب گفته، «فتر الماء» یعنی حرارتش آرام شد. لسان العرب ج ۵ ص ۴۳

نگفته مقدار کمی حرارت داده شد؛ و به همین منوال عادت مردم شکل گرفته که آب جوشیده یا چای را هنگام صبحانه بعد از شکستن تندی و آرام شدن آن می خورند، به این اعتبار که افطار با شیرین و آب ولرم مذکور در روایت را جمع کرده است.

۹. آب سرد؛ در فقه الرضا است:

«و اروی فی الماء البارد انه یطفئ الحراره و یسکن الصفراء و یهضم الطعام و یذیب الفضله التی علی راس المعده و یذهب بالحمی» فقه الرضا ع ۳۴۶

«در مورد آب سرد روایت می کنم که: حرارت را فرو می نشاند، و صفرا را آرام می کند، و غذا را هضم می کند و اضافاتی که سر معده است را می برد و تب را از بین می برد»

۱۰. آب؛ از امام صادق ع نقل شده است : اگر فردی از اهل خانه بیمار می شد می فرمود به چهره اش نگاه کنید اگر می گفتند زرد است می فرمود از مره صفرا است پس امر می فرمودند آب نوشیده شود. مکارم الاخلاق ص ۷۳

نر خالص است ولی کندر ماده احتمالا با گرد و غبار و آلودگی سطح درخت مخلوط شده که این باعث تیرگی رنگ آن و نامنظم شدن شکل آن و تلخی طعم آن شده است.

از آنجا که طبیعت آب سرد است این مورد حمل بر آب سرد می شود که همان مورد قبل است مگر این که مورد قبل حمل بر آب بسیار سرد شود.

۱۱. خوردن ماهی تازه با آب و نمک؛ از حمیری روایت شده است که گفت: به ابومحمد (امام حسن) نامه نوشتم که شکایت دارم از دم وصفرا ؛ اگر حجامت کنم صفرا هیجان می کند و اگر حجامت را به تاخیر بیندازم دم به من آسیب می زند چه نظر می دهید؟ امام ع در جوابم نوشتند:

«احتجم و کل علی اثر الحجامه سمکا طریا کبابا بماء و ملح» کافی ج ۶ ص ۳۲۴

«حجامت کن و به دنبال حجامت ماهی تازه کبابی با آب و نمک بخور»

این دستور را به کار بستم و به سلامتی دست یافتم و این غذای من شد.

[توضیح این که ماهی تازه با آب و نمک درمان صفرا است:] حجامت در درمان صفرا جایگاهی ندارد بلکه موجب جوشش صفرا می شود و خوردن ماهی آن را خاموش می کند و گمان نمی کنم که اختصاص به صفرای ناشی از حجامت داشته باشد ، و راوی پیش از این که ذکری از حجامت بکند گفت که صفرا دارد.

۱۲. سرکه؛ از امیرالمومنین ع روایت شده است که

«نعم الادام الخل، یکسر المره و یطفئ الصفراء و یحیی القلب» کافی ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۷

«سرکه چه خوب خورشی است ، مره را می شکند و صفرا را خاموش می کند و قلب را زنده می کند»

۱۳. آلوی تازه؛ روایت شده:

«ان الاجاص الطری یطفئ الحراره و یسکن الصفراء و ان الیابس منه یسکن الدم و یسل الداء الدوی» کافی ج ۶ ص ۳۵۹ ح ۱

«آلوی تازه حرارت را خاموش و صفرا را آرام می کند ؛ و خشک آن خون را آرام می کند و بیماری شدید را ریشه کن می کند»

سایر موارد: خوردن خرمای سرد و خنک کردن بدن و کاهش حرکت و زیاد نظر کردن به محبوب است؛ روایت شده است :

«و من اراد این یطفئ لهب الصفراء فلیأکل کل یوم شیئا رطبا باردا و یروح بدنه و یقل الحرکه و یکثر النظر الی من یحب» رساله ذهبیه ص ۴۲

«و هر کس میخواهد شعله صفرا را فرونشاند هر روز یک چیز تر و سرد بخورد و به بدنش استراحت بدهد و حرکت را کم کند و زیاد به محبوبش نظر کند»

و روایتی که در خصوص حزیران گذشت موید این موضوع است.

مره سوداء

بحث مره هم مستقلا و هم در ضمن بحث صفرا مطرح شد و دیگر تکرار نمی کنیم؛ و در اینجا به موارد اختصاصی سودا می پردازیم تا به فهم حقیقت آن نزدیک شویم، و پس از آن عوامل برانگیزاننده سودا و درمانهای آن و برخی موارد دیگر را تبیین می کنیم.

حقیقت مره سوداء:

شناخت ما در مورد مره سودا از آنچه از اخبار به ما رسیده و دریافته ایم این است که در بدن، خصوصا در پایین شکم تولید می شود و زیادی آن در طحال جمع می شود ؛ و زیادی و غلبه آن موجب یبوست می شود ؛ و در سنین چهل تا شصت سالگی یا پنجاه تا شصت سالگی بر انسان

حاکم می شود که این سنین سنین حکمت و موعظه و معرفت و درایت و نظم و دوراندیشی و نظر صائب و ثبات و وقار در تصرفات است؛ و انسان هر سال در ماه ایلول تحت سلطه آن قرار دارد[۲۰۴].

این که گفتیم: در بدن تولید می شود و مرکز آن پایین شکم است، به این دلیل است که در رساله ذهبیه آمده است

«ان اسفل البطن من المره السوداء» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۶

«پایین شکم از مره صفرا است»

درباره دم وارد شده است:

«و ینفذ ما یخرج منه من الخبث و الفضول الی مفایض قد اعدت لذلک فما کان منه من جنس المره الصفراء جری الی المراره و ما کان من جنس السوداء جری الی الطحال و ما کان من البله و الرطوبه جری الی المثانه» توحید مفضل ص ۲۰

« فضولات و زائدات آن به برونریزهایی که به همین منظور تعبیه شده می روند؛ و بخشی که از جنس صفرا است به کیسه صفرا می رود و بخشی که از جنس سودا است به طحال، و بخشی که از رطوبت است به مثانه می رود.»

یعنی موادی از جنس مره سودا در خون و در کل بدن وجود دارد و یا بطور خاص نزدیک طحال؛ و معلوم می شود که منشأ آن خون و غددی است که در پایین شکم قرار دارند چنانچه مشابه این احتمال را در مورد صفرا هم مطرح کردیم.

در مورد این که یبوست ناشی از غلبه سودا است، در حدیث قدسی آمده است:

---

[۲۰۴] [این موارد در تشخیص غلبه سودا کمک شایانی می کند و همگی ارزش بالینی دارد؛ نگارنده و مترجم]

«فیبوسه کل جسد من قبل التراب و رطوبته من قبل الماء و حرارته من قبل النفس و برودته من قبل الروح ثم خلقت فی الجسد بعد هذا الخلق الاول اربعه انواع و هن ملاک الجسد و قوامه باذنی لایقوم الجسد الا بهن و لاتقوم واحده الا بالاخری و منها المره السوداء و المره الصفراء و الدم و البلغم ؛ ثم اسکنت بعض هذا الخلق فی بعض فجعلت مسکن الیبوسه فی المره السوداء و مسکن الرطوبه فی المره الصفراء» الفصول المهمه ج۳ ص ۲۴۵ ؛ الجواهر السنیه ص ۶۵

«خشکی هر بدن از ناحیه خاک است و رطوبتش از ناحیه آب ؛ و گرمی اش از ناحیه نفس و سردی اش از ناحیه روح؛ سپس بعد از این خلقت اولیه چهار نوع در بدن خلق کردم که به اذن من پایه و قوام بدن اند و بدن جز به آنها قائم نیست و هیچکدام جز به دیگری قائم نیست ؛ که اینها سودا و صفرا و خون و بلغم اند؛ سپس برخی از اینها را در برخی دیگر جای دادم: جایگاه خشکی را در سودا قرار دادم و جایگاه رطوبت را در صفرا قرار دادم»

کلام پروردگار در حدیث قدسی: «جعلت مسکن الیبوسه فی المره السوداء» کنایه از ملازمت با آن و بازگشت دائمی به سوی آن است تا جایی که مره سودا مسکن آن شده است.

اما در خصوص حاکم بودن آن بر انسان در سنین چهل تا شصت سالگی ، در رساله ذهبیه آمده است:

«ان احوال الانسان التی بناه الله تعالی علیها و جعله متصرفا بها فانها اربعه : الحاله الاولی خمس عشره سنه و فیها شبابه و حسنه و بهاوه و سلطان الدم فی جسمه ثم الحاله الثانیه من خمس و عشرین سنه الی خمس و ثلاثین سنه و فیها سلطان المره الصفرا و قوه غلبتها علی الشخص و هی اقوی ما یکون و لایزال کذلک حتی یستوفی

المده المذکوره و هی خمس وثلاثون سنه ثم یدخل فی الحاله الثالثه الی ان تتکامل مده العمر ستین سنه فیکون فی سلطان المره السوداء و هی سن الحکمه و ا لموعظه و المعرفه والدرایه و انتظام الامور و صحه النظر فی العواقب و صدق الرأی و ثبات الجاش فی التصرفات» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۷ از رساله ذهبیه

«حالات انسان که خداوند انسان را بر آن حالات ساخته است و انسان به وسیله آنها صاحب قدرت تصرف شده است چهار حالت است: حالت اول پانزده سال است که جوانی و زیبایی و ظرافت در آن دوره است و خون در بدنش سلطه دارد؛ سپس حالت دوم است، که از بیست و پنج تا سی و پنج سال طول می کشد و صفرا در آن سلطه دارد و غلبه پرقدرتی بر شخص دارد و قویترین شکل کن را دارد و علی الدوام به این شکل است تا دوره مذکور کامل شود که نهایتا[۲۰۵] سی و پنج سال است؛ سپس وارد دوره سوم می شود که تا شصت سالگی ادامه دارد و تحت سلطه سودا است؛ این، سن حکمت و موعظه و معرفت و درایت و نظم و دوراندیشی و نظر صائب ، و وقار و متانت در اداره امور است ...»

و اما سلطه اش در ماه ایلول: وارد شده است:

---

[۲۰۵] [این تعبیر که نهایت دوره غلبه صفرا سی و پنج سال است نشان می دهد که اگر فردی بیش از پنجاه سال داشت قطعا وارد دوره بعد یعنی غلبه سودا شده است (پانزده سال غلبه دم به اضافه نهایتا سی و پنج سال غلبه صفرا که می شود پنجاه سال) ولی اگر چهل تا پنجاه سال داشت ممکن است تحت غلبه صفرا یا تحت غلبه سودا باشد و این نیازمند بررسی علائم غلبه هر یک از دو طبیعت است؛ توجه به این نکته به تشخیص غلبه یک طبیعت و نحوه درمان فرد کمک می کند. نگارنده و مترجم]

«ایلول ثلاثون یوما فیه یطیب الهواء و یقوی سلطان المره السوداء و یصلح شرب المسهل و ینفع فیه اکل الحلاوات و اصناف اللحوم المعتدله» بحار ج۵۹ ص ۳۱۳

«ایلول سی روز است: که در آن هوا پاک، و سلطه سودا قوی می شود، و خوردن مسهل مناسب و خوردن حلوا و شیرینی جات و انواع گوشتهای معتدل مفید است»

نکته باقی مانده مزاج آن است؛ معلوم است که خشک است و مسکن یبوست است و مرطوب نیست، باقی می ماند این که گرم است یا سرد، که ما سردی آن را ارجح دانستیم تا جمود و خشکی از آن قابل تصور باشد.

نقش مره سودا در ایجاد بیماری

گفته شد که غلبه هر یک از طبایع نقشی در ایجاد بیماری دارد و مره زمینی است که هنگامی که می لرزد روی آن را به لرزه در می آورد و لازم است که انسان مراقب نفس خود باشد تا مبادا یکی از این طبایع بر او غلبه کند و موجب مرگش شود.

از امراضی که غلبه سودا ایجاد می کند یبوست و معلولهای آن نظیر فزع و وسواس و قساوت است. در حدیث قدسی وارد شده است:

«جعلت مسکن الیبوسه فی المره السوداء» الجواهر السنیه ص ۶۵

«جایگاه خشکی را در سودا قرار دادم»

پس یبوست اگر چه در اصطلاح در مقابل اسهال است ولی بجا است که آن را بر همه قبضها و تصلبهای بدن حمل کنیم نظیر بند آمدن ادرار و تصلب شرایین و ....

موید این که علت خشکی به معنای یبوست مزاج است :

«ایلول ثلاثون یوما فیه یطیب الهواء و یقوی سلطان المره السوداء و یصلح شرب المسهل و ینفع اکل الحلاوات واصناف اللحوم المعتدله کالجداء و الحولی من الضأن و یجتنب فیه لحم البقر و الاکثار من الشواء و دخول الحمام و یستعمل فیه الطیب المعتدل المزاج و یجتنب فیه اکل البطیخ» ص بحار ج ۵۹ ص ۳۱۳

«ایلول سی روز است که در آن هوا پاک و سلطه سودا تقویت می شود ؛ خوردن مسهل و خوردن شیرینی جات و انواع گوشتهای معتدل مانند بز زیر یک سال و گوسفند یک ساله خوب است ؛ از گوشت گاو و زیاد خوردن کباب و زیاد حمام رفتن پرهیز شود و بوی خوش معتدل استفاده شود و از خوردن خربزه پرهیز می شود.»

تنها دلیل نوشیدن مسهل این است که غلبه سوداء موجب یبوست می شود .

البته کن است شرب آن به این دلیل هم باشد که مشی همانطور که گفته شد درمان غلبه مره است.

طبیب حاذق از توصیه به خوردن آن غذاها و پرهیز از غیر آنها علل و اسباب زیادی را می فهمد.

در مورد دارویی واردشده است:

«و اذا اتی علیه احد عشر شهرا فانه ینفع من المره السوداء التی اخذ صاحبها بالفزع والوسواس» طب الائمه ص ۱۲۶

«هنگامی که یازده ماهه شد برای سودا -که موجب ترس و وسواس می شود- مفید است.»

یعنی سودا علت ترس و وسواس است یا حداقل نوعی از مره علت آن است.

در روایت دیگری است:

«فان مالت به الیبوسه کان عزمه القسوه» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۱۱ ح ۹

«اگر یبوست بر آن غلبه کرد سنگدلانه تصمیم می گیرد»

عوامل برانگیزاننده سودا

۱. نگاه کردن به زن زشت یا سیاه؛ روایت است:

«امرأه الجمیله تقطع البلغم و المرأه السوءاء تهیج المره السوداء» کافی ج ۵ ص ۳۳۶ ح ۱

«زن زیبا بلغم را قطع می کند و زن بدخلق مره را برانگیخته می کند»

السوءاء : زشت و در نقلی السوداء به جای السوءاء آمده است. وسائل ج ۱۴ ص ۳۷ ح ۲۵۰۳۰

صدوق در مقنع می گوید: از امام صادق ع نقل شده است که فرمودند

«النظر الی المرأه الجمیله یقطع البلغم»

یعنی نگاه کردن به زن زیبای نیکو چهره

«و النظر الی المرأه السوء یهیج المره السوداء»

منظور از سوء زشت و ناهنجار و گستاخ و بی شرم و پررو است.

۲. ریشه چغندر: روایت شده است:

«اطعموا مرضاکم السلق یعنی ورقه فان فیه شفاء و لا داء معه و لاغائله له و یهدئ نوم المریض و اجتنبوا اصله فانه یهیج السوداء» کافی ج ۶ ص ۳۶۹ ح ۴

«به بیمارانتان چغندر بدهید یعنی برگش، که در آن شفا است و هیچ بیمای و عارضه ای ندارد و خواب مریض را آرام می کند و از ریشه اش بپرهیزید که سودا را بر می انگیزد.»

اصل هر چیزی پایین آن است و منظور از آن در اینجا ریشه یا ساقه برگ آن است که رگ هم نامیده می شود ؛ روایت شده است:

«ان الله رفع عن الیهود الجذام باکلهم السلق و قلعهم العروق» کافی ج ۶ ص ۳۶۹ ح ۴

«خداوند از یهود ، با خوردن چغندر و کندن رگهای آن جذام را برطرف کرد.»

که احتمال اول بیشتر است.

۳. گوشت بز: روایت شده است:

«فان اکل لحم الماعز یحرک المره السوداء و یولد البلغم و یورث النسیان و یفسد الدم» بحار ج ۶۱ ص ۱۱۵

«خوردن گوشت بز مره سودا را تحریک می کند و بلغم تولید می کند و موجب فراموشی می شود و خون را فاسد می کند»

۴. رسیدن ماه ایلول: روایت شده است:

«ایلول ثلاثون یوما، فیه یطیب الهواء و یقوی سلطان المره السوداء و یصلح شرب المسهل» ادامه حدیث بحار ج۵۹ ص ۳۱۳

«ایلول سی روز است که در آن هوا پاک و سلطه سودا تقویت می شود، و خورن مسهل مناسب است»

درمان غلبه سودا

۱. بادنجان: روایت شده است:

«کلوا الباذنجان فانه جید للمره السوداء» محاسن ج ۲ ص ۵۲۶

«بادنجان بخورید که برای سودا خوب است»

در روایت دیگری است

«ولا یضر بالصفراء»

«و به صفرا ضرری می رساند»

که حکایت از تقابل بین مره سودا و مره صفرا دارد و این که تضعیف سودا مقتضی تقویت صفرا و غلبه آن است و لذا در برابر این تصور فرمود که بادنجان هر دو را تسکین می دهد و موجب غلبه صفرا نمی شود.

و موید آن این روایت است:

«انه معتدل فی حرارته و برودته حار فی مکان الحراره ، بارد فی مکان البروده» کافی ج ۶ ص ۳۷۳ ح ۳

«در گرمی و سردی اش معتدل است؛ در جایی که باید گرم باشد گرم است و در جایی که باید سرد باشد سرد است»

۲. عسل: روایت شده است:

«من لعق لعقه عسل علی الریق فانه یکسر البلغم و یکسر الصفراء و یقطع المره السوداء ویصفی الذهن و یجود الحفظ اذا کان مع اللبان الذکر» فقه الرضا ص ۲۷

«هر که یک قاشق عسل بخورد بلغم و صفرا را می شکند ، و سودا را قطع و ذهن را صاف می کند ؛ و اگر با کندر نر خورده شود حافظه را تقویت می کند»

۳. افتیمون: در توحید مفضل روایت شده است:

«فکر فی هذه العقاقیر و ما خص بها کل واحد منها من العمل فی بعض الادواء فهذا یغور فی المفاصل فیستخرج الفضول الغلیظه مثل الشیطرج و هذا ینزف المره السوداء مثل الافتیمون» توحید مفضل ۱۰۶

«در این گیاهان دارویی و خواص منحصر به فرد آنها برای بعضی از بیماریها بیندیش ؛ این در مفاصل نفوذ می کند و زائدات غلیظ را مانند شیطرج بیرون می کشد، و این مانند افتیمون سودا را می خشکاند»

افتیمون: دانه و گل و شاخه های علف مانند دارد؛ طعم تند و تیز دارد، دانه هایش قرمز است و نوع خوب آن اقریطی یا قبرصی است.

از کلام امام ع روشن می شود که شیطرج و افتیمون از داروهای معروف در نزد مردم بوده اند و آثار معروفی داشته اند و از جمله درمانهای یونانی هستند و امام ع آن را مثال می زند؛ و از [داروهای اختصاصی] طب اسلامی نیستند.

به هر حال فرمایش امام ع : «ینزف»[۲۰۶] اشعار به وجود سودا در خون دارد و کلمه نزف برای خروج خون استعمال می شود و دلالت بر این دارد که حقیقت سودا فضولات خون است یا این که سودا در خون است و آن چه تصفیه و جدایش می کند طحال است.

۴. استفراغ و فصد و مداومت بر استعمال نوره: در رساله ذهبیه آمده است:

«و من اراد ان یحرق السوداء فعلیه بکثره القیء و فصد العروق و مداومه النوره» بحار ج ۵۹ ص ۳۲۵ از رساله ذهبیه

«و هر کس که بخواهد سودا را بسوزاند باید زیاد استفراغ کند و فصد کند و بطور مداوم نوره مصرف کند»

شاید هر کدام به تنهایی درمان سودا یا درمان نوعی از آن باشند ؛ و همگی درمان همه انواع باشند ؛ و یک بار کفایت نمی کند، کثرت و مداومت شرط شده است ؛ لذا به پیشگیری بیشتر شبیه است تا درمان.

نکته پایانی در بحث سودا:

در برخی روایات تعبیر «المره الحمراء» (مره سرخ) آمده است نظیر آن چه که در بعضی از تعویذات مروی از پیامبر ص نقل شده است:

«و اعیذه من شر کل عقد او سحر او استیحاش او هم او حزن او فکر او وسواس و من داء یفتری لبنی آدم و بنات حواء من قبل البلغم او الدم او المره السوداء و المره الحمراء و الصفراء ...» بحار ج ۹۱ ص ۲۲۳

«و او را از شر هر گره و سحر و وحشت و تنهایی و همّ و حزن و فکر یا وسواس ، و از مرضی که پسران آدم و دختران حوا را گرفتار می

---

[۲۰۶] [نزف به معنای تمام آب چاه را کشیدن یا خون زیاد خارج شدن است]

کند از ناحیه بلغم و خون و مره سودا و حمرا و صفرا [در پناه خدا قرار می دهم]...»

و در روایت دیگری در باب دارویی آمده است:

«و اذا اتی علیه ثمانیه اشهر ینفع من المره الحمراء و الداء الذی منه الأکله»

«و هنگامی که هجده ماه بر آن بگذرد برای مره حمرا و بیماریی که کن است به خوره منتهی شود مفید است.»

در مورد این که مره حمرا چیست، چه چیزی آن را دفع می کند و یا بر می انگیزد چیزی ذکر نشده؛ این مره چیزی غیر از زائدات خونی نیست چرا که اولا قرمز رنگ است و ثانیا سنخیتی با سودا و صفرا دارد [که همگی مره اند] و ثالثا بر آنها [یعنی صفرا و سودا] عطف شده که نشان از همسانی با آنها دارد.

بلغم

در روایات بلغم اینطور معرفی شده است که

انه خصم جدل ان سددته من جانب انفتح من جانب آخر ؛

عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۷۸؛ الاختصاص شیخ مفید ص ۱۹۸

«خُصمُ جدل» یعنی «طرف یک نزاع است که اگر از یک سو آن را ببندی از سوی دیگر باز می شود.

یعنی طرف خصومت شدید و گسترده است، یا حاشیه خصومت و آثار بجا مانده و رسوبات و فضولات باقی مانده است که زیادی و غلبه اش در خون باعث بروز بیماری می شود.

معنایش این نیست که بلغم دشمن مجادله کننده است، چرا که یکی از طبایع چهارگانه ای است که پایه و مقوم بدن اند چنانکه گذشت؛ و صرفا غلبه و زیادی اش مضر است، پس نباید خوانده شود (خَصمٌ جَدِل)

عبارت : «ان سددته» (راهش را ببندی) تا آخر صفت جدل است و کنایه از ابعاد گسترش و تعدد انواع و دوام و استمرار آن دارد و چیزی نیست که در حد مشخصی متوقف شود یا پایانی داشته باشد یا از یک جهت محدودیت پیدا کند.

به هر تقدیر خُصم به معنای جانب است و در حدیث سهل بن حنیف در روز صفین هنگامی که دو حکم منصوب شدند آمده است:

هذا امر لا یُسدُ منه خُصم الا انفتح علینا منه خُصم

این مسئله ای است که یک جانبش را نمی بندی مگر این که جانب دیگری بر ما گشوده می شود.

در لسان العرب می گوید: می خواهد از گستردگی مسئله و شدت آن خبر بدهد واین که اصلاح و جبرانش میسور نیست چرا که بر خلاف چیزی است که برایش متحد شده اند.

نتیجه این است که خصومت و جدالی در بدن وجود دارد و بلغم یکی از اطراف خصومت است و می تواند گلبولهای سفید و سایر اجزای سیستم ایمنی مانند سلولهای خونی باشد و می تواند بقایای نزاع و فضولات برجای مانده باشد.

عادل بدری لغت شناس، در اینجا اصرار دارد که عبارت روایت مطابق قواعد لغت و ظاهر آن «خَصمٌ جَدِل» خوانده شود یعنی بلغم دشمنی است که جدال آن با سیستم ایمنی بدن دائمی است و اگر از یک جانب بسته شود از جانب دیگر باز می شود.

اگر آن چه که مرور شد یعنی این که بلغم یکی از طبایع چهارگانه ای است که پایه و مقوم بدن است نبود من با او موافق بودم؛ مگر این که منظور از بلغم غلبه و زیادی نسبت آن باشد که در این

صورت کن است وارد جدال با بدن شود و بدن درگیر طرد و دفع آن شود و با او وارد مبارزه و جنگ شود.

موید این مطلب روایتی از پیامبر ص است:

«الداء ثلاثه و الدواء ثلاثه؛ فاما الداء فالدم و المره و البلغم ...» فقیه ج ۱ ص ۱۲۶ ح ۲۹۹

«بیماری سه تا است، درمان هم سه تا است: بیماری ، خون است و مره و بلغم ...»

که بلغم را بیماری دانسته است پس بعید نیست که که آن را خصم و دشمن بداند اگر چه معنای اول ارجح به نظر می رسد و منظور از عبارت «البلغم داء» (بلغم بیماری است) زیادی آن است بقرینه این که خون را بیماری دانسته است.[۲۰۷]

حقیقت بلغم هر چه باشد مرکز و منشأ و محل تولیدش سینه است و لذا روایت شده است:

«ان الصدر من البلغم و الریح» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۶ رساله ذهبیه ؛

«سینه از بلغم و ریح است»

شبیه این مورد در صفرا و سودا نیز گذشت که آن ها را به نزدیک بودن یا وجود داشتن یا تمرکز در آن محل معنا کردیم.

---

[۲۰۷] حاصل این که عبارت «خصم جدل» که در تعریف بلغم آمده است به یکی از دو معنا است: اول: خصم به معنای کناره و جانب باشد که در این صورت تلفظ خصم با ضمه خاء خواهد بود و تلفظ جدل با فتحه دال و بمعنای مجادله و نزاع؛ و معنای خصم جدل می شود طرف و حاشیه یا کناره نزاع؛ لازمه این معنا این است که بلغم محصول درگیری با دشمنی از دشمنان بدن است که این اولا با یکی از ارکان بودن بلغم سازگار است و ثانیا بر گلبولهای سفید که دوست بدن اند و کشته های آنها در درگیری با میکروب سازنده بخش اصلی بلغم است قابل تطبیق است.
قرائت دوم این است که خصم را با فتحه خاء بخوانیم و جدل را با کسره دال که معنایش می شود دشمن بسیار مجادله کننده؛ این معنا دو مشکل دارد، اولا بلغم که از ارکان است نمی تواند دشمن بدن باشد و ثانیا بخش اصلی خلط های

منشأ بلغم

منشأ بلغم تفاله و آبی است که از غذای هضم و جذب شده باقی مانده است که روایت شده:

«طبائع الجسم علی اربعه فمنها الهواء الذی لا تحیا النفس الا به و بنسیمه و یخرج ما فی الجسم من داء و عفونه و الارض التی قد تولد الیبس و الحراره و الطعام و منه یتولد الدم ؛ الا تری انه یصیر الی المعده فتغذیه حتی یلین ثم یصفو فتأخذ الطبیعه صفوه دما ثم ینحدر الثفل و الماء و هو یولد البلغم» کافی ج ۸ ص ۲۳۰ ح ۲۹۶

«طبیعتهای بدن چهار تا هستند یکی هوایی است که نفس بدون آن و نسیمش نمی تواند زنده بماند ، و بیماری و عفونت بدن را خارج می کند؛ و زمینی که خشکی و حرارت و غذا را تولید می کند و خون از آن به وجود می آید، آیا نمی بینی به سوی معده رهسپار می شود پس آن را تغذیه می کند تا نرم شود سپس صاف می شود[۲۰۸] و طبیعت، صاف شده اش را به عنوان خون دریافت می کند سپس تفاله و آب سرازیر می شود و بلغم را تولید می کند»

بلغم منشأ برودت

هنگامی که بدن سرد شود و این سردی منتهی به ا مراض شود چنین وضعیتی ناشی از غلبه بلغم است؛ در حدیث قدسی آمده است:

چرکی، گلبولهای سفید است که اتفاقا دوست بدن هستند؛ مگر این که در قرائت دوم منظور از بلغم را زیادی بلغم بدانیم که در این صورت می توان گفت بدن می تواند وارد نزاع با این زیادی وغلبه بلغم شود.

[۲۰۸] [احتمالا منظور این است که غذا به معده می رود و معده شیره خود را روی آن می ریزد (از این مرحله تعبیر به تغذیه غذا توسط معده شده یعنی شیره معده حکم غذایی را دارد که معده به خود غذا می دهد) تا مرحله ای از هضم انجام شود و سپس صاف شده اش راهی کبد می شود تا وارد خون شود و اضافه اش مسیر را ادامه می دهد تا نهایتا به عنوان فضولات و آب دفع شود]

«ثم خلقت فی الجسد بعد هذا الخلق الاول اربعه انواع و هن ملاک الجسد و قوامه باذنی لا یقوم الجسد الا بهن و لا تقوم منهن واحده الا بالاخری منها المره السوداء و المره الصفراء و الدم و البلغم ثم اسکن بعض هذا الخلق فی بعض فجعل مسکن الیبوسه فی المره و مسکن الرطوبه فی المره الصفراء و مسکن الحراره فی الدم و مسکن البروده فی البلغم» بحار ج ۵۸ ص ۲۸۶

«سپس بعد از این خلقت اولیه چهار نوع در بدن خلق کردم که به اذن من پایه و قوام بدن اند و بدن جز به آنها قائم نیست و هیچکدام جز به دیگری قائم نیست ؛ که اینها سودا و صفرا و خون و بلغم اند؛ سپس برخی از اینها را در برخی دیگر جای دادم: جایگاه خشکی را در سودا قرار دادم و جایگاه رطوبت را در صفرا قرار ، و جایگاه حرارت را در خون و جایگاه سردی را در بلغم قرار دادم»

این روایت اشعار به این دارد که بلغم مانع وصول خون می شود و حرکتش را دشوار می کند و مانع رسیدن حرارت و غیره به اطراف بدن توسط خون می شود ، در نتیجه [بدن] سرد و ضعیف می شود و پیامدهای بسیار زیادی بر آن مترتب می شود.

موید سردی بلغم این روایت است:

«البلغم فی الطبائع الاربع فی البدن من ناحیه الصبا» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۶

«در میان طبایع چهارگانه بلغم از ناحیه صبا است»

یعنی طبیعت صبا را گرفته که سردی است.

نتیجه این که، بلغم سرد است و سردی آن موجب بیماری ها می شود.

بلغم علاوه بر این که سرد است جامد نیز هست ؛ روایت شده است:

«و هو بارد جامد فبجموده و برده یکون فناء کل جسم یستولی علیه فی آخر القوه البلغمیه» بحار ج ۵۸ ص ۲۸۶

«[بلغم] سرد و جامد است و جمود وسردی اش -در آخرین مرحله غلبه بلغم- منشأ نابودی هر بدنی است»

این مطلب موید این است که بلغم حرکت خون –به عنوان ناقل حرارت به سراسر بدن- را با مشکل مواجه می کند؛ با جمودش مانع حرکت آن می شود؛ این البته احتمالی است که ما برداشت کرده ایم شما هم در آن بیندیش.

نقش غلبه بلغم در ایجاد بیماری

گفته شد که بلغم سرد، و مسکن رطوبت است؛ و سردی بدن از آن است و امراضی که از سردی است ناشی از آن است.

دلیل بر نقش بلغم در ایجادبیماری روایتی است که از پیامبر ص نقل شده است:

«الداء ثلاثه ، و الدواء ثلاثه، فاما الداء فالدم و المره و البلغم فدواء الدم الحجامه و دواء البلغم الحمام و دواء المره المشی» فقیه ج۱ ص ۱۲۶ ح ۲۹۹

«بیماری سه تا است ، درمان هم سه تا است؛ بیماری عبارت است از خون و مره و بلغم؛ و درمان خون حجامت است، و درمان بلغم حمام و درمان مره ملین است»

درست این است که منظور از بلغم ، غلبه آن است و نه خود بلغم؛ گفته شد که طبایع چهارگانه پایه های بدن و مقوم های آن هستند و روایت شده است:

«فایما جسد اعتدلت به هذه الانواع الاربعه التی جعلتها ملاکه و قوامه و کانت کل واحده منهن ربعا لاتزید و لاتنقص کملت صحته و اعتدل بنیانه فان زاد منهن واحده علیهن فقهرتهن و مالت بهن دخل علی البدن السقم من ناحیتها بقدر ما زادت » بحار ج ۵۸ ص ۲۸۷

«هربدنی که این انواع چهارگانه که آنها را پایه ها و مقوم آن قرار داده ام در آن اعتدال یابد ،-به گونه ای که هر کدام یک چهارم باشد: نه زیاد شود و نه کم،- سلامتی کامل خواهد داشت و بنیانش معتدل می شود؛ پس اگر یکی از اینها از سایرین بیشتر شود و آنها را مقهور و بر آنها غلبه کند به همان اندازه زیادی، از ناحیه همان طبیعت، در بدن بیماری وارد می شود.»

روایات دیگری در اینجا هست که بر این مطلب دلالت دارد.

دلیل این که رسول الله ص بلغم را بیماری نامیده این است که زیادی شیء از جنس خودش است و زیادی بلغم بلغم است و زیادی مره مره است و ...

دلیل بر نقش آن در ایجاد بیماری این روایت است:

«ان عامه هذه الارواح من المره الغالبه او دم محترق او بلغم غالب فلیشتغل الرجل بمراعاه نفسه قبل ان یغلب علیه شیء من هذه الطبایع فیهلکه» طب الائمه ص ۱۱۰ بحار ج ۵۹ ص ۲۶۴ ح ۲۶

«عمده این ارواح ناشی از غلبه مره یا خون سوخته یا غلبه بلغم است و باید هر انسانی به مراقبت از خود مشغول باشد تا مبادا یکی از این طبایع غلبه کند و موجب هلاکت او شود»

منظور از ارواح چنانکه گذشت نوع خاصی از بیماری است که به جنون و فلج مغزی و فلج و لقوه تفسیر شده است.

دلیل بر نقش بلغم در پیری و بسیاری از بیماری های پیری و کهنسالی مطلبی است که در رساله ذهبیه آمده است.

«ان احوال الانسان التی بناه الله علیها و جعله متصرفا بها فانها اربعه احوال: الحاله الاولی خمس عشره سنه و فیها شبابه وحسنه و بهاءه، و سلطان الدم فی جسمه ثم الحاله الثانیه من خمس و عشرین سنه الی خمس و ثلاثین سنه و فیها سلطان المره الصفراء و قوه غلبتها علی الشخص و هی اقوی ما یکون و لایزال کذلک حتی یستوفی المده المذکوره و هی خمس و ثلاثون سنه ثم یدخل فی الحاله الثالثه الی ان تتکامل مده العمر ستین سنه یکون فی سلطان المره السوداء و هی سن الحکمه و الموعظه و المعرفه و الدرایه و انتظام الامور و صحه النظر فی العواقب و صدق الرأی و ثبات الجاش فی التصرفات ثم یدخل فی الحاله الرابعه و هی سلطان البلغم و هی الحاله التی لا یتحول عنها ما بقی الا الی الهرم و نکد العیش و ذبول ونقص فی القوه و فساد فی تکونه و استنکر کل شی کان یعرف من نفسه حتی ینام عند القوم و یسهر عند النوم و لا یتذکر ما تقدم و ینسی ما حدث فی الاوقات و یذبل عوده و یتغیر معهوده و یجف ماء رونقه و بهائه و یقل نبت شعره و اظفاره و لایزال جسمه فی انعکاس و ادبار ما عاش لانه فی سلطان البلغم و هو بارد جامد فبجموده و برده یکون فناء کل جسم یستولی علیه فی آخر القوه البلغمیه» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۷

«حالات انسان که خداوند انسان را بر آن حالات ساخته است و انسان به وسیله آنها صاحب قدرت تصرف شده است چهار حالت است: حالت اول پانزده سال است که جوانی و زیبایی و ظرافت در آن دوره است و خون در بدنش سلطه دارد؛ سپس حالت دوم است، که از بیست و پنج تا سی و پنج سال طول می کشد و صفرا در آن سلطه دارد و غلبه پرقدرتی بر شخص دارد و قویترین شکل کن را دارد و علی الدوام به این شکل است تا دوره مذکور کامل شود که نهایتا[۲۰۹] سی و پنج سال است؛ سپس وارد دوره سوم می شود که تا شصت سالگی ادامه دارد و تحت سلطه سودا است؛ این، سن حکمت و موعظه و معرفت و درایت و نظم و دوراندیشی و نظر صائب ، و وقار و متانت در اداره امور است ؛ سپس وارد دوره چهارم می شود که سلطه بلغم است که در آن گریزی نیست مگر به سوی پیری و دشواری زندگی و پژمردگی و ناتوانی و زوال؛ خودآگاهی اش را از دست می دهد و در نزد دیگران می خوابد و هنگام خواب، بیداری می کشد، گذشته را بخاطر نمی آورد و اتفاقات جدید را فراموش می کند ستون بدنش فرسوده می شود و آن چه می شناسد تغییر می کند و طراوتش از دست می رود و رشد مو و ناخنهایش کاهش می یابد و مادام که حیات دارد در حال عقبگرد از سلامتی است چرا که در دوره سلطه بلغم است و [بلغم] سرد و جامد است و جمود وسردی اش – در آخرین مرحله غلبه بلغم– منشأ نابودی هر بدنی است»

---

[۲۰۹] [این تعبیر که نهایت دوره غلبه صفرا سی و پنج سال است نشان می دهد که اگر فردی بیش از پنجاه سال داشت قطعا وارد دوره بعد یعنی غلبه سودا شده است (پانزده سال غلبه دم به اضافه نهایتا سی و پنج سال غلبه صفرا که می شود پنجاه سال) ولی اگر چهل تا پنجاه سال داشت ممکن است تحت غلبه صفرا یا تحت غلبه سودا باشد و این نیازمند بررسی علائم غلبه هر یک از دو طبیعت است؛ توجه به این نکته به تشخیص غلبه یک طبیعت و نحوه درمان فرد کمک می کند. نگارنده و مترجم]

بنابراین اکثر مرگ ومیرها ناشی از غلبه بلغم و زیادی نسبت آن در خون وبدن است که منجر به غلظت خون و جمود آن می شود واگر چه به اقتضای روایت سابق سایر طبایع هم موجب مرگ می شوند ولی معلوم می شود که عموم بیماری هایی که بعداز شصت سالگی اتفاق می افتد به دلیل غلبه بلغم است.

اقتضای این مطلب این است که علت اغلب مرگ و میرها در سنین چهل تا شصت سالگی غلبه مره سودا است و قبل از آن به دلیل غلبه صفرا و خون به تفصیلی است که روایت ذکر کرده است

و نیز نشان می دهد که پیری و تمامی عوارض آن ناشی از غلبه بلغم است پس اگر طبیب بخواهد دلیل ریزش مو یا مانند آن را بداند ناگزیر است به غلبه بلغم توجه کند و اگر بخواهد آن را دفع کند با دفع این علل از طریق مدیریت مقدار بلغم و نسبت آن موفق خواهد شد.

مواردی که بلغم را بر می انگیزد

از آن جا که بلغم مسکن رطوبت است و طبیعتش سرد است ناگزیر دلیل غلبه اش خوردن غذاهای سرد و سردی هوا و امثال این ها است و روایات به برخی از مواردی که آن را بر می انگیزد اشاره کرده است که عبارتند از:

۱. خوردن ماهی: روایت شده:

«اقلوا من اکل السمک فان لحمه یذبل البدن و یکثر البلغم و یغلظ النفس» طب الائمه ص ۱۳۷

«ماهی کم بخورید که گوشتش بدن را فرسوده می کند و بلغم را می افزاید و نفس را غلیظ می کند»

۲. ماه کانون ثانی: روایت شده:

«کانون الآخر واحد و ثلاثون یوما یقوی فیه غلبه البلغم» بحار ۵۹ ص ۳۱۴

کانون آخر ، سی و یک روز است و غلبه بلغم در آن تقویت می شود»

۳. باقی ماندن فضولات و آمیخته شدن آن با آب: در روایت است:

«طبائع الجسم علی اربعه فمنها الهواء الذی لا تحیا النفس الا به و بنسیمه و یخرج ما فی الجسم من داء و عفونه و الارض التی قد تولد الیبس و الحراره و الطعام و منه یتولد الدم ؛ الا تری انه یصیر الی المعده فتغذیه حتی یلین ثم یصفو فتأخذ الطبیعه صفوه دما ثم ینحدر الثفل و الماء و هو یولد البلغم» کافی ج ۸ ص ۲۳۰ ح ۲۹۶

«طبیعتهای بدن چهار تا هستند یکی هوایی است که نفس بدون آن و نسیمش نمی تواند زنده بماند ، و بیماری و عفونت بدن را خارج می کند؛ و زمینی که خشکی و حرارت و غذا را تولید می کند و خون از آن به وجود می آید، آیا نمی بینی به سوی معده رهسپار می شود پس آن را تغذیه می کند تا نرم شود سپس صاف می شود[۲۱۰] و طبیعت، صاف شده اش را به عنوان خون دریافت می کند سپس تفاله و آب سرازیر می شود و بلغم را تولید می کند»

خود فضولات امری اجتناب ناپذیر است و نمی توان از آن خلاص شد و چیزی که کن است تحت اختیار باشد مقدار آن و زمان توقف آن است؛ که مقدارش تابع میزان غذای خورده شده است و توقفش با استعمال مسهل و اجابت مزاج قابل کاهش است.

موید این مطلب روایتی از امیر المومنین است که فرمودند:

---

[۲۱۰] [احتمالا منظور این است که غذا به معده می رود و معده شیره خود را روی آن می ریزد (از این مرحله تعبیر به تغذیه غذا توسط معده شده یعنی شیره معده حکم غذایی را دارد که معده به خود غذا می دهد) تا مرحله ای از هضم انجام شود و سپس صاف شده اش راهی کبد می شود تا وارد خون شود و اضافه اش مسیر را ادامه می دهد تا نهایتا به عنوان فضولات و آب دفع شود]

«ثلاث یذهبن البلغم و یزدن فی الحفظ : السواک و الصوم و قراءه القرآن»

«سه چیز است که بلغم را از بین می برد و حافظه را زیاد می کند: مسواک و روزه و قرائت قرآن»

که روزه ملازم با کم شدن فضولات و خالی شدن روده ها است.

۴. در روایاتِ درمان بلغم، اموری ذکر شده است: نظیر مسواک و حمام و شانه و نظایر آن از اموری که مقتضای نظافت است و این نشان می دهد که یکی از علل بلغم کثافت و آلودگی هایی است که میکروب را جذب می کند و سبب تکثیر آن و غلبه آن بر سیستم ایمنی بدن و ایجاد بیماری می شود و در نتیجه فضولات بلغم و زائدات ناشی از درگیری مذکور زیاد می شود.

درمان بلغم

از آنجا که علت اصلی بلغم سردی و مصرف غذاهای سرد و عدم رعایت نظافت و ... است، درمان بلغم در موارد زیر خلاصه می شود: رعایت نظافت در حد امکان و مصرف غذاهای گرم و توقف در خانه گرم و نشستن در آفتاب و نظایر آن. در اینجا درمانهای غلبه آن که متعدد است تقدیم می شود:

۱. حمام: که خانه گرم ا ست؛ روایت شده است که پیامبر ص فرمودند:

«الداء ثلاثه، و الدواء ثلاثه، فاما الداء فالدم و المره و البلغم فدواء الدم الحجامه و دواء البلغم الحمام و دواء المره المشی» فقیه ج۱ ص ۱۲۶ ح ۲۹۹

«بیماری سه تا است و درمان هم سه تا است؛ بیماری عبارت است از خون و مره و بلغم ؛ درمان خون حجامت است و درمان بلغم حمام است و درمان مره ملین است»

بویژه اگر حمام رفتن ناشتا باشد که وارد شده است

«من دخل الحمام علی الریق انقی البلغم» طب الائمه ص ۶۶

«کسی که ناشتا وارد حمام شود بلغم را پاکسازی می کند»

و با مفهومش روایت قبل را تخصیص می زند.

۲. مسواک: روایت از پیامبر ص نقل شده است که فرمودند

«فی السواک اثنتا عشره خصله –الی ان قال- و یقل البلغم» خصال ۴۸۰

«مسواک دوازده خاصیت دارد .... و بلغم را کاهش می دهد»

روایات زیادی دراین خصوص با مضامین مختلف وجود دارد.

۳. شانه: روایتی از امام صادق ع در ذیل آیه «خذو زینتکم عند کل مسجد» وارد شده است:

«قال المشط؛ فان المشط یجلب الرزق و یحسن الشعر و ینجز الحاجه و یزید فی ماء الصلب و یقطع البلغم و کان رسول الله ص یسرح تحت لحیته اربعین مره و من فوقها سبع مرات و یقول «انه یزید فی الذهن و یقطع البلغم» خصال ص ۲۶۸ ح ۳

«فرمودند: [منظور] شانه [است]؛ شانه روزی را جلب می کند و مو را نیکو می کند و حاجت را برآورده می کند و آب کمر را اضافه می کند و بلغم را قطع می کند؛ و رسول الله ص زیر محاسنشان را چهل بار شانه می کردند و روی آن را هفت بار، و می فرمودند: ذهن را می افزاید و بلغم را قطع می کند»

ظاهرا شرط آن، زیاد و مداوم شانه کردن است و یک بار یا دوبار شانه کردن مورد نظر نیست، و لذا در روایت دیگری وارد شده است:

«کثره التمشط یقلل البلغم» کافی ج۶ ص ۴۸۹

«زیاد شانه کردن بلغم را کاهش می دهد»

اگر زیاد شانه کردن بلغم را کم می کند پس صرفا مدام شانه کردن و استمرار آن بلغم را قطع می کند.

در روایتی دیگر، تفصیل دیگری از امام صادق ع آمده است که فرمودند:

«تسریح الحاجبین یشد الاضراس و تسریح اللحیه یذهب بالوباء و تسریح الذوابتین یذهب ببلابل الصدر و تسریح الحاجبین امان من الجذام و تسریح الرأس یقطع البلغم»

«شانه کردن ابروها، دندانها را تقویت می کند، و شانه کردن محاسن وبا را از بین می برد و شانه کردن موی پشت گردن هم و غم را از بین می برد و شانه کردن ابروها موجب پیشگیری از جذام است و شانه کردن سر بلغم را قطع می کند.»

البته این تفصیل منافاتی با اطلاق قبل ندارد زیرا این ها هر دو اثبات کننده هستند و اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند و شانه کردن سر در قطع بلغم مورد تاکید بیشتری است و اثر قویتری دارد.

۴. عسل: روایت شده است:

«العسل شفاء من کل داء و لا داء فیه یقل البلغم و یجلو القلب» مکارم الاخلاق ص ۱۶۶ بحار ج ۶۳ ص ۲۹۴

«عسل درمان هر بیماری است و هیچ بیماری به دنبال ندارد و بلغم را کاهش می دهد و قلب را جلا می دهد»

و روایت شده است که پیامبر ص عسل میل می فرمودند و می فرمودند

«آیات من القرآن و مضغ اللبان یذیب البلغم» کافی ج ۶ ص ۳۳۲

«چند آیه از قرآن و جویدن کندر بلغم را ذوب می کند»

در نسخه ای است: «یذهب البلغم» و روایات در این موضوع بسیار زیاد است ولی برخی ناشتا بودن را شرط کرده اند ، روایت شده:

«فی العسل شفاء من کل داء و من لعق لعقه عسل علی الریق یقطع البلغم...» فقه الرضا ۳۴۶

«در عسل درمان هر بیماری وجود دارد و هر کس یک قاشق عسل ناشتا بخورد بلغم را قطع می کند»

این با اطلاقات منافاتی ندارد این ها اثبات کننده اند و اثبات شی نفی ماعدا نمی کند.

۵. قرائت قرآن: که از تمامی موارد قبل و بعد فضیلت بیشتری دارد و روایات در مورد آن بسیار است ، خصوصا روایات تثلیث؛ از پیامبر ص در وصیت به علی ع روایت شده است که فرمودند:

«یا علی ثلاثه یزدن فی الحفظ و یذهبن البلغم : اللبان و السواک و قراءه القرآن» فقیه ج ۴ ص ۳۶۵

«ای علی ع، سه چیز حافظه را زیاد می کند و بلغم را می زداید: کندر و مسواک و قرائت قرآن»

و از امیر المومنین ع روایت شده است:

«ثلاث یذهبن البلغم و یزدن فی الحفظ: السواک و الصوم و قراء القرآن» تهذیب ج ۴ ص ۱۹۱ ح ۵۴۵؛ وسائل ج ۷ ص ۲۹۲ ح ۱۳۶۹۰

«سه چیز بلغم را می زداید حافظه را افزایش می دهد: مسواک زدن و رزوه گرفتن و قرآن خواندن»

مقدار قرائت قرآن مقداری است که صدق قرائت کند و روایت گذشته آن را تفسیر می کند «آیات من القرآن» که بر سه و بیشتر صدق می کند؛ اگر چه من مایلم مداومت بر آن را مورد نظر بدانم چنانکه در غیر قرائت به آن تصریح شده است.

۶. روزه: در روایات پیشین ذکر شد و در بعضی از روایات تثلیث که در مورد قرائت قرآن گفتیم وارد شده است:

۷. جویدن کندر: کندر و نقش آن در قطع بلغم در روایات تثلیث مکرر ذکر شده است و روایتی وارد شده است با این عبارت:

«مضغ اللبان یشد الاضراس و ینفی البلغم و یذهب بریح الفم» خصال: ص ۶۱۲ ؛ تحف العقول ص ۱۰۱

«جویدن کندر دندانها را تقویت می کند و بلغم را می زداید و بوی بدن دهان را از بین می برد»

در روایت دیگری است:

«لعق العسل مع قراءه القرآن و مضغ اللبان یذیب البلغم» خصال ص ۶۲۳

«خوردن عسل همراه قرائت قرآن و جویدن کندر بلغم را ذوب می کند» خصال ۶۲۳

۸. ریشه ترب: روایت شده است:

«کل الفجل ؛ فان فیه ثلاث خصال: ورقه یطرد الریح و لبه یسهل البول و اصوله تقطع البلغم» کافی ج ۶ ص ۳۷۱

«ترب بخور؛ که دارای سه خاصیت است: برگ آن ریح را طرد می کند و مغز آن ادرار را راه می اندازد ریشه هایش بلغم را قطع می کند»

و در روایت دیگری از امیرالمومنین ع است:

«الفجل اصله یقطع البلغم و یهضم الطعام و ورقه یحدر البول» مکارم الاخلاق ص ۱۸۲؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۲۷

«ریشه ترب بلغم را قطع می کند و غذا را هضم می کند و برگش ادرار را سرازیر می کند»

۹. ماء السماء: از پیامبر ص روایت شده است :

«و الذی بعثنی بالحق نبیا ان الله یدفع عمن یشرب هذا الماء کل داء و کل اذی فی جسده و یطیب الفم و یقطع البلغم» بحار ج ۶۳ ص ۴۷۹

«قسم به کسی که مرا به حق به نبوت مبعوث کرد، خداوند از هر که این آب را بنوشد تمام بیماریها و رنجوریهای بدنش را برطرف می کند، و دهان را خوشبو می کند و بلغم را قطع می کند»

قرائت بعضی از سوره ها و ذکرها بر این آب شرط شده است.

۱۰. شکر طبرزد: از ابی جعفر ع (امام باقر ع) روایت شده است :

«ویحک یا زراره ما اغفل الناس عن فضل السکر الطبرزد و هو ینفع من سبعین داء و هو یاکل البلغم اکلا و یقلعه باصله» طب الائمه ص ۶۷

«زراره به هوش باش ، چقدر مردم از امتیاز شکر طبرزد غافل اند؛ هفتاد بیماری را برطرف می کند و بلغم را می بلعد و آن را ریشه کن می کند»

۱۱. نگاه کردن به زن زیبا: روایت شده است:

«المرأه الجمیله تقطع البلغم و المرأه السوءاء تهیج المره السوداء» کافی: ج ۵ ص ۳۳۶ ح ۱ ؛

«زن زیبا بلغم را قطع می کند و زن بد اخلاق سودا را بر می انگیزد»

سوءاء به معنای زشت است. و در روایت دیگری از امام صادق ع است که یکی از اصحابشان از بلغم شکایت کرد ، امام ع فرمودند:

«اما لک جاریه تضحکک؟» قال قلت لا قال «فاتخذها فان ذلک یقطع البلغم»

«آیا کنیزی نداری که تو را بخنداند؟» پاسخ می دهد خیر امام ع فرمودند : «کنیزی بگیر، که بلغم را قطع می کند» کافی ج ۵ ص ۳۳۶ ؛ معنای این دو روایت این است که تخییر وجود دارد که یا زیبا باشد، یا بخنداند حتی اگر زیبا نباشد.

۱۲. افطار با آب ولرم: روایت از پیامبر است ص که هنگام افطار با حلوا افطار می کردند و اگر نبود با قند و چند خرما و اگر نبود آب ولرم و می فرمود:

«ینقی المعده... و یقطع البلغم» کافی ج ۴ ص ۱۵۳

«معده را پاک می کند .... و بلغم را قطع می کند»

بطور حتم معنای افطار ، افطار پس از روزه است ولی شاید شامل اولین غذایی که انسان در روز می خورد هم بشود.

۱۳. مویز: روایت شده که رسول الله ص فرمودند:

«علیکم بالزبیب فانه یکشف المره و یذهب البلغم و یشد العصب و یذهب بالاعیاء و یحسن الخلق و یطیب الفم و یذهب بالغم» روضه الواعظین ص ۳۱۰

«بر شما باد به مویز، که مره را برطرف می کند و بلغم را می زداید و عصب را تقویت و ناتوانی را برطرف می کند، و اخلاق را خوش و دهان را خوشبو می کند و غم را می زداید.»

۱۴. روغن زیتون: روایت شده از پیامبر ص که فرمودند:

«علیکم بالزیت فانه یکشف المره و یذهب البلغم و یشد العصب و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم» مکارم الاخلاق ص ۱۹۰؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۶۵ ح ۲۰۱۹۳ ؛ بحار ح ۶۳ ص ۱۷۹ ح ۳

«بر شما باد به روغن زیتون که مره را برطرف می کند و بلغم را می زداید و عصب را تقویت می کند و اخلاق را نیکو می کند و نفس را خوش می کند و غم را می زداید.»

در روایت دیگری است:

«نعم الطعام الزیت، یطیب النکهه و یذهب البلغم و یصفی اللون و یشد العصب و یذهب بالوصب و یطفئ الغضب». مکارم الاخلاق ص ۱۹۰ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۶۵ ح ۲۰۱۹۳

«روغن زیتون چه غذای خوبی است: بوی بد دهان را به بوی خوش تبدیل می کند و بلغم را از بین می برد و رنگ پوست را روشن می کند و عصب را تقویت می کند و بیماری را از بین می برد و غضب را خاموش می کند»

درک این که مویز و روغن زیتون در تمام صفات باهم تطابق داشته باشند برای من دشوار است ، و بعید نیست که کلمه زیت (روغن زیتون) تصحیف شده باشد چرا که در نوشتن شبیه زبیب (مویز) است و این خواص بیشتر به مویز می خورد اگر چه روغن زیتون هم خواص زیادی دارد؛ برای این مطلب مویداتی هم هست مانند زیاد بودن روایت مویز و این که روایت داریم انگور غم را از بین می برد.

۱۵. اطریفل زرد: در رساله ذهبیه است که :

«و من اراد ان یذهب عنه البلغم فلیتناول بکره کل یوم من الاطریفل الاصفر مثقالا واحدا» الرساله الذهبیه ص ۴۲ ؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۳۶ ح ۲۰۴۷۴

«هر که می خواهد بلغم او برطرف شود باید هر روز صبح یک مثقال اطریفل زرد بخورد»

۱۶. زنیان و آویشن و سیاهدانه: روایت شده که پیامبر ص این ترکیب سه گانه را همراه نمک دریا قرار می دادند و غذا را با آن شروع می کردند و می فرمودند:

«ما ابالی اذا تغاذیته ما اکلت من شیء»

«اگر آن را بخورم نگرانی ندارم که قبلش چه غذایی خورده ام»

و می فرمودند:

«هو یقوی المعده و یقطع البلغم» مکارم الاخلاق ص ۱۸۷؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۳۳ ح ۲۰۴۶۸

«معده را تقویت می کند و بلغم را قطع می کند»

در روایت دیگری است:

«السعتر و الملح ... یطردان الریاح من الفواد و یفتحان السدد و یحرقان البلغم» مکارم الاخلاق ص ۱۹۰

«آویشن و نمک .... التهاب ها را از قلب طرد می کند و انسداد ها را می گشاید و بلغم را می سوزاند»

۱۷. داروی مرکب: روایت شده که امام صادق ع داروی بلغم راتوصیف فرمودند:

«خذ جزءا من علک رومی و جزءا من کندر و جزءا من سعتر و جزءا من نانخواه و جزءا من شونیز اجزاءا سواء یدق کل واحد علی حده دقا ناعما ثم تنخل و تعجن، و تجمع و تسحق حتی تختلط ثم تجمعه بالعسل و تاخذ منه فی کل یوم و لیله بندقه عند المنام ، نافع ان شاء الله تعالی» طب الائمه ۱۹، بحار ج ۵۹ ص ۲۰۴ ح ۵

«یک واحد مصطکی، یک واحد کندر، یک واحد آویشن، یک واحد زنیان، یک واحد سیاهدانه را جداگانه نرم آسیاب کن و الک کن و با هم ترکیب کن و له کن تا با هم مخلوط شوند و آن ها را با عسل مخلوط کن و هر روز و هر شب هنگام خواب یک فندق از آن بخور»

۱۸. داروی مرکب دیگر: روایت شده است:

«تاخذ اهلیلج اصفر وزن مثقال و مثقالین خردل و مثقال عاقرقرحا فتسحقه سحقا ناعما و تستاک به علی الریق فانه ینفی البلغم و یطیب النکهه و یشد الاضراس ان شاء الله» طب الائمه ۱۹

«یک مثقال هلیه زرد و دو مثقال خردل و یک مثقال عاقرقرحا را نرم آسیاب کن و ناشتا با آن مسواک بزن که بلغم را برطرف می کند و بوی بد دهان را به بوی خوش تبدیل می کند، و دندانها را محکم می کند ان شاء الله»

۱۹. روایت جامع: روایت شده است:

«کانون الآخر واحد و ثلاثون یوما، و یقوی فیه غلبه البلغم و ینبغی ان یتجرع فیه الماء الحار علی الریق و یحمد فیه الجماع و ینفع فیه الاحشاء اکل البقول الحاره کالکرفس و الجرجیر و الکراث و ینفع فیه دخول الحمام اول النهار و التمریخ بدهن الخیری و ماناسبه و یحذر فیه الحلواء و اکل السمک الطری و اللبن» بحار ۵۹ ، ۳۱۴

«کانون آخر سی و یک روز است و غلبه بلغم در آن تقویت می شود و خوب است که ناشتا آب گرم خورده شود، و مباشرت مناسب است و خوردن سبزیهای گرم مثل کرفس و شاهی و تره برای احشاء خوب است و حمام اول روز مفید است و روغن مالی با روغن خیری و روغن های سازگار با آن مفید است و از حلوا و خوردن ماهی تازه و شیر پرهیز شود».

۲۰. روایت جامع دیگر:

«و من اراد این یذهب البلغم من بدنه و ینقصه فلیأکل کل یوم بکره شیئا من الجوارش الحریف و یکثر دخول الحمام و مضاجعه النساء و الجلوس فی الشمس و یجتنب کل بارد من الاغذیه ، فانه یذهب البلغم و یحرقه» بحار ج ۵۹ ؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۵۹ ح ۲۰۵۳۴

«و هر کس می خواهد بلغم را از بدنش زائل کند و آن را کاهش دهد باید هر روز صبح مقداری جوارش تند بخورد و زیاد حمام برود و مباشرت کند و در خورشید بنشیند و از غذاهای سرد پرهیز کند ؛ که اینها بلغم را از بین می برد و آن را می سوزاند»

یادآور می شوم که در اینجا بحث درمان را مورد فحص و تدقیق قرار نمی دهم زیرا این جا محل بحث درمان نیست و صرفا می خواهم در ضمن این موارد حقیقت بلغم را تعریف کنم و چاره ای جز این نیست که به بررسی موارد کاهش بلغم در اثر استفاده این موارد و آثار آن پرداخته شود.

خون

گفته شد که یکی از طبایعی که پایه های بدن و مقوم های آن هستند خون است، که بنده فرمانبرداری است ، دائما جاری و در خدمت بدن است ؛ خون به منزله آبی است که در مجاری خود در جریان است تا کشت را آبیاری کند و موجب رشد آن و ادامه حیات آن شود، و این ویژگی را دارد که مانند سیل سرکش است و چیزی جلودارش نیست و می تواند به تمامی اجزای بدن نفوذ کند و انواع تحولات و تغییرات و کنش و واکنشها و جنگها در آن اتفاق می افتد و ترشحات همه طبایع در آن می ریزد و از طریق آن در بدن منتقل می شود؛ به همین ترتیب غذا و هوا و آب و دارو و موارد بی شمار دیگر از طریق آن منتقل می شوند.

از این تعبیر که خون بنده است می شود فهمید که کار اصلی خون خدمت و حمل و نقل است و هیچ ابتکار و تولیدی ندارد.

تولید خون و منشأ و اصل آن

در روایات ما گفته شده که اصل و اساس خون غذا است؛ معده پس از این که غذا را آسیاب کرد عصاره و صاف شده اش را از طریق عروقی بسیار ظریف که مانند صافی اند به کبد می فرستد تا بخشی از غذا که کن است به کبد آسیب و جراحت وارد کند به آن نرود چرا که کبد ظریف است و تحمل اجزای سخت را ندارد.

سپس کبد عصاره صاف شده غذا را که به آن فرستاده شده می پذیرد و این عصاره پس از یک سری عملیات پیچیده که تصور آن دشوار است به خون تبدیل می شود و سپس خون از طریق مجاری مربوطه که برای جریان خون و انتقال و نفوذ آن به سراسر بدن هستند به کل بدن می رسد. به گمان من منظور از خون ، بخشی از خون است و فکر می کنم همان خون سفید است.

فضولات و زوائد اعم از این که فضولات خود خون باشد یا طبایعی که حمل می کند یا برون ریز غدد و ترشحات بدن ؛ همگی به خروجیها و مخزنهای مربوط به خود می روند، بخشی که از جنس صفرا است به کیسه صفرا می رود و بخشی که از جنس سودا است به طحال می رود و بخشی که از رطوبت است به مثانه می رود.

وظایف مهم این بنده به همینجا ختم نمی شود بلکه شامل نقل همه ملزومات حیات از قبیل هوا و آب و غذا از نقطه ای که به وجود می آیند به تمامی بخشهای بدن می شود و گویا بنده زنگی است که توجهی به آن چه مامور به حمل آن است ندارد.

خون یکی از طبایعی است که پایه های جسد و مقومهای آن هستند و روایات بسیاری بر آن دلالت دارند از جمله این حدیث قدسی:

«ثم خلقت فی الجسد بعد هذا الخلق الاول اربعه انواع و هن ملاک الجسد و قوامه باذنی لا یقوم الجسد الا بهن و لا تقوم منهن واحده الا بالاخری منها المره السوداء و المره الصفراء و الدم و البلغم» بحار ج ۵۸ ص ۲۸۶

«سپس بعد از این خلقت اولیه چهار نوع در بدن خلق کردم که به اذن من پایه و قوام بدن اند و بدن جز به آنها قائم نیست و هیچکدام جز به دیگری قائم نیست ؛ که اینها سودا و صفرا و خون و بلغم اند.»

تعبیر عبد در روایات متعددی وارد شده است که یکی از آنها در روایتی است که امام موسی بن جعفر ع بر هارون الرشید وارد شدند و هارون الرشید به ایشان عرض کردند :

یا بن رسول الله اخبرنی عن الطبائع الاربع؛ فقال موسی ع: «اما الریح فانه ملک یداری و اما الدم فانه عبد عارم و ربما قبل العبد مولاه و اما البلغم فانه خصم جدل ان سددته من جانب انفتح من آخر و اما المره فانها الارض اذا اهتزت رجفت بما فوقها» فقال له هارون : یابن رسول الله تنفق الناس من کنوز الله و رسوله» عیون اخبار الرضا ج۲ ص ۷۸ ح ۸

ای فرزند رسول خدا طبایع چهارگانه را برای من توضیح بده: امام کاظم ع فرمودند: «ریح، پادشاهی است که با آن مدارا می شود، خون، بنده سرکش است و چه بسا بنده که مولایش را بکشد، و بلغم، طرف درگیری است که اگر از سویی آن را ببندی از سوی دیگر باز می شود، و مره، زمین است که اگر لرزید ، هر چه روی آن است را به لرزه در می آورد» هارون گفت: ای فرزند رسول خدا، از گنج های خدا و رسولش بر مردم انفاق می کنی.

در نسخه ای دیگر بجای «عارم» «غارم» آمده است؛ عارم کسی است که چیزی جلودارش نیست و سیل عرم استعمال شده است؛ معنای دورتری هم استعمال شده است : این که همراه آن همه چیز حمل می شود چه مواد ضروری برای بدن چه مواد مضر، و به این معنا عارم است.

به معنای دقیقتر خون بدون توجه به آنچه حمل می کند -و خوبی و بدی آن- در جریان است؛ مفید یا مضر بودن آن چه حمل می کند و ماهیت آن، تاثیری بر حرکت خون ندارد ؛ و گاهی اوقات اعضای دیگری نظیر کبد و طحال تعیین می کنند که عواقب [حمل یک ماده توسط خون] چیست.

در روایت دیگری است :

«و منهن الدم و هو عبد زنجی و ربما قتل العبد سیده» عیون اخبار الرضا ع ج ۱ ص ۸۵ ح ۱۱ ؛

«و یکی از آنها [طبایع] خون است که بنده زنگی است و چه بسا بنده که مولایش را هلاک کند»

دلیل این که تعبیر به زنگی شده قدرت و زیاد کار کردن آن و کم تدبیری و نیاز به تدبیر دیگری است؛ زنگ طایفه ای از سیاهپوستان اند که زیر خط استوا و در جنوب آن ساکن اند و پس از آنها دیگر منطقه مسکونی نیست. این واژه کنایه از تحمل بارهای سنگین و حمل و نقل آنها است که نمی داند برای چه حمل می شود و برای چه منتقل می شود؛ استنکاف زنگی ها از شهرنشینی چنین معنایی را می رساند.

دلیل این که خون از غذا تولیدمی شود این روایت است:

«طبائع الجسم علی اربعه فمنها الهواء الذی لا تحیا النفس الا به و بنسیمه و یخرج ما فی الجسم من داء و عفونه و الارض التی قد تولد الیبس و الحراره و الطعام و منه یتولد الدم ؛ الا تری انه یصیر الی المعده فتغذیه حتی یلین ثم یصفو فتأخذ الطبیعه صفوه دما ثم ینحدر الثفل و الماء و هو یولد البلغم» کافی ج ۸ ص ۲۳۰ ح ۲۹۶

«طبیعتهای بدن چهار تا هستند یکی هوایی است که نفس بدون آن و نسیمش نمی تواند زنده بماند ، و بیماری و عفونت بدن را خارج می کند؛ و زمینی که خشکی و حرارت و غذا را تولید می کند و خون

از آن به وجود می آید، آیا نمی بینی به سوی معده رهسپار می شود پس آن را تغذیه می کند تا نرم شود سپس صاف می شود[۲۱۱] و طبیعت، صاف شده اش را به عنوان خون دریافت می کند سپس تفاله و آب سرازیر می شود و بلغم را تولید می کند»

از عبارت «تغذیه» به دست می آید که معده در غذا چیزی می ریزد که غذا آن را جذب می کند و مانند غذای آن می شود و در نتیجه نرم می شود.

دلیل بر این که اکثر تغییر و تحولات در کبد اتفاق می افتد (پس از این که غذا از طریق رگهای نازکی که حکم صافی را دارند از معده به کبد رسید) چیزی است که در روایت مفضل وارد شده است:

«ان الطعام یصیر الی المعده فتطحنه و تبعث بصفوه الی الکبد منه فی عروق دقاق قد جعلت کالمصفاه للغذاء لکیلا یصل الی الکبد منه شیئا فینکأها و ذلک ان الکبد رقیقه لا تحتمل العنف. ثم ان الکبد تقبله فیستحیل بلطف التدبیر دما و ینفذ الی البدن کله فی مجار مهیئه لذلک بمنزله المجاری التی للماء حتی یطرد فی الارض کلها و ینفذ ما یخرج منه من الخبث و الفضول الی مفایض قد اعدت لذلک فما کان من جنس المره الصفراء جری الی المراره و ما کان من جنس السوداء جری الی الطحال و ما کان من البله و الرطوبه جری الی المثانه»

توحید مفضل ص ۱۹ تا ۲۰

---

[۲۱۱] [احتمالا منظور این است که غذا به معده می رود و معده شیره خود را روی آن می ریزد (از این مرحله تعبیر به تغذیه غذا توسط معده شده یعنی شیره معده حکم غذایی را دارد که معده به خود غذا می دهد) تا مرحله ای از هضم انجام شود و سپس صاف شده اش راهی کبد می شود تا وارد خون شود و اضافه اش مسیر را ادامه می دهد تا نهایتا به عنوان فضولات و آب دفع شود]

« غذا به معده می رود و معده آن را آسیاب می کند و عصاره اش را از طریقی عروق ظریفی که به عنوان صافی قرار داده شده اند به کبد می فرستد تا چیزی از غذا که موجب تخریب کبد شود به آن نرسد زیرا کبد لطیف است و تحمل درشتی را ندارد؛ سپس کبد آن را دریافت می کند و بنحو هوشمندانه ای آن را بخون تبدیل می کند و از طریق مجاری مخصوص که حکم مجاری آب را دارند در کل بدن پخش می شود و زائدات آن از طریق خروجی هایی که برای آن تعبیه شده خارج می شوند، و بخشی که از جنس مره صفرا است به کیسه صفرا جریان می یابد و آن چه که از جنس سودا است به طحال می رود و آن چه که از رطوبت است به مثانه می رود.»

از خلال این روایت مطالب بسیار زیادی قابل استفاده است؛ از این عبارت «ثم ان الکبد تقبله فیستحیل» معلوم می شود که نفوذ عصاره غذا به کبد طول می کشد و پس از این که کبد آن را پذیرفت زمان بیشتری را در آن جا می ماند تا تبدیل به خون شود و استحاله را مقید به خونی نکرد که در کبد باشد برخلاف پذیرش که در کبد اتفاق می افتد؛ از این عبارت «بلطف التدبیر» استفاده می شود که عوامل بسیار زیاد و پیچیده ای که محدود به کبد نمی شود دخالت دارند –وگرنه می فرمودند: احال الکبد دما- البته به دست می آید که بیشتر تحولات در کبد اتفاق می افتد.

این روایت نقش بسیار مهمی را به کبد می دهد؛ چرا که آن را واسطه هضم غذا در معده و تبدیل به خون شدن آن قرار می دهد –خونی که به تمامی اجزای بدن می رسد؛ وظیفه ای شیمیایی نه فیزیکی ، و کبد را به عنوان یکی از بزرگترین آزمایشگاهها و کارخانجات عالم معرفی می کند زیرا کلمه «لطف» به معنای پوشیدگی و دقت و پیچیدگی هم هست.

خون انواعی دارد

از بعضی از روایات به دست می آید که خون انواعی دارد و خون بعضی با خون بعضی دیگر تفاوت دارد و گاهی هم مشابه است.

دلیل بر این مطلب روایتی است که در پاسخ سوال ابن صوریا از رسول الله ص بیان شده است: ای محمد ص به من بگو که فرزند از مرد است یا از زن؟ پیامبر ص فرمودند:

«اما العظام و العصب و العروق فمن الرجل و اما اللحم و الدم والشعر فمن المرأه»

«استخوانها و عصب و رگها از مرد است و گوشت و خون و مو از زن است» ؛ گفت درست گفتی ای محمد ص بحار ج ۹ ص ۲۸۷

از اینجا معلوم می شود که خون هم مانند استخوان و مو و گوشت دارای انواعی است، و خون فرزند از نوع خون مادر یا از انواع آن است. و از این جا معلوم می شود که اگر بیماری ارثی باشد ، فرزند بیماری های خون مادرش را به ارث می برد نه پدرش را، زیرا خون از مادر است نه از پدر.

مگر این که گفته شود: این که خون از زن است دلیل بر اختلاف انواع خون نیست البته اشعار به آن دارد زیرا منشأ خون رگ مادر است که در نطفه وجود دارد و خون فرزند و خون مادر در دوران جنینی یکی است.

وجه اشعار: اگر خون ها یکی بودند دلیلی برای این تفصیل نبود؛ فایده بیان این که خون فرزند از مادرش است، چیست؟ تنها دلیلش این است که انواع آن متفاوت است.

بلکه خون یک فرد خاص، حالات مختلفی دارد –چنانکه خواهد آمد- گاهی تازه است گاهی غلیظ است و گاهی گرم است و گاهی سرد است و ...

انتقال مواد توسط خون

خون اگر چه بنده سرکش است و هر آن چه برای بدن خوب یا بد است را منتقل می کند ولی انتقال مواد ضوابطی دارد که بر نقل و انتقالات حاکم است.

خون ترشحات [غدد و ارگانهای مختلف] و طبایع و هوا و غذا و ادویه را منتقل می کند، ولی هر کدام تحت قوانین و در مسیر مشخصی منتقل می شوند، و به همین دلیل می بینیم که صفرا و

سودا در بدن پخش نمی شود و به سرعت به خروجی های مربوطه می رود، اما خون در این جابجایی هیچ تدبیری ندارد.

روایت شده است:

«و ینفذ ما یخرج منه من الخبث و الفضول الی مفایض اعدت لذلک فما کان منه من جنس المره الصفراء جری الی المراره و ما کان من جنس السوداء جری الی الطحال و ما کان من البله و الرطوبه جری الی المثانه و تامل فی حکمه التدبیر فی ترکیب البدن و وضع هذه الاعضا منه فی مواضعها و اعداد هذه الاوعیه فیه لتحمل الفضول لئلا تنتشر فی البدن فتسقمه و تنهکه» توحید مفضل ص ۱۹و۲۰؛ بحار ج ۳ ص ۶۷ تا ۶۸ و ج ۵۸ ص ۳۲۱؛ شرح اصول کافی ج ۱ ص ۱۰۳

« فضولات و زائدات آن به برونریزهایی که به همین منظور تعبیه شده می روند؛ و بخشی که از جنس صفرا است به کیسه صفرا می رود و بخشی که از جنس سودا است به طحال می رود و بخشی که از رطوبت است به مثانه می رود ؛ و تفکر کن در تدبیر حکیمانه ترکیب بدن و این که هر عضوی در جای خودش قرار داده شده و هر یک از این ظرفها برای نگهداری فضولات و زائدات تعبیه شده تا در بدن پخش نشود و موجب بیماری و نحیف شدن بدن نشود.»

و به همین ترتیب داروها: داروی سر به سمت سر بالا می رود و داروی پا به سمت آن پایین می آید و داروی پا به سمت سر بالا نمی رود و داروی سر بطور کامل پایین نمی آید با این که پایین آمدن راحتتر از بالا رفتن است.

روایت شده است:

«ام کیف عرفت حواسه ان الذی یسقی لوجع الرأس لا ینحدر الی الرجلین و الانحدار اهون علیه من الصعود؟ والذی یسقی لوجع القدمین لایصعد الی الرأس و هو الی الرأس عند السلوک اقرب منه؟ و کذلک کل دواء یسقی صاحبه لکل عضو لا یأخذ الا طریقه فی العروق التی تسقی له، و کل ذلک یصیر الی المعده و منها یتفرق؟ ام کیف لا یسفل منه ما صعد و لا یصعد منه ما انحدر؟ ام کیف عرفت الحواس هذا حتی علم ان الذی ینبغی للاذن لا ینفع العین و ما تنتفع به العین لا یغنی من وجع الأذن و کذلک جمیع الاعضاء یصیر کل داء منها الی ذلک الدواء الذی ینبغی له بعینه؟ فکیف ادرکت العقول و الحکمه و الحواس هذا و هو غائب فی الجوف و العروق فی اللحم و فوقه الجلد لا یدرک بسمع و لا ببصر و لا بشم و لا بلمس و لا بذوق؟

قال : لقد جئت بما اعرفه الا اننا نقول: ان الحکیم الذی وضع هذه الادویه و اخلاطها کان اذا سقی ا حدا شیئا من هذه الادویه فمات شق بطنه و تتبع عروقه و نظر مجاری تلک الادویه و اتی المواضع التی تلک الادویه فیها. قلت: فاخبرنی الست تعلم ان الدواء کله اذا وقع فی العروق اختلط بالدم، فصار شیئا واحدا؟

قال: بلی

قلت: اما تعلم ان الانسان اذا خرجت نفسه برد دمه و جمد؟

قال بلی

قلت: فکیف عرف ذلک الحکیم دواءه الذی سقاه للمریض بعد ما صار غلیظا عبیطا لیس بامشاج یستدل علیه بلون فیه غیر لون الدم؟» بحار ج ۳ ص ۱۸۴

«یا چگونه حواسش دانست که آن چه برای سردرد نوشیده شده، به پاها سرازیر نمی شود –در حالی که سرازیر شدن راحت تر از صعود است؟ یا آن چه برای پادرد نوشیده شده به سمت سر صعود نمی کند –در حالی که مسیرش به سمت سر نزدیکتر است؟ و به همین ترتیب هر دارویی که صاحبش برای هر عضوی می نوشد در عروق مسیری جز آن چه که برای آن نوشیده شده طی نمی کند –در حالی که همه اینها به معده می رود و از آن جا پخش می شود؟ یا چگونه آن چه که صعود کرده پایین نمی آید و آن چه که سرازیر شده بالا نمی رود؟ یا حواس چگونه این را می داند تا بفهمد آن چه که برای گوش خوب است به درد چشم نمی خورد و آن چه که برای چشم خوب است برای درد گوش مفید نیست ، و به همین ترتیب بیماری هر عضوی با داروی مناسب آن همساز می شود؟ چگونه عقول و حکمت و حواس این را درک می کنند در حالی که در درون پنهان است، و عروق داخل گوشت است و روی آن پوست است و نه با گوش و نه چشم و نه شامه و نه لامسه و نه ذائقه درک نمی شود؟

گفت: چیزی را پیش کشیدی که می دانم؛ ما می گوییم: «طبیبی که این داروها و ترکیبات آنها را تهیه کرده، هنگامی که یکی از اینها را به بیماری می دهد و بیمار فوت می کند ، شکم بیمار را باز می کند و مسیر عروق را دنبال می کند و مسیر آن داروها را می نگرد تا به مواضعی که داروها در آن جا هستند می رسد؛

گفتم: به من بگو! آیا نمی دانی وقتی دارویی وارد عروق شد بطور کامل با خون مخلوط می شود و یکی می شوند؟

گفت: بله

گفتم: آیا نمی دانی وقتی انسان، نفسش خارج می شود، [بدنش] سرد و جامد می شود؟

گفت: بله

گفتم: پس این طبیب چگونه دارویی را که به بیمار داده است –و مانند خونِ غلیظ و تازه شده- و اجزای منفکی نیستند می تواند بشناسد، در حالی که با تفاوت رنگش از رنگ خون قابل شناسایی نیست؟

طبیعت دم

روشن است که طبع دم گرم است و حرارت بدن از آن است، و با هیجان آن حرارت زیاد می شود و آثار آن آشکار می شود؛ زیرا اصل حرارت از نفس است و مسکن نفس دم است.

از وهب بن منبه نقل شده است که گفت: در تورات دیدم: «من آدم را خلق کردم و بدنش را از چهار چیز ترکیب کردم و سپس این ترکیب را در فرزندانش به ارث گذاشتم که در بدنهایشان رشد کند و آنها با این طبایع تا روز قیامت به رشد ادامه می دهند؛ و هنگامی که او را خلق کردم بدنش را از تر و خشک و گرم و سرد مرکب کردم به این شکل که او را از آب و گل خلق کردم و سپس در آن نفس و روح قرار دادم؛ در نتیجه خشکی هر بدنی از ناحیه خاک است و رطوبت آن از ناحیه آب و گرمی آن از ناحیه نفس و سردی آن از ناحیه روح؛ پس از این خلق اولیه چهار نوع آفریدم که پایه های بدن و مقوم های بدن به اذن من هستند و بدن جز به آنها قائم نیست و هیچکدام جز به دیگری قائم نیست؛ این ها عبارتند از: سودا و صفرا و دم و بلغم؛ سپس بعضی از اینها در بعضی دیگر اسکان داده شد؛ مسکن یبوست در سودا قرار داده شد، و مسکن رطوبت در صفرا قرار داده شد و مسکن حرارت در دم قرار داده شد و مسکن برودت در بلغم قرار داده شد. علل الشرایع ج ۱ ص ۱۱۰ ح ۹

این روایت قدسی که از تورات نقل شده است اگر چه متضمن بسیاری از معانی مطابق با روایات اسلامی است ولی اعتماد بر آن مشکل است.

قطع نظر از این نکته و امثال این، این روایت دلالت دارد بر این که اساس حرارت از نفس است و مسکن آن خون است و منظور از نفس، نفس انسانی است، و احتمال زیادی وجود دارد که نَفَس اراده شده باشد، یعنی علت آن سوخت و سوز حاصل از نفس و اکسیژنی است که از طریق تنفس وارد می شود و نفس، اساس آن است و خون آن را جذب می کند و به تمامی اجزای بدن می رساند و به همین دلیل دمای بخشهایی از بدن که از مرکز خون دور است کاهش می یابد.

در روایت دیگری از وهب چیزی نزدیک به این معنا وارد شده است ولی این عبارت در آن است –

«یبوست آن از خاک است و رطوبت آن از آب است تا اینکه می گوید-یبوست و حرارت آن از ناحیه نفس است و مسکن آن دم است و رطوبت و برودت آن از ناحیه روح است و مسکن آن در بلغم است» الدر المنثور ج ۵ ص ۷ بحار ج ۵۸ ص ۳۳۰ ح ۳۱۸۸۸

تصور یبوست دم دشوار است و مخالف دلیلی است که می گوید مسکن یبوست سودا است و نیز دلیلی که ارائه خواهد شد مبنی بر رطوبت دم.

و موید حرارت دم روایتی است که می گوید هنگامی که پیامبر ص حجامت می فرمودند دچار هیجان و تبیغ می شدند و با آب سرد غسل می کردند تا حرارت دم آرام شود. طب الائمه ص ۵۸

شاید خلاف این از آن چه در رساله ذهبیه آمده برداشت شود:

«لان الله تعالی بنی الاجسام علی اربع طبائع و هی المرتان و الدم و البلغم و بالجمله حاران و باردان قد خولف بینهما فجعل الحارین لینا و یابسا و کذلک الباردین رطبا و یابسا» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۶

«زیرا خدای تعالی بدنها را بر چهار طبیعت قرار داد که عبارتند از دو مره ، و دم و بلغم؛ و مجموعا دو گرم و دو سرد اند که میان آنها تضاد است؛ دو گرم، نرم و خشک اند و همینطور دو سرد، تر و خشک اند.»

ظاهر عبارت این است که به اعتبار ترتیب ذکری دو مورد گرم، دو مره هستند و دو مورد سرد دم و بلغم اند و بر این اساس دم سرد و تر است و بلغم سرد و خشک و صفرا گرم و نرم و سودا گرم و خشک است. این خلاف برداشت معروف از روایات گذشته است که می گوید دم گرم است.

مگر این که ترتیب ذکری انکار شود و منظور از دو مورد گرم از چهار مورد، و دو مورد سرد از چهار مورد باشد، و دم گرم و مرطوب باشد همچنانکه معروف است.

و لذا [علامه مجلسی] در بحار در تبیین روایت فرمود: دو مره صفرا و سودا «و قد خولف بینهما» یعنی بین هر کدام از دو مورد گرم و دو مورد سرد تضاد ایجاد کرد به این شکل که یکی از دو مورد گرم را نرم یعنی مرطوب قرار داد که همان دم است و دیگری را خشک قرار داد که همان صفرا است و یکی از دو مورد سرد را مرطوب قرار داد که همان بلغم است و دیگری را خشک که همان سودا است. بحار ج ۵۹ ص ۳۳۸

روایتی از امیر المومنین ع در مورد خلقت حضرت آدم ع بر حرارت دم تاکید می کند:

«ثم خلط المائین فصلصلهما ثم القاهما قدام عرشه و هما سلاله من طین ثم امر الملائکه الاربعه: الشمال و الدبور و الصبا و الجنوب ان جولوا علی هذه السلاله و ابرؤوها و انسموها ثم جزؤوها و فصلوها و اجروا الیها الطبائع الاربع: الریح و المره و الدم و البلغم قال: فجالت الملائکه علیها و هی الشمال و الصبا و الجنوب و الدبور فاجروا فیها الطبائع الاربع الی ان قال و الدم فی الطبائع الاربع فی البدن من ناحیه الجنوب» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۶ ح ۱ (و لیس فی سنده من یتوقف فی شأنه سوی عمرو بن ابی المقدام فانه لم یوثق صریحا

الا انه ورد فیه مدح و لعل مثله یکفی فی المقام بحار ج ۵۸ ص ۳۰۰

«سپس دو آب را آمیخت و بعد آن دو را خشک کرد و پس از آن مقابل عرشش انداخت در حالی که گزیده ای از خاک بودند سپس به ملائکه چهارگانه –شمال، دبور، صبا و جنوب- امر کرد که بر این گزیده جولان دهید و آن را بسازید و بر آن تاثیر بگذارید و سپس تجزیه کنید و برای آن مفاصلی قرار دهید و طبیعتهای چهارگانه – ریح و مره و دم و بلغم- را به سوی آن جاری کنید: پس ملائکه – شمال و صبا و جنوب و دبور- بر آن جولان دادند و طبایع چهارگانه را در آن جریان دادند .... و خون در طبایع چهارگانه بدن از ناحیه جنوب است»

و در روایت دیگری است :

«لما خلق الله طینه آدم امر الریاح الاربع فجرت علیها فاخذت من کل ریح طبیعتها» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۴

«هنگامی که خداوند گل آدم را آفرید به بادهای چهارگانه امر کرد و بر آن جاری شدند و آن گل از هر بادی طبیعتش را برگرفت.»

و طبیعت جنوب حرارت است که برفها را آب می کند و نهرها را جاری می کند تا درختان را آبیاری کنند؛ خون نیز چنین است.

خون در اجزای بدن و عمر

در این جا به اعتبار طبائع چهارگانه تقسیماتی برای بدن وجود دارد و به اعتبار اینکه انسان تحت سلطه کدام طبیعت است تقسیماتی برای عمر وجود دارد.

تقسیمات بدن:

روایت شده است:

«ان الرأس و الأذنین و العینین و الفم و الانف من الدم و ان الصدر من البلغم و الریح و ا لشراسیف من المره الصفراء و ان اسفل البطن من المره السوداء» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۶

«سر و گوشها و چشمها و دهان و بینی از خون اند و سینه از بلغم و ریح است و شراسیف [اطراف دنده ها] از صفرا هستند و پایین شکم از سودا است».

این موارد را از خون دانستن می تواند به معنای این باشد که به وجود آمدن این اعضا از خون است و ما پیشتر این معنا را ترجیح دادیم که خون در این اعضا تمرکز دارد و کن است منظور این باشد که قدرت و عملکرد این اعضا از خون است و با تحریک سودا و صفرا نیست.

تقسیمات عمر:

روایت شده است:

«ان احوال الانسان التی بناه الله تعالی علیها و جعله متصرفا بها فانها اربعه احوال: الحاله الاولی لخمس عشره سنه و فیها شبابه و حسنه و بهاوه و سلطان الدم فی جسمه ثم الحاله الثانیه من خمسه عشر سنه الی خمس و ثلاثین سنه و فیها سلطان المره الصفرا» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۷

«حالات انسان که خداوند انسان را بر آن حالات ساخته است و انسان به وسیله آنها صاحب قدرت تصرف شده است چهار حالت است: حالت اول پانزده سال است که جوانی و زیبایی و ظرافت در

آن دوره است و خون در بدنش سلطه دارد؛ سپس حالت دوم است که از بیست و پنج تا سی و پنج سال طول می کشد و صفرا در آن سلطه دارد»

سلطه دم در این سنین به معنای زیاد تولید شدن خون و رشد و نمو بدن است که نیازمند انتقال مواد غذایی برای تقسیم سلولها است؛ ویژگی خاص این دوران رشد و نمو است که وظیفه خون است؛ وظیفه صفرا تولید قدرت و چابکی است، و وظیفه سودا حکمت و درایت است، و وظیفه بلغم شکستن تندی دم است.

ماههای سال:

روایت شده است:

«اما فصل الربیع ؛ فانه روح الازمان و اوله آذار ، و عدد ایامه واحد و ثلاثون یوما ، و فیه یطیب اللیل و النهار و تلین الارض و یذهب سلطان البلغم و یهیج الدم ... حزیران ثلاثون یوما یذهب فیه سلطان البلغم و الدم» رساله ذهبیه ص ۱۳ ؛ بحار ج ۵۹ ص ۳۱۲؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۵۵ ح ۲۰۵۳۴

«فصل بهار روح زمانها است و ابتدای آن آذار است که سی و یک روز است و شب و روز در آن خوش می شود و زمین نرم می شود و سلطان بلغم می رود و دم به هیجان می آید ... حزیران سی روز است و سلطه بلغم و دم در آن از بین می رود»

فصل هیجان دم و تحرک آن از ماه آذار تا حزیران است که پنج ماه می شود و فصل زیادی میوه ها و محصولات کشاورزی و تنوع خوراکیها است؛ که منتهی به زیاد شدن خون و هیجان آن می شود.

در روزها:

یکم؛ گفته شده : سه شنبه روز خون است ؛ بحث بر سر معنای این مطلب و نتایج آن است؛ روایتی در مورد روز سه شنبه از فردی نقل شده است: عرض کردم: گمان می کنند این روز، روز خون است، فرمودند:

«صدقوا فاحری ان لا یهیجوه فی یومه اما علموا ان فی یوم الثلاثاء ساعه من وافقها لم یرق دمه حتی یموت او ما شاء الله» کافی ج ۸ ص ۱۹۲

«درست گفتند و سزاوار است در روز خودش آن را به هیجان نیاورند ؛ آیا نمی دانند که در روز سه شنبه ساعتی است که اگر اتفاق بیفتد خونش بند نمی آید تا فوت کند ، مگر این که خدا چیز دیگری بخواهد»

و بند نیامدن خون شاید به فقدان سلولهای خونی که مانع خروج خون می شوند باز گردد به این دلیل که در موضع حجامت تجمع می کنند یا در بدن تولید نمی شوند یا قدرت چسبندگی را از دست می دهند یا دلیل دیگری نظیر عفونت زخم و عدم بهبودی آن وجود دارد.

دوم: روز پنجشنبه؛ از امام صادق ع پرسیده شد: ای فرزند رسول خدا آیا روز پنجشنبه حجامت می فرمایید؟ فرمودند:

«نعم، من کان منکم محتجما فلیحتجم فی یوم الخمیس فان عشیه کل جمعه یبتدر الدم فرقا من القیامه و لا یرجع الی وکره الی غداه الخمیس» خصال ۳۸۹ ؛ بحار ج ۵۶ ص ۴۷ ح ۴؛

«آری ، هر کس از شما که حجامت می کند روز پنجشنبه حجامت کند که شب هر جمعه خون از ترس روز قیامت به سرعت حرکت می کند و تا صبح روز پنجشنبه به لانه اش باز نمی گردد»

سوم: روزهای نقصان و زیادی هلال ماه: روایت شده است:

«فاذا اردت الحجامه فلیکن فی اثنتی عشره لیله من الهلال الی خمس عشره فانه اصح لبدنک فاذا انقضی الشهر فلا تحتجم الا ان تکون مضطرا الی ذلک و هو لان الدم ینقص فی نقصان الهلال و یزید فی زیادته» رساله ذهبیه ص ۴۵ ؛ مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۸۷ ح ۱۴۸۵۰

«اگر خواستی حجامت کنی باید در فاصله شب دوازدهم تا شب پانزدهم باشد که برای سلامتی بدنت بهتر است؛ و هنگامی که ماه رو به کاستی رفت حجامت نکن مگر این که به آن احتیاج شدید داشته باشی ، چرا که خون با کاستی هلال کاستی می یابد و با فزونیش فزونی می یابد»

باید افزایش و کاهش خون با افزایش و کاهش هلال مورد بررسی قرار گیرد و حقیقت ارتباط میان این دو بررسی شود.

خون و پیدایش بیماریها

خون عبد مسخری است که حامل غذا و هوا و ترشحات غدد و داروها است ، و این عبد گاهی به هیجان می آید، به معنای این که زیاد می شود ، حال یا مقدارش زیاد می شود یا نسبت بعضی از مواد موجود در آن یا فشار خون زیاد می شود و منتهی به آسیب و بیماری می شود ؛ و گاهی موجب مرگ می شود ؛ و لذا وارد شده است:

«و ربما قتل العبد سیده».

«چه بسا بنده ، آقایش را به قتل برساند»

روایات بر خطیر بودن امر خون و لزوم پیشگیری از هیجان و زیادی آن تاکید کرده اند تا جایی که در برخی از روایات [هیجان خون] بیماری تلقی شده است.

روایت شده است که پیامبر ص فرمودند:

«الداء ثلاثه و الدواء ثلاثه فاما الداء فالدم و المره و البلغم فدواء الدم الحجامه و دواء البلغم الحمام و دواء المره المشیء» فقیه ج ۱ ص ۱۲۶ ح ۲۹۹؛ وسائل ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۱۳۸۵

«بیماری سه تا است و درمان هم سه تا است؛ بیماری عبارت است از خون و مره و بلغم ؛ درمان خون حجامت است و درمان بلغم حمام است و درمان مره مشی است»

مراد از خون در اینجا زیادی آن است، چرا که زیادی خون ، خون و از جنس خودش است و لذا فرمودند: بیماری همان خون است وگرنه خود خون، مفید است و مقوم بدن است، و بنده زنگی است که خادم بدن است، فقط هیجان آن نگران کننده است و انسان را می کشد زیرا چه بسا بنده آقایش را به قتل برساند.

روایت شده است:

«و اما الدم فانه عبد عارم و ربما قتل العبد مولاه» عیون اخبار الرضا ع ج ۲ ص ۷۸ ح ۸

«خون بنده سرکش است و چه بسا بنده مولایش را بکشد»

و در روایت دیگری است

«و منهن الدم و هو عبد زنجی و ربما قتل العبد سیده» عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۸۵ ح ۱۱

«یکی از آنها خون است، که بنده زنگی است و چه بسا بنده که آقایش را بکشد»

روایات بسیار زیادی که امر به حجامت و پیشگیری از تبیغ خون و بروز سرخی در چهره می کند بر نقش هیجان خون در ایجاد بیماری و مرگ دلالت دارند.

یکی از آنها روایتی است که از پیامبر نقل شده است که فرمودند:

«احتجموا اذا هاج بکم الدم فان الدم ربما یتبیغ بصاحبه فیقتله» بحار ج ۵۹ ص ۱۲۰ ح ۴۲

«هنگامی که خون بر شما هیجان کرد حجامت کنید ، چه بسا خون بر صاحبش غلبه کند و او را بکشد»

روایت دیگری از پیامبر ص:

«احتجموا لخمس عشره و سبع عشره و احدی و عشرین لا یتبیغ بکم الدم فیقتلکم» بحار ج ۵۹ ص ۱۲۵ ح ۶۸

«پانزدهم و هفدهم و بیست و یکم حجامت کنید تا خون بر شما غلبه نکند و شما را نکشد»

در روایتی است:

«و اذا تبیغ الدم باحدکم فلیهرقه و لو مشقص» بحار ج ۵۹ ص ۱۳۵ ؛ دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۴۵

«اگر خون بر یکی از شما غلبه کرد، ولو با نوک پیکان آن را بریزید »

روایات حجامت بسیار زیاد است و تمامی فرق اسلامی آنها را نقل می کنند که به حد تواتر می رسد.

عوارض خون

روشن شد که یکی از عوارض خون هیجان و زیادی و غلبه آن است، و در اینجا عوارض دیگری برای خون وجود دارد که در روایات نقل شده است:

- سوختن: روایتی از امام صادق ع است:

«ان عامه هذه الارواح من المره الغالبه او دم محترق او بلغم غالب فلیشتغل الرجل بمراعاه نفسه قبل ان یغلب علیه شیء من هذه الطبائع فیهلکه» طب الائمه ص ۱۱۰ بحار ج ۵۹ ص ۲۶۴ ح ۲۶

«عمده این ارواح (بیماریهای معلول موجودات زنده) ناشی از غلب مره یا خون سوخته یا بلغم غالب است پس هر کسی باید از خود مراقبت کند تا مبادا یکی از این طبایع بر او غلبه کند و موجب هلاکت او شود»

سوختن خون کن است کنایه از زیادی توقف آن و تبدیل به خون جدید نشدن باشد ، یا کنایه از آلودگی یا غلظت و تجمع در عروق ریز و حبس شدن و سیاه شدن تا اینکه شبیه سوخته شود و کن است این تعبیر کنایه از زیادی رسوباتش باشد.

- کدورت و ازدیاد ناخالصی های آن: روایت شده است:

«علیکم بالخس ؛ فانه یصفی الدم» کافی ج ۶ ص ۳۶۷ ؛

«قدر کاهو را بدانید که خون را صاف می کند»

در روایت دیگری است:

«کل الرمان بعد الحجامه رمانا حلوا، فانه یسکن الدم و یصفی الدم فی الجوف» بحار ج ۵۹ ص ۱۲۳ح ۵۲

«پس از حجامت انار شیرین بخور که خون را آرام و آن را در درون صاف می کند»

بنابراین تصفیه خون را غیر از تسکین آن قرار داده است و درمانش غیر از درمان هیجان است، علاج هیجان حجامت است و علاج کدورت کاهو و انار است.

- غلظت و یبوست آن: روایت شده است که:

«ان السکر بعد الحجامه یرد الدم الطری، و یزید فی القوه» بحار ج ۵۹ ص ۱۲۴ ح ۶۳

«شکر [سرخ] پس از حجامت خون تازه را باز می گرداند و بر قوت می افزاید»

در روایت دیگری است:

«اکل الباقلاء یمخ الساق و یولد الدم الطری» محاسن ج ۲ ص ۵۰۶ ح ۶۴۷

«خوردن باقالی ساق پا را پر مغز می کند و خون تازه تولید می کند»

از نیکو دانستن خون تازه معلوم می شود که خون غلیظی که آلودگی دارد چیز بدی است.

- کمی آن: موسی بن بکر نقل می کند که امام کاظم ع به او فرمودند:

«مالی اراک مصفرا؟»

«چرا زرد شده ای؟»

عرض کردم: بیمار شده ام؛

فرمودند:

«کل اللحم»

«گوشت بخور»

گوشت خوردم سپس پس از یک هفته امام ع مرا دیدند و همچنان زرد بودم و فرمودند

«الم آمرک باکل اللحم؟»

«آیا به تو امر نکردم که گوشت بخوری؟»

عرض کردم از زمانی که بنده را امر کردید چیز دیگری نخوردم فرمودند:

«کیف اکلته؟»

«چگونه خوردی؟»

عرض کردم پخته ؛ فرمودند:

«کله کبابا»

«کباب شده بخور»

خوردم و پس از یک هفته دنبال من فرستادند و خون به چهره ام باز گشته بود و فرمودند

«نعم» محاسن ج ۲ ص ۴۶۸ ح ۴۴۹

«خوب است»

این البته در صورتی است که زردی چهره به دلیل کمی خون باشد نه غلبه صفرا یا علت دیگر، و گفتیم که معنای عبارت «فاذا الدم قد عاد فی وجهی» زیاد شدن خون است.

این مطلب امری بعیدی نیست، زیرا در روش درمان صفرا که گذشت ذکری از خوردن گوشت نرفت و سرخی چهره فقط به دلیل زیاد شدن خون است و از طرف دیگر غلبه صفرا ناشی از کمی خون است.

روایت شده است:

«اکل الباقلاء یمخخ الساقین و یولد الدم الطری» محاسن ج ۲ ص ۵۰۶ ح ۶۴۷

«خوردن باقالی ساقین را پرمغز می کند و خون تازه تولید می کند»

چنانکه که گذشت.

- حرارت خون: روایت شده است که

«ان النبی کان اذا احتجم هاج به الدم و تبیغ فاغتسل بالماء البارد لیسکن عنه حراره الدم» طب الائمه ۵۸؛ بحار ج ۵۹ ص ۱۲۲ ؛ وسائل ج ۲ ص ۲۶۲ مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۸۲ ح ۱۴۸۲۵

«هنگامی که پیامبر ص حجامت می فرمودند خون هیجان و بر ایشان غلبه می کرد در نتیجه با آب سرد غسل می کردند تا حرارت خون فروبنشیند»

در روایتی است:

«علیکم بالخس فانه یطفئ الدم» بحار ج ۶۳ ص ۲۳۹ ح ۱؛ وسائل ج ۱۷ ص ۱۵۴ ح ۳۱۶۴۲

«بر شما باد به کاهو، که خون را خاموش می کند»

قطعا منظور از حرارت مقداری است که از حد متعارف بیشتر است یا حرارت درونی است که در روزهای گرم احساس می شود.

- بند نیامدن خون: ناشی از عمیق بودن جراحت یا موارد دیگر

از پیامبر ص روایت شده است که فرمودند:

«لا رقی الا فی ثلاثه: فی حمه او عین او دم لایرقأ» خصال ۱۵۸ ح ۲۱۰

«رقیه فقط در سه چیز است: در تب، یا چشم زخم یا خونریزی که بند نمی آید»

روایت شده است که چهل نفر از منافقین بعضی از اصحاب پیامبر ص را مسخره کردند، پیامبر ص فرمودند:

«اما ان الله یعذبهم بالدم فلحقهم الرعاف الدائم و سیلان الدماء من اضراسهم فکان طعامهم و شرابهم یختلط بدمائهم فبقوا کذلک اربعین صباحا ثم هلکوا» بحار ج ۱۶ ص ۴۱۰

«بدانید که خداوند آنها را با خون مجازات خواهد کرد؛ در نتیجه به خونریزی از بینی و دندانهایشان مبتلا شدند به گونه ای که غذا و آبشان با خونشان آغشته می شد؛ چهل روز بدین وضعیت بودند تا هلاک شدند»

این وضعیت شبیه بعضی از انواع بیماری معروف امروزه به نام سرطان خون است.

و روایت شده است هنگامی که پیامبر ص مجروح شدند علی ع برای ایشان با سپری چرمی از [پشت] شتری تنومند آب می آوردند و زخم را می شستند ولی خون بند نیامد ؛ پس حضرت فاطمه س تشریف

آوردند و ایشان را در آغوش گرفتند و گریه کردند و حصیری را آتش زدند و از خاکستر آن بر روی زخم قرار دادند و خونریزی قطع شد.

بحار ج ۲۰ ص ۱۴۴

- فساد خون: روایت شده است

«و لا تاکلوا الطحال ؛ فانه ینبت الدم الفاسد» وسائل ج ۱۶ ص ۳۲۲ ح ۱۰

«طحال را نخورید که خون فاسد تولید می کند»

ولی در روایت دیگری است:

«فانه بیت الدم الفاسد» خصال ص ۶۱۵؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۱۸۹؛

«خانه خون فاسد است»

در برخی از روایات آمده است:

«لا تاکلوا الطحال فانه ینبت من الدم الفاسد» تحف العقول ص ۱۰۵

«طحال را نخورید که از خون فاسد می روید.»

با توجه به اختلاف این روایات اعتماد بر آنها مشکل است؛ و روایت دوم از نظر اعتبار صحیح تر است و البته منافاتی با این ندارد که خوردن طحال موجب رشد خون فاسد شود.

مهم وجود خون فاسد است و فساد آن یکی از عوارض خون است که همگی روایت ها در این موضوع متفقند.

در روایتی است که : به امام صادق ع عرض کردم: کنیزی می خرم و چه بسا به دلیل فساد خون ، یا التهاب رحم خونروش قاعدگی اش حبس می شود و برای این مسئله دارویی می خورد و همان روز خونروش پیدا می کند آیا جایز است با او مباشرت داشته باشم؟

این موضوع اگر چه در کلام راوی است ولی معلوم می شود که معروف بوده است و با این وجود صرفا یک موید است.

عوامل هیجان خون

هیجان خون چیزی نیست که بتوان از بروز آن پیشگیری کرد و دستور العملی وجود ندارد که بتواند مانع هیجان آن شود ؛ چرا که پیامبر ص و اوصیا ع هم، در شب و روز مبتلا به هیجان خون می شدند؛ روایت شده است که: امام کاظم ع را در روز جمعه در حال حجامت دیدم و عرض کردم: فدایت شوم ، روز جمعه حجامت می فرمایید؟! فرمودند:

«اقرأ آیه الکرسی فاذا هاج بک لیلا کان او نهارا فاقرأ آیه الکرسی و احتجم» خصال ص ۳۹۰ .

«آیه الکرسی بخوان؛ اگر [خون] در شب یا روز دچار هیجان شد آیه الکرسی بخوان و حجامت کن»

روایات زیادی با این مضمون وجود دارد.

دلیل دیگر بر این مطلب این روایت است:

«و کیف لایکون صحه الدنیا سقما و انما صحتها من اخلاطها و اصح اخلاطها و اقربها من الحیاه الدم و اظهر ما یکون الانسان دما اخلق ما یکون صاحبه بموت الفجأه و الذبحه و الطاعون و الآکله و البرسام» کمال الدین ص ۵۸۰

«چگونه سلامتی دنیا، بیماری نیست در حالی که سلامتی آن از اخلاط آن است و سالم ترین اخلاط و نزدیکترین آنها به حیات ، خون است ؛ و در حالی که خون بیشترین ظهور را دارد، به مرگ ناگهانی و ذُبحه[۲۱۲] و طاعون و خوره و التهاب دیافراگم نزدیکتر است»

از این روایت ارتباط بیماریهای مذکور با خون و هیجان آن روشن می شود.

علائم هیجان خون

حال که معلوم شد هیجان خون مضر و عامل پیدایش بیماریها است و در مواردی منجر به مرگ می شود ضروری است نشانه های هیجان و زیادی خون یا زیادی نسبت برخی از مواد تشکیل دهنده خون یا مواد مخلوط شونده در خون که منتهی به اختلال عملکرد بدن می شود را بشناسیم.

دو گروه نشانه داریم؛ یکم: نشانه های اولیه ؛ دوم: نشانه های نهایی

یکم: نشانه های اولیه

۱. خارش: در جای جای بدن که محل خاصی ندارد و ناشی از گزش حشره یا تماس بدن با چیزی نیست.
۲. بثورات پوستی: بیرون ریختگی و جوشی که قرمز رنگ است.
۳. چرت زدن و میل به خواب: و احساس کسالت و درازکش کردنهای متوالی و سنگینی بدن و نظایر آن
۴. سرگیجه: خصوصا هنگام برخاستن که احساس می کند زمین به دورش می چرخد یا حداقل هنگام برخاستن یا در آغاز حرکت تعادلش را از دست می دهد.

دلیل بر این موارد روایت ذیل از امام کاظم ع است:

---

[۲۱۲] [گلودرد بسیار شدیدی است که گویا فرد را ذبح می کنند.]

«علامات الدم اربعه: الحکه، و البثر و النعاس و الدوران» خصال ص ۲۵۰ ح ۱۱۵؛ روضه الواعظین ص ۳۱۰

«نشانه های خون چهار چیز است: خارش، بثورات، چرت زدن و سرگیجه»

گاهی به این موارد نشانه دیگری اضافه می شود که احساس حرکت جنبنده روی پوست است؛ روایتی از امام صادق ع وارد شده است:

«ان للدم ثلاث علامات؛ البثر فی الجسد و الحکه و دبیب الدواب» مکارم الاخلاق ص ۷۳

«خون سه نشانه دارد: بثورات پوستی، خارش و احساس حرکت جانوران ریز»

به نظر می رسد منظور از حرکت جنبنده نوعی اختلال حسی باشد؛ در لسان العرب آمده: نملت یده: خدرت (بی حس یا سنگین شد)

این روایت تثلیث نشان می دهد که وجود برخی از علائم هم کافی است و لازم نیست همه علائم وجود داشته باشد و حتی اگر یک علامت هم باشد که منشأ بیرونی نداشته باشد کافی است.

دوم: نشانه های نهایی

که همان بروز نشانه های بیماری و پیدایش خود بیماری است؛ مثلا اگر فردی بدحال شد و چهره اش سرخ بود دلالت بر این دارد که خون در بدنش زیاد شده و به هیجان در آمده است ؛ که این نشانه اخیر بیماری است؛ روایتی از امام صادق ع وارد شده است که هنگامی که یکی از افراد خانه بیمار می شد می فرمود: «انظروا فی وجهه» «به چهره اش بنگرید» اگر می گفتند زرد است، می فرمود: «هو من المره الصفراء» «از صفرا است» و امر به نوشیدن آب می فرمودند و اگر می گفتند سرخ است، می فرمودند: «دم، فیأمر بالحجامه» «خون است، و امر به حجامت می فرمودند» مکارم الاخلاق ص ۷۳

اگر این روایت صحیح باشد دلیل بر این است که ریشه بخش عظیمی از بیماریها هیجان خون است؛ این روایت بیماریها را به دو قسمت تقسیم می کند: قسمتی ناشی از هیجان خون، و قسمتی ناشی از غلبه صفرا.

من معتقدم آن چه که امروزه حساسیت نام دارد ناشی از هیجان خون و زیادی نسبت بعضی از مواد تشکیل دهنده یا مخلوط شونده در آن است و حجامت یا فصد موجب توازن نسبتها و رهایی از زیادی خون می شود (اگر وجود داشته باشد). بعید نیست که شامل بیماریهایی مانند فشار خون و سایر بیماریها خصوصا دیابت هم بشود چرا که در برخی از نشانه ها نظیر بثورات و لاغر شدن و سرگیجه و .. شبیه هم هستند.

درمان بیماری های خون

درمان هیجان خون که با علائم اولیه شناخته می شود به دو روش است:

روش اول:

مهار کردن هیجان خون در همان حدی که هست و پیشگیری از زیاد شدن آن ؛ این روش در شروع هیجان و تا قبل از رسیدن هیجان به حد نهایی که تبیغ است انجام می شود؛ مهار کردن و کاهش آثار هیجان خون با خوردن بعضی از میوه ها و سیفی جات است:

آلوی خشک: روایت شده است:

«ان الاجاص الطری یطفئ الحراره و یسکن الصفرا و ان الیابس منه یسکن الدم و یسل الداء الدوی» کافی ج ۶ ص ۳۵۹ ح ۱؛ مکارم الاخلاق ص ۱۷۵؛

«آلوی تازه حرارت را فرو می نشاند و صفرا را آرام می کند؛ و خشک آن خون را آرام می کند و بیماری وخیم را ریشه کن می کند»

روشن است که سکون ضد تحرک و هیجان است ؛ و آلوی خشک خون را آرام می کند تا در هیجان نماند و هیجانش زیاد نشود.

شاید منظور از تسکین دم انعت از حرکت و هیجان آن در ابتدا از باب بستن درب چاه آب[۲۱۳] باشد ؛ ولی بهتر این است که معنای ابتدای هیجان یا کمی هیجان در نظر گرفته شود چرا که در حالت شدت هیجان و تبیغ توصیه به حجامت شده است.

ولی کن است معنای عام، و شامل هیجان شدید اراده شده باشد و دلیل تاکید بر حجامت صرفا کم بودن آلو در آن زمان بوده باشد وگرنه آلو برای آن کفایت می کند ؛ البته نه بطور کامل.

سویق عدس: روایتی از امام صادق نقل شده است که فرمودند:

«سویق العدس یقطع العطش و یقوی المعده و فیه شفاء من سبعین داء و یطفئ الصفراء و یبرد الجوف»

«سویق عدس عطش را قطع و معده را تقویت می کند و درمان هفتاد بیماری در آن است و صفرا را خاموش و درون را خنک می کند»

و هنگام مسافرت سویق عدس را از خود جدا نمی کردند و هنگامی که یکی از خادمان دچار هیجان خون می شدند می فرمودند

«اشرب من سویق العدس؛ فانه یسکن هیجان الدم و یطفئ الحراره» کافی ج ۶ ص ۳۰۷ ح ۱ ؛ وسائل ج ۱۷ ص ۱۰ ح ۳۱۰۱۰

«سویق عدس بخور؛ که هیجان خون را آرام می کند و حرارت را خاموش می کند»

کاهو: روایت شده است:

---

[۲۱۳] من باب ضیق فم الرکیه

«انه یطفئ الدم» بحار ج ۶۳ ص ۲۳۹ ح ۱

«خون را خاموش می کند»

خوردن انار بعد از حجامت: از امام حسن عسکری ع روایت شده است

«کل الرمان بعد الحجامه رمانا حلوا فانه یسکن الدم و یصفی الدم فی الجوف» بحار ج ۵۹ ص ۱۲۳ ح ۵۶

«پس از حجامت انار شیرین بخور، که خون را آرام می کند و خون در درون را صاف می کند»

روش دوم:

چیزی است که در روایتهای متواتر بر آن تاکید شده است یعنی خارج کردن خون که شامل حجامت و فصد می شود ؛ و بعضی از روایات سابق بر آن دلالت داشت و بحث تفصیلی آن در کتاب درمان خواهد آمد.

درمان برخی از عوارض خون که مطرح شد بر اساس روایات گذشته عبارتند از: ریختن آب [بر روی بدن] و خوردن کاهو برای خاموش کردن حرارت خون ، و خوردن کاهو و برگ چغندر برای تصفیه خون ؛ در خصوص برگ چغندر روایت شده است:

«انه یشد العقل و یصفی الدم» وسائل ج ۱۷ ص ۱۵۹ ح ۹

«عقل را تقویت و خون را صاف می کند»

و نیز خوردن انار بعد از شستشوی پس از حجامت برای احیای خون؛ روایت شده است:

«فان اغتسلت من الحجامه فخذ خرقه من قز فالقها علی محاجمک او ثوبا لینا من قز او غیره و خذ قدر حمصه من التریاق و امتص من ا

لرمان المز فانه یقوی النفس و یحیی الدم ...» طب الرضا ۱۱۵ تا ۱۲۸؛ بحار ج۵۹ ص ۳۲۰؛

«هنگامی که از حجامت خود را شستشو دادی پارچه ای ابریشمی یا لباسی نرم از ابریشم یا غیر آن بگیر و آن را روی محلهای حجامت بینداز ؛ و به اندازه یک نخود از تریاق بخور ؛ و انار ملس بخور که نفس را تقویت و خون را زنده می کند»

و خوردن باقالی برای تولید خون تازه. کافی ج ۶ ص ۳۴۴ ح ۱ و این که شکر بعد از حجامت خون صاف وارد می کند. بحار ج ۵۹ ص ۱۲۳؛

روایتی تفصیل توصیه ها و پرهیزهای فصل هیجان خون را بیان می کند:

«آذار و عدد ایامه واحد و ثلاثون یوما و فیه یطیب اللیل و النهار و تلین الارض و یذهب سلطان البلغم و یهیج الدم و یستعمل فیه من الغذاء اللطیف : اللحوم و البیض النیمبرشت و یشرب الشراب بعد تعدیله بالماء و یتقی فیه اکل البصل و الثوم و الحامض و یحمد فیه شرب المسهل و یستعمل فیه الفصد و الحجامه.

نیسان ثلاثون یوما فیه یطول النهار و یقوی مزاج الفصل و یتحرک الدم و تهب الریاح الشرقیه و یستعمل فیه من المآکل المشویه و ما یعمل بالخل و لحوم الصید و یعالج الجماع و التمریخ بالدهن فی الحمام و لایشرب الماء علی الریق و یشم الریاحین والطیب» بحار ج ۵۹ ۱۲۳ و ص ۱۲۴ ح ۶۳

«آذار: سی و یک روز است و شب و روز در آن خوش و زمین نرم می شود و سلطان بلغم می رود و دم به هیجان می آید ، غذاهای لطیف خورده شود؛ گوشتها و تخم مرغ نیمرو؛ شراب حلال [مذکور در

رساله ذهبیه] پس از رقیق شدن با آب نوشیده شود، و از خوردن پیاز و سیر و ترشی پرهیز شود؛ نوشیدن مسهل خوب است و حجامت و فصد انجام می شود.

نیسان سی روز است ، روز در آن طولانی می شود و مزاج فصل تقویت می شود و خون به حرکت می آید و بادهای شرقی می وزد ؛ غذاهای کباب شده و آن چه که با سرکه به عمل آمده و گوشتهای صید استفاده شود؛ مباشرت، و روغن مالی درحمام مایه سلامتی است؛ نباید آب ناشتا خورده شود و گلهای خوشبو و عطر استشمام شود.»

نکته پایانی در این بخش:

حکم تزریق خون دیگری و استفاده از آن ؛

آنچه که مسلم است این است که خون اگر از بدن خارج شود و هوا به آن بخورد واجب است ظرف ۹ ساعت از آن اجتناب کرد و شستن و پاک کردن لباس و بدن از آن واجب است.[۲۱۴]

این مطلب اشاره به فساد و ضرر باقی ماندن خون دارد و ما را بر آن می دارد که معتقد شویم نباید مجددا وارد بدن شود و اجتناب از آن ضروری است؛ چنین چیزی اگر در ظاهر بدن یا لباس مضر است پس مجددا وارد بدن شدن آن هم مضر است.

[۲۱۴] [این مطلب ناظر به این حکم شرعی است که اگر بدن یا لباس کسی آلوده به خون شود برای نماز بعدی باید شسته شود؛ البته با تفصیلی که دارد]

مناقشاتی در این مسئله:

روشن است که خون مادام که در داخل بدن است مفید و پاک است و مضر و مفسد نیست؛ و دلیل آن هم این است که با هوا برخورد نکرده و آلوده و فاسد نشده است؛ بنابراین اگر از طریق ظرفهایی مشابه مجاری داخل بدن از بدن خارج شود و شرایطی مشابه داخل بدن داشته باشد دلیلی برای مضر بودنش هنگام بازگشت به داخل بدن (بدن خود شخص یا فرد دیگر) ندارد.

بنابراین اگر از طریق رگی از یک قسمت بدن به قسمت دیگر منتقل شود شبهه ای در بی ضرر بودن و پاک بودنش وجود ندارد. این یک وجه است.

وجه دوم: اگر فرض شود خون خارج شود و هوا با آن برخورد کند و دوباره به داخل بدن بازگردانده شود، دیگر نجس نیست و پاک است و اجتناب از آن واجب نیست چرا که چیزی که داخل بدن انسان است نجس محسوب نمی شود و حکم خونی که خارج است به حکم خونی که داخل است سرایت نمی کند؛ پس اگر طهارت ثابت شد عدم ضرر ثابت می شود.

البته در خصوص خون فرد دیگر، روایتی داریم که برخلاف این مطلب است؛ از امام صادق ع روایت شده است:

«دمک انظف من دم غیرک اذا کان فی ثوبک شبه النضح من دمک فلابأس و ان کان دم غیرک قلیلا او کثیرا فاغسله» کافی ج ۳ ص ۵۹ ح ۷؛ وسائل ج ۲ ص ۱۰۲۸ ح ۴۰۷۸

«خون تو از خون غیر تو پاک تر است ؛ اگر در لباس ترشح خون خودت بود اشکال ندارد ، ولی اگر خون غیرخودت بود ، کم یا زیاد ، آن را بشوی»

که دلالت دارد بر کثیف بودن خون دیگری در همه حالات ، و ارتباطی به حکم شرعی ندارد بلکه دلالت بر حقیقتی مکتوم دارد که مضر بودن صرف خون دیگری است و امر به شستن آن به دلیل دور ماندن از ضرر آن است نه بخاطر نجاست آن.

بنابراین لازم است احتیاط کرد و از استعمال خون دیگری اجتناب کرد و در حالات اضطراری نهایت دقت را به کار برد.

ریح

برخی از روایات ریح را یکی از طبایع دانسته، و دو مره را یک طبیعت دانسته است در حالی که برخی دیگر از روایات ریح را به عنوان یکی از طبایع ذکر نکرده است و هر یک از دو مره را یک طبیعت جداگانه دانسته تا چهار طبیعت کامل شود.

بنابراین روایات از جهت این که ریح را یکی از طبایع چهارگانه محسوب کرده باشند یا نه، با هم اختلاف دارند و هر کدام روایات متعددی دارند.

در خصوص خلقت حضرت آدم ع وارد شده است:

«ثم خلط المائین فصلصلهما ثم القاهما قدام عرشه و هما سلاله من طین ثم امر الملائکه الاربعه: الشمال و الدبور و الصبا و الجنوب ان جولو علی هذه الثلاثه السلاله و ابروؤها و انسموها ثم جزؤوها و فصلوها و اجروا الیها الطبائع الاربعه: الریح و المره و الدم و البلغم الی ان قال والریح فی الطبائع الاربعه فی البدن من ناحیه الشمال» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۶ ح ۱ [۲۱۵]

«سپس دو آب را آمیخت و بعد آن دو را خشک کرد و پس از آن مقابل عرشش انداخت در حالی که گزیده ای از خاک بودند سپس به ملائکه چهارگانه –شمال، دبور، صبا و جنوب- امر کرد که بر این

[۲۱۵] از محمد بن الحسن از محمد بن الحسن الصفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی المقدام از جابر از امام صادق ع از امیرالمومنین ع ؛ در این سلسله غیر عمرو بن ابی المقدام که برخی او را توثیق کرده اند و برخی توثیق نکرده اند فرد دیگری قابل

گزیده جولان دهید و آن را بسازید و بر آن تاثیر بگذارید و سپس تجزیه کنید و برای آن مفاصلی قرار دهید و طبیعتهای چهارگانه – ریح و مره و دم و بلغم- را به سوی آن جاری کنید ... و ریح در طبایع چهارگانه بدن از ناحیه شمال است»

که ریح را اولین مورد از طبایع چهارگانه قرار داده است ؛ چیزی که توسط بادهای چهارگانه پس از تمایز اعضا و اختلاف صفات و عملکردشان در بدن جریان یافته است (اعضایی که همگی در ابتدا گل بودند).

در روایت دیگری آمده است:

«الطبائع اربع فمنهن البلغم و هو خصم جدل و منهن الدم و هو عبد و ربما قتل العبد سیده و منهن الریح و هی ملک یداری و منهن المره و هیهات هیهات هی الارض اذا ارتجت ارتج ما علیها» علل الشرایع ج۱ ص ۱۰۶ ح ۲؛ عیون اخبار الرضا ج۱ ص ۸۵ ح ۱۱[۲۱۶]

«طبایع چهارتا هستند که یکی از آنها بلغم است؛ طرف یک نزاع است، و یکی دیگر، خون است که بنده است و چه بسا بنده آقایش را به قتل برساند، و یکی ریح است که پادشاهی است که با آن مدارا می شود، و یکی مره است، [عوارضش] دورباد دورباد ، آن زمین است که اگر به لرزه در آید آن چه بر روی آن است به لرزه در می آید»

تردید نیست ؛ اما در عین حال عمرو فرد شناخته شده ای است و روایات زیادی از او نقل شده است و روایت در تفسیر قمی ج ۱ ص ۳۸ نقل شده است ؛ بنابراین روایت معتبری است

[۲۱۶] در سند این روایت احمد بن ابی عبدالله است که از بیش از یک نفر نقل کرده است ؛ از ابی طاهر بن حمزه از ابی الحسن الرضا ع ؛ این روایت معتبر تلقی می شود

در روایت سومی است: امام موسی بن جعفر ع وارد بر هارون الرشید ملعون شد ؛ هارون گفت

یا بن رسول الله اخبرنی عن الطبائع الاربع فقال موسی ع «اما الریح فانه ملک یداری و اما الدم فانه عبد عارم و ربما قتل العبد مولاه و اما البلغم فانه خصم جدل ان سددته من جانب انفتح من جانب آخر و اما المره فانها الارض اذا اهتزت رجفت بما فوقها»

ای فرزند رسول خدا طبایع چهارگانه را به ما بیاموز؛ امام کاظم ع فرمودند: «ریح پادشاهی است که با آن مدارا می شود، خون بنده سرکش است و چه بسا بنده که مولایش را به قتل برساند، و بلغم طرف یک درگیری است که اگر از یک سو راهش را ببندی از سوی دیگر باز می شود؛ و مره زمین است که اگر بلرزد آن چه روی آن است به لرزه در می آید»

هارون عرض کرد: ای فرزندرسول خدا از گنجهای خدا و رسولش بر مردم انفاق می کنی. عیون اخبار الرضا ع ج ۲ ص ۷۸ ح ۸ [۲۱۷]

در روایت چهارمی آمده است:

«عرفان المرء نفسه ان یعرفها باربع طبائع و اربع دعائم و اربعه ارکان وطبائعه : الدم و المره و الریح و البلغم» علل الشرائع ج ۱ ص ۱۰۸ ح ۶

---

[۲۱۷] از ابی احمد هانی بن محمد بن محمد بن محمود العبدی که از پدرش نقل می کند با اسنادی که آن را به امام کاظم ع رفع می کند؛ خبر ضعیف السند است و در تحف العقول ص ۳۵۴ بطور مرسل نقل شده است

«معرفت انسان نسبت به نفس خودش به این است که آن را به چهار طبیعت و چهار ستون و چهار رکن بشناسد؛ طبایع آن عبارتند از: خون، مره ، ریح و بلغم»

این روایت کلید معرفت نفس را در معرفت طبایع قرار داده است؛ طبایعی که انسان را پس از این که گل و آب و خاک بود به این شکل قرار داد.

موید این روایت، حدیثی است که در کتاب کافی آمده است:

«طبائع الجسم علی اربعه فمنها الهواء الذی لا تحیا النفس الا به و بنسیمه و یخرج ما فی الجسم من داء و عفونه و الارض التی قد تولد الیبس و الحراره و الطعام و منه یتولد الدم...» کافی ج ۸ ص ۲۳۰ ح ۲۹۷

«طبیعتهای بدن چهار تا هستند؛ یکی هوایی است که نفس جز به آن و به نسیمش زنده نیست، و آن چه از بیماری و عفونت در آن است را خارج می کند؛ و زمینی که خشکی و حرارت و غذا را تولید می کند و خون از آن به وجود می آید.»

که یکی از اموری که طبائع بر آن مبتنی است را هوا دانسته؛ و فقط ریح است که بر هوا بنا می شود ، ریح خودش هوا یا یکی از اجزای تشکیل دهنده آن و یا جزئی از اجزای تشکیل دهنده هوا است که طبع هوا را دارد، مثل نامرئی بودن و سرعت حرکت بالا ؛ نظیر جریانی که در اعصاب وجود دارد.

در طرف مقابل، در رساله ذهبیه وارد شده است:

«لان الله تعالی بنی الاجسام علی اربع طبائع و هی المرتان و الدم و البلغم -الی ان قال – و اعلم یا امیرالمؤمنین ان الرأس و الاذنین و العینین والمنخرین و الفم و الانف من الدم وان الصدر من البلغم و

الریح و الشراسیف من المره الصفراء و ان اسفل البطن من المره السوداء» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۶

«زیرا خداوند متعال، بدنها را بر چهار طبیعت قرار داد که دو مره ، دم و بلغم هستند ... بدان ای امیرالمومنین که سر و گوشها و چشمها و دو سوراخ بینی و دهان و بینی از خون اند، و سینه از بلغم و ریح است و شراسیف (اطراف دنده ها) از صفرا هستند و پایین شکم از سودا است»

این روایت اگر چه ریح را یکی از طبائع اولیه ذکر نمی کند ولی زمانی که زیربنای بدن را بیان می کند آن را هم ذکر می کند بنابراین حتی اگر تعارضی وجود داشته باشد نمی تواند آن روایات را نفی کند.

از وهب بن منبه روایت شده است که وصف خلقت حضرت آدم ع را در تورات مشاهده کرده است و درجمله ای از آن آمده است:

«ثم خلقت فی الجسد بعد هذا الخلق الاول اربعه انواع و هن ملاک الجسد و قوامه باذنی لا یقوم الجسد الا بهن و لا تقوم منهن واحده الا بالاخری منها المره السوداء و المره الصفراء و الدم و البلغم» بحار ج ۵۸ ص ۲۸۶

«پس از این خلقت اولیه در بدن چهار نوع آفریدم که به اذن من پایه و مقوم بدن اند و بدن جز به آنها قوام ندارد و هر کدام از آنها نیز جز به دیگری قوام ندارد که عبارتند از: سودا و صفرا و دم و بلغم»

که ریح را به عنوان یکی از طبایع ذکر نکرده است و هر یک از دو مره را طبیعتی جداگانه دانسته است و چهار طبیعت، بدون ریح تکمیل شده است.

مجلسی به دلیل تعارض روایات در بحار به توجیه وجمع اخبار پرداخته است و احتمال داده به دلیل تیزی و لطافت و سرعت تاثیر، منظور از ریح، مره صفرا باشد که باید با آن مدارا شود تا غلبه پیدا نکند و موجب هلاکت نشود. و گفته است؛ کن است منظور از آن روح حیوانی باشد و منظور از مره، صفرا و سودا هر دو؛ که بر آنها مره اطلاق می شود و اصطلاح دیگری در طبایع و تقسیم بندی دیگری است.

این تکلف واضحی است که نیازی به آن نیست؛ روایات زیادی که برخی هم معتبر هستند ریح را از جمله طبایع محسوب کرده اند و فقط دو روایت با آنها تقابل دارد که یکی در رساله ذهبیه است و منافاتی با آن روایات ندارد و اگر چه ابتدائا ریح را ذکر نکرده است ولی در مرحله بعد در بیان مواردی که بدن را تشکیل می دهند و ارجاع هر یک از اعضای بدن به طبایع ، آن را ذکر می کند، که احتمال حذف کلمه ریح را در نقل یا تحریر تقویت می کند: شاید اصل روایت این بوده است: «بنی الاجسام علی اربع طبائع و هی الریح و المره و الدم و البلغم» «بدنها را بر چهار طبیعت بنا کرد که عبارتند از: ریح و مره و دم و بلغم»

اگر ریح جزء طبایع نباشد وجهی ندارد که پس از آن ذکر شود «و ان الصدر من البلغم و الریح» «سینه از بلغم و ریح است».

اگر این مطلب را بپذیریم و قبول کنیم که دلالت دارد ریح یکی از طبایع اربع نیست، این مطلب با روایات گذشته تعارض دارد ولی به دلیل تعدد آنها و مویدات بسیار و مرجحاتی که وجود دارد نمی تواند آنها را نفی کند.

خبر وهب بن منبه نیز قابل اعتماد نیست تا آن روایات را نفی کند زیرا کلامی از تورات نقل کرده است و معلوم نیست کدام تورات بوده، محرف بوده یا غیرمحرف؟ واساسا به طب اسلامی ارتباطی ندارد.

کن است جهت تقسیم متفاوت باشد و نوع دیگری اراده شده باشد چه این که تقسیمات دیگری که مخالف این ها است وارد شده است؛ مانند:

«قوام الانسان و بقاؤه باربعه: بالنار و النور و الریح و الماء» خصال ص ۱۰۶؛ بحار ج ۵۸ ص ۲۹۳ ح ۳ ؛

«قوام و بقای انسان به چهار چیز است؛ به آتش ، نور ، ریح و آب»

و در روایت دیگری است:

«بنی الجسد علی اربعه اشیاء: الروح، و العقل و الدم و النفس» خصال ۱۰۶؛ بحار ج ۵۸ ص ۲۹۲ ح ۲

«بدن بر چهار چیز بنا شده است: روح ، عقل ، خون و نفس»

و روایت سومی است:

«طبائع الجسم علی اربعه فمنها الهواء الذی لا تحیا النفس الا به و بنسیمه و یخرج ما فی الجسم من داء و عفونه و الارض التی قد تولد الیبس و الحراره و الطعام» کافی ج۸ ؛ ص ۲۳۰ ح ۲۹۷

«طبیعتهای بدن چهار نوع اند: یکی هوایی است که نفس جز با آن و با نسیمش زنده نیست، که بیماری و عفونت را از بدن خارج می کند؛ و زمینی که خشکی و حرارت و غذا را تولید می کند»

اگر جهت تقسیم متفاوت باشد دیگری تعارضی بین روایات باقی نمی ماند.

بنابراین تردیدی نیست که تقسیم اول درست است و ریح یکی از طبایعی است که از جولان بادهای چهارگانه بر پیکره حضرت آدم ع که از گل ساخته شده بود به وجود آمده است: مطلبی که در برخی از روایات گذشته به آن اشاره شده است.

شاید منظور از چهارموردی که ریح جزء آنها نیست اخلاط باشد نه طبایع چنانکه برخی چنین تعبیر کرده اند (ابن سینا ؛ قانون در طب؛ ج ۱ ص ۵۰) چیزی که از برخی از روایات آتی قابل برداشت است.

تعریف ریح

ریح در روایات به پادشاهی که با او مدارا می شود تعریف شده است؛ و روشن است که قوام پادشاهی به نفوذ و سلطه و حاکمیت بر دیگران، و منشأ صدور اوامر بودن و مجازات کردن هنگام تخلف است؛ بنا بر این ریح چیزی است که بدن را حرکت می دهد و امر به حرکت می کند و با حس درد آن را مجازات می کند و چنین چیزی جز آن چه در سیستم عصبی جریان دارد نیست.

از طرف دیگر اگر خلقت انسان از گل است چنانکه قرآن و روایات به آن تصریح دارند و گل بخودی خود نه انسان است و نه موجود زنده ، مگر این که با هوا و ... خصوصا مولکولهای اکسیژن ترکیب شود، پس بدون تنفس نه انسان و نه هیچ موجود دیگری حیات ندارد و برای حیات ورود هوا به ریه کفایت نمی کند و باید هوا یا بعضی از اجزای آن وارد تمامی اجزای بدن شود؛ آن چه موجب سوخت و ساز مواد غذایی و تولید انرژی می شود آتش است که بدون هوا و باد آتشی در کار نیست.

روایت شده است :

«قوام الانسان و بقاؤه باربعه: بالنار و النور و الریح و الماء، فبالنار یاکل و یشرب –الی ان قال- و لو لا الریح لما التهبت نار المعده»

خصال ص ۱۰۶؛ بحار ج ۵۸ ص ۲۹۳ از امام صادق ع

«قوام و بقای انسان به چهار چیز است: آتش، نور ، ریح و آب؛ با آب می خورد و می نوشد ... واگر ریح نبود آتش معده شعله ور نمی شد»

آتش در مواد غذایی نهفته است و معده آن را به تمامی اجزای بدن ارسال می کند و در اجزای بدن می سوزد.

کن است مراد از آتش معده، اسیدی باشد که برای هضم غذا ترشح می کند ولی اثبات ارتباط آن با ریح دشوار است و لذا بعد از آن فرمود:

«النیران اربعه: نار تاکل و تشرب و هی نار ابن آدم و جمیع الحیوان»

«آتش ها چهار تا هستند: آتشی که می خورد و می نوشد که این آتش بین آدم و همه انواع حیوانات است»

و نگفت آتش معده؛ منظور چیزی است که درسراسر بدن انسان و حیوان منتشر می شود و مولد انرژی و حرکت و انواع فعالیتهای حیاتی است.

پس معلوم می شود ریح عنصری اساسی است و مقوم و پایه انسان است و این ریحی که می گوییم، بخشی از ریحی است که بدن انسان بر آن بنا شده است؛ ریح های دیگری هم وجود دارند که عفونت و حرارت را خارج می کنند و قلب را خنک می کنند تا مغز نسوزد، و نوعی دیگر هست که فشاری ایجاد می کند که فضولات را خارج می کند یا بعضی از اعمال دستگاهها را تنظیم می کند.

با این وجود گاهی اوقات دچار کاهش یا افزایش می شود و باعث ایجاد بعضی از بیماریها یا آسیبها می شود.

خلاصه این که ریح پادشاه حاکم بدن است که هیچ حرکت و فعالیتی بدون آن انجام نمی شود ولی نیازمند نوعی مراعات است. و به همین دلیل به عنوان پادشاهی که با آن مدارا می شود معرفی شده است.

روایت شده است:

«الطبائع اربع فمنهن البلغم و هو خصم جدل و منهن الدم و هو عبد و ربما قبل العبد سیده و منهن الریح و هی ملک یداری» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۶ ح ۲ ؛ عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۸۵ ح ۱

«طبیعتها چهار تا هستند که یکی از آنها، بلغم است که طرف درگیری است، یکی از آنها خون است که بنده است، و چه بسا بنده که آقایش را به قتل برساند، و یکی ریح است که پادشاهی است که با آن مدارا می شود»

و در روایت دیگری است

«اما الریح؛ فانه ملک یداری» عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۷۸

«ریح ، پادشاهی است که با آن مدارا می شود»

اگر تصور کنیم هوا اجزای خود را که در بدن است جدا کند قطعا روح خارج می شود و می میرد و این به معنای وابستگی روح به ریح است و این که بقای ریح به وجود آن در بدن انسان و کم نبودن نسبت آن است.

دلیل این مطلب روایتی است که وارد شده است:

«ان الرجل اذا نام فان روحه متعلقه بالریح و الریح متعلقه بالهواء ؛ فاذا اراد الله ان یقبض روحه جذب الهواء الریح و جذبت الریح الروح و اذا اراد الله ان یردها فی مکانها جذبت الروح الریح و جذبت الریح الهواء فعادت الی مکانها» محاسن ج ۲ ص ۳۱۶؛ الامامه والتبصره ص ۱۰۶ با سندی معتبر؛ کمال الدین: ص ۳۱۴

«هنگامی که کسی می خوابد روحش با ریح ارتباط دارد، و ریح با هوا ارتباط دارد؛ اگر خدا اراده کند که روحش را قبض کند، هوا ریح را جذب می کند و ریح روح را جذب می کند؛ و هنگامی که خدا بخواهد آن را به محلش بازگرداند، روح ریح را جذب می کند و ریح هوا را جذب می کند و به مکانش باز می گردد.»

و شاید منظور از جذب ریح توسط هوا کاهش نسبت اکسیژن و ... در بدن باشد که موجب از کار افتادن اکثر فعالیتهای بدن می شود.

دیگر این که مرکز ریح سینه است چنانکه در رساله ذهبیه آمده است:

«ان الرأس و الاذنین والعینین و المنخرین و الفم و الانف من الدم و ان الصدر من البلغم و الریح» بحار ج ۵۹ ص ۳۱۶ از رساله ذهبیه

«سر و گوشها و چشمها و سوراخهای بینی و دهان و خود بینی از خون اند، و سینه از بلغم و ریح است»

منظور از اینکه «از ریح است» این است که مرکز آن ریح است و ریح در آن جا زیاد است و اگر چه ظاهرش این است که سینه از ریح است ولی احتمال اول ارجح است و کن است شامل ریه ها و قلب و حتی مانند تیموس و ... هم بشود زیرا معقول نیست که سینه از بلغم و هواتشکیل شده باشد در حالی که قلب و ریه ها و استخوانها و عروق و نای و مجاری تنفسی در آنجا قرار دارند و ناگزیر منظور این است که سینه از اجزایی تشکیل شده است که مرتبط با ریح اند مانند ریه ها و قلب و غده تیموس و ....

با توجه به مورد فوق من بعید نمی دانم که ریح و بلغم سازندگان سینه باشند یعنی ترکیب آنها با طینت آدم آن را از شکل گل به این شکل فعلی در آورده است.

معلوم می شود که ریح همچنانکه از بسیاری از اخبار به دست می آید در بدن جریان می یابد؛ روایت شده است:

«ان الله تبارک و تعالی اجری فی المومن من ریح روح الله تبارک و تعالی» محاسن ج ۱ ص ۱۳۱ ح ۲ ؛

«خداوند تبارک و تعالی در مومن از ریح روح خداوند تبارک و تعالی جاری کرده است.»

و جریان آن یا در ترکیب با خون است یا در اعصاب است یا جای دیگر؛ البته کن است منظور از به جریان در آوردن ، ایجاد و اثبات باشد.

طبیعت ریح

خلقت آدم ع از جولان بادهای چهارگانه بر گلی که از آن خلق شده، بوده است؛ سپس طبایع چهارگانه در آن جریان یافتند که عملکرد اعضای مختلف را معین کردند و حرارت را در بدنش ایجاد کردند، و بدین طریق هر طبیعتی صفات یکی از بادها را به دست آورد که عبارتند از حرارت و برودت و خشکی و رطوبت.

روایت شده است

«لما خلق الله طینه آدم امر الریاح الاربع فجرت علیها فاخذت من کل ریح طبیعتها» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۱ ؛ بحار ج ۵۸ ص ۳۰۵ ح ۱

« هنگامی که خداوند طینت آدم را خلق کرد به بادهای چهار گانه امر فرمود که بر آن جریان یابند تا این که از هر بادی طبیعتش را برگرفت»

به وجود آورنده ریح به عنوان یکی از طبایع ، شمال است و از امیر المومنین روایت شده است:

«والریح فی الطبائع الاربعه فی البدن من ناحیه الشمال» علل الشرایع ج ۱ ص ۹۸ ؛ بحار ج ۵۸ ص ۳۰۰ ح ۷

«ریح در طبایع چهارگانه بدن از ناحیه شمال است»

فیومی می گوید: ریح چهار تا است، شمال از ناحیه شام می آید و در تابستان گرم است و حامل خاک است. مصباح المنیر ص ۹۳

این سخن مربوط به وضعیت حجاز و مکه و مدینه است و البته برای ما هم همین مهم است چون محل صدور روایت است و الا شمال در هر کشوری وزیدنگاه خود را دارد و گاهی طبیعتشان با هم متفاوت خواهد بود ؛ و بعید نیست طبیعت طبایع به اختلاف طبایع بادهای هر وطنی متفاوت شود.

جوهری می گوید: شمال بادی است که از ناحیه قطب می وزد. افصاح ج ۲ ص ۹۳۶؛ این، تعریف دقیقتری از قبلی است ولی طبع آن را ذکر نکرده است و طبیعتش باید سرد باشد.

در مجمع البحرین می گوید: عرب گمان می کنند که دبور، ابر را می راند و آن را مشخص می کند، و مجددا می راند و هنگامی که بالا رفت آن را هویدا می کند، و صبا به سوی آن می آید و اجزای آن را منظم می کند تا یک توده واحد شود، و جنوب دنباله های آن را به آن ملحق می کند و آن را امتداد می دهد، و شمال ابر را پراکنده می کند و بخاطر آن خشک و خشک کننده می شود؛ این شناخت معروفی است که از ریح وجود دارد.

موید این مطلب این روایت است:

«نعم الریح الجنوب تکسر البرد عن المساکین و تلقح الشجر و تسیل الاودیه» فقیه ج ۱ ۳۶۷ ح ۵۲۳

«جنوب باد خوبی است، سرما را از بیچارگان می شکند، و درخت را بارور می کند و رودخانه ها را جاری می کند»

که شمال نقطه مقابل آن است.

صحیح ترین گزینه این است که خشکی و سردی بر آن غلبه دارد و البته بعضی از انواع آن مانند آن چه که در تابستان می وزد گرم است و گاهی رحمت است و گاهی عذاب، چنان که از روایت مفصلی که صدوق در فقیه آورده برداشت می شود. فقیه ج ۱ ص ۳۶۶ ح ۱۵۲۲

ریح و بیماریها

از روایات برداشت می شود که بعضی از انواع ریح مضر است و بهتر است بگوییم زیادی آن، مورد نظر است.

از روایات معلوم می شود که هر دردی در جسم به سبب ریح است (یعنی حس درد حتی اگر دلیلش غلبه یک طبیعت دیگر باشد)، که با توجه به این مطلب بعید نیست که معنای ریح جریانی که در اعصاب است و حس درد را به مغز می رساند -و نیز انتقال هر اخطار و اشاره ای از قسمت های مختلف بدن را- شامل بشود ؛ بنابراین نقش اساسی در احساس درد و ناخوشی دارد.

تعبیر پادشاهی که با آن مدارا می شود در اثبات اهمیت و نقش کاهش و افزایش آن در ایجاد بیماری و عوارض کفایت می کند ؛ البته اگر «یداری» «مدارا می شود» را به شکل مجهول بخوانیم که ظاهر هم همین است، و مدارا نمی شود مگر با چیزی که به دلیل اهمیتش و شکنندگی اش و آسیب پذیریش نسبت به آن نگرانی وجود دارد.

علاوه بر این دلایلی بر نقش آن در ایجاد بیماری وجود دارد.

روایت شده است:

«من قال فی دبر صلاه الفجر و فی دبر صلاه المغرب سبع مرات بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم دفع الله عنه سبعین نوعا من البلاء اهونه الریح و البرص و الجنون» کافی ج ۲ ص ۳۱ ح ۲۵؛ وسائل ج ۶ ص ۴۷۸؛ بحار ح ۸۳ ص ۱۳۲ ح ۹

«هر که بعد از نماز صبح ، نماز مغرب، هفت بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، خداوند هفتاد نوع بلا را از او دفع می کند که کمترین آن، ریح و پیسی و جنون است»

معنایش این است که ریح، بلا است، و ناگزیر زیادی آن مورد نظر است و زیادی ریح ، ریح است و آن را به ریح خاصی اختصاص نداده پس هر ریحی مورد نظر است یا خصوص ریح آسیب زننده.

روایتی دیگر که از امام کاظم ع نقل شده است:

«من الریح الشابکه و الحام و الابرده فی المفاصل تاخذ کف حلبه و کف تین یابس تغمرها بالماء و تطبخهما فی قدر نظیفه ثم تصفی ثم تبرد ثم تشربه یوما و تغب یوما حتی تشرب منه تمام ایامک قدر قدح روی» کافی ج ۸ ص ۱۹۱ ح ۲۲۱؛ وسائل ج ۴ ص ۱۰۵۰ ح ۸۴۹۰

«درمان ریح شابکه، حام، و ابرده[۲۱۸] در مفاصل: یک کف شنبلیله و یک کف انجیر خشک می گیری و روی آن آب می ریزی و در قابلمه ای تمیز آن دو را می پزی ، سپس صاف می کنی ، بعد سرد می کنی و بعد آن را یک روز می خوری و یک روز نمی خوری، تا در مجموع به اندازه یک قدح سیراب کننده از آن بخوری»

این روایت ریح مضر را به ریح شابکه اختصاص داده، و شاید منظور شکل سرکشی باشد که برطرف نمی شود، یا بیماری مداومی که قطع نمی شود.

روایت دیگر: که از امام صادق ع نقل شده است:

---

[۲۱۸] [ریح شابکه: ریحی است که تمام بدن را درگیر می کند و فرد نمی تواند حرکت کند و بر التهاب نخاع و تشنج قابل تطبیق است؛
حام یا خام: به درستی نمی توان تعریفی از آن در روایات پیدا کرد جز این که احتمالا رسوباتی در عروق یا بلغم موجب درد پا می شود و این یکی از تظاهرات این بیماری است؛
ابرده: به معنای سردی است که یکی از تظاهرات آن بیماری رماتیسم مفصلی است و بیماری های سرد دیگری هم از این عارضه ناشی می شود.

«کثره العطاس یامن صاحبه من خمسه اشیاء : اولها الجذام و ا لثانی الریح الخبیثه التی تنزل فی الرأس و الوجه والثالث یامن من نزول الماء فی العین والرابع یامن من سده الخیاشیم و ا لخامس یامن من خروج الشعر فی العین» مکارم الاخلاق ص ۳۵۵؛ مستدرک الوسائل ج ۸ ص ۳۸۵ ح ۹۷۴۸

«زیاد عطسه کردن، صاحبش را از پنج چیز در امان نگه می دارد: ۱. جذام، ۲. ریح خبیثی که در سر و صورت نازل می شود ۳. از ریختن آب در چشم جلوگیری می کند ۴. از گرفتگی بینی جلوگیری می کند ۵. از رشد مو در چشم جلوگیری می کند

که معلوم می شود یکی از انواع ریح نوع خبیث مضر است که نگران کننده است، و عطسه موجب پیشگیری از آن است.

در روایت دیگری است:

«و اعلم ان عله العطاس هی ان الله تبارک وتعالی اذا انعم علی عبد بنعمه فنسی ان یشکر علیها سلط علیه ریحا تدور فی بدنه فتخرج من خیاشیمه فیحمد الله علی تلک العطسه فیجعل ذلک الحمد شکرا لتلک النعمه و ما عطس عاطس الا هضم له طعامه» فقه الرضا ع ، مستدرک الوسائل ج ۸ ص ۳۸۴ ح ۹۷۴۷؛ بحار ج ۷۳ ص ۵۵ ح ۱۳؛

«بدان که دلیل عطسه این است که وقتی خداوند به بنده ای نعمتی می دهد و او شکر آن را فراموش می کند، ریحی را بر او مسلط می کند که در بدنش می چرخد و ازسوراخهای بینی اش خارج می شود ، و او خدا را بر آن عطسه شکر می کند، پس خداوند آن را به عنوان

شکر آن نعمت قرار می دهد ؛ و هیچ کس عطسه نمی کند مگر این که غذایش هضم می شود»

این حدیث را صاحب کافی در کتابش آورده با این تفاوت که به جای «تدور» ، «فتجاوز» آمده است؛ و مجاوزت به معنای گذر کردن از یک مکان و انتقال و جایگیر شدن در بین چیزی است.

این مطلب دلالت دارد بر این که ریح همان چیزی که درسینه و معده است نمی باشد بلکه ریحی است که قدرت چرخش در بدن دارد.

از بعضی از روایات استفاده می شود که عطسه کردن بیش از سه بار نشانه ریح است؛ روایت شده است که امیرالمؤمنین فرمودند:

«یسمت العاطس ثلاثا فما فوقها فهو ریح: خصال ص ۱۲۷ ح ۱۲۴

«عطسه کننده تا سه بار به سمت خوبی پیش می رود ولی بیش از آن معلول ریح است»

روایتی دیگر: که در رساله ذهبیه است:

«و من اراد ان لا یصیبه ریح فی بدنه فلیأکل الثوم کل سبعه ایام» رساله ذهبیه ص ۴۱؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۳۳ ح ۲۰۴۶۵؛

«هر کس می خواهد بدنش مبتلا به ریح نشود ، هفت روز یکبار سیر بخورد»

این موید دیگری است بر این که ریح احتمالا در تمام بدن وجود دارد و کن است منظور سرماخوردگی مصطلح امروزی باشد.

روایت دیگر: جابر بن حیان صوفی به امام صادق ع نوشت: یا بن رسول الله ریح شابکه مرا گرفتار کرده، از سر تا پایم را درگیر کرده برایم دعا کن، حضرت برایشان دعا فرمودند و نوشتند:

«علیک بسعوط العنبر و الزنبق علی الریق تعافی منها ان شاء الله»

«سعوط[۲۱۹] عنبر و زنبق ناشتا استفاده کن که ان شاء الله خوب می شوی»

این کار را کرد و چنان شد که گویا از بند رها شده است. این چیزی شبیه تشنج و درد کل بدن است.

موارد گذشته اثر ریح در کل بدن را بیان می کرد ؛ دلایلی هم وجود دارد که نشان می دهد ریح موجب بیماریهای خاص می شود.

یک روایت: انحراف صورت؛ عمر بن یزید روایت کرده است که: «نزد امام کاظم ع بودم گفته شد که ریح خبیث شبیب بن جابر را گرفتار کرده و صورت و چشمش را چپ کرده است؛ فرمودند:

«یوخذ له القرنفل خمسه مثاقیل فیصیر فی قنینه یابسه و یضم راسها ضما شدیدا ثم تطین و توضع فی الشمس قدر یوم فی الصیف و فی الشتاء قدر یومین ثم یخرجه فیسحقه سحقا ناعما ثم یدیفه بماء المطر حتی یصیر بمنزله الخلوق ثم یستلقی علی قفاه و یطلی ذلک القرنفل المسحوق علی الشق المائل و لا یزال مستلقیا حتی یجف القرنفل فانه اذا جف دفع الله عنه و عاد الی احسن عاداته باذن الله»

طب الائمه ص ۷۰ ؛ بحار ج ۵۹ ص ۱۸۶ ح۲ ؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۴۶ ح ۲۰۵۰۵ (یدیفه: یذیبه)

« برایش پنج مثقال میخک در ظرف شیشه ای خشک قرار داده شود و سر آن محکم بسته شود و بعد گِل گرفته شود در آفتاب قرار گیرد –در تابستان به اندازه یک روز و در زمستان به اندازه دو روز– سپس

خارجش کند و آن را نرم آسیاب کند و با آب باران مخلوط کند تا شبیه خلوق شود[۲۲۰] ؛ سپس [بیمار] به پشت بخوابد و این میخک آسیاب شده روی آن طرف که کج شده مالیده شود؛ به همان حالت خوابیده باشد تا میخک خشک شود؛ هنگامی که خشک شود خداوند بیماریش را برطرف می کند و به بهترین وضعیتی که داشته بر می گردد ان شاء الله»

اثبات این امر با تقریر سخن راوی توسط امام ع است که نقش ریح در آن را نفی نفرمودند.

روایت دیگر: حبس خونروش زنانه؛ در پاسخ سوال کسی که پرسیده بود روایت شده است: کنیزی می خرم چند ماه نزد من می ماند و عادت ماهانه پیدا نمی کند و این ناشی از سن بالا نیست ؛ او را به زنها نشان می دهم می گویند باردار نیست، آیا مباشرت با او جایز است؟ امام ع فرمودند:

«ان الطمث قد تحبسه الریح من غیر حبل فلا بأس ان تمسها فی الفرج» کافی ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۱؛ و ج ۵ ص ۴۷۵ ح ۲ ؛ وسائل ج ۱۴ ص ۵۰۱ ح ۱

«گاهی اوقات، ریح خونریزی قاعدگی را حبس می کند بدون این که بارداری وجود داشته باشد؛ مباشرت با او از ناحیه فرج اشکالی ندارد»

روایت دیگر: فاصله افتادن میان دندانها و تورم صورت: روایتی از پیامبر ص نقل شده است که فرمودند:

---

[۲۱۹] [سعوط به معنای ریختن دارو در بینی است که اشکال مختلف دارویی مورد استفاده قرار می گیرد اعم از آب گیاه یا روغن آن و یا پودر آن؛ در اینجا هم احتمالا هر سه حالت قابل استفاده است]

[۲۲۰] [خلوق: عطری که عمده اش از زعفران است و حالت خمیر نرم دارد]

«مر اخی عیسی بمدینه و اذا اهلها اسنانهم منتثره و وجوههم منتفخه فشکوا الیه فقال انتم اذا نمتم تطبقون افواهکم فتغلی الریح فی الصدور حتی تبلغ الفم فلا یکون لها مخرج فترد الی اصول الاسنان فیفسد الوجه فاذا نمتم فافتحوا شفاهکم و صیروه لکم خلقا ففعلوا فذهب ذلک عنهم» علل الشرایع ۲ ۵۷۵

«برادرم عیسی ع از شهری گذشت که دندانهای اهالی آنجا نامنظم و از جای خود پراکنده شده بودند و صورتهایشان متورم بود؛ به ایشان شکایت کردند؛ فرمودند: شما هنگام خواب دهانتان را می بندید، ریح در سینه ها می جوشد تا به دهان می رسد و راه خروجی ندارد، و به ریشه دندانها باز می گردد و به صورت آسیب می زند؛ هنگام خواب دهانتان را باز بگذارید و به این کار عادت کنید؛ این کار را کردند و مشکلشان برطرف شد.»

روایت دیگر: سوت کشیدن گوش؛ در وصیت پیامبر ص به علی ع آمده است:

«یا علی درهم فی الخضاب خیر من الف درهم ینفق فی سبیل الله و فیه اربعه عشر خصله : یطرد الریح من الاذنین و ...» فقیه ج ۴ ص ۳۶۹ ؛ مشابه آن در خصال ص ۱۲۷

«ای علی ع! یک درهم برای حنا گذاشتن خرج شود بهتر از هزار درهم است که در راه خدا خرج شود؛ حنا چهارده خاصیت دارد: ریح را از گوشها طرد می کند و ...»

روایت دیگر: بواسیر؛ در سوال فردی از کسی که داروی ریح بواسیر برایش فرستاد و به مقداری که در روایت است از آن خورد و ادامه روایت؛ که اگر چه در سوال راوی است ولی به همان شکل تکرار

شد و امام ع تقریر فرمودند: کافی ج ۶ ص ۴۱۳ ح ۲ ؛ مکارم ؛ مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۴۶ ح ۲۰۰۹۴

روایاتی هم هست که بطور کلی بیان می کند چه اموری ریح را دفع می کنند:

اول: عسل؛ روایت شده است که پیامبر ص فرمودند:

«العسل شفاء لطرد الریح و الحمی» بحار ج ۶۳ ص ۲۹۴ ح ۱۹ ؛ مستدرک ج ۱۶ ص ۳۶۷

«عسل شفایی برای طرد ریح و تب است»

دوم: زنیان و گردو؛ روایت شده:

«النانخواه و الجوز یحرقان البواسیر و یطردان الریح ...» مکارم الاخلاق ۱۹۱؛ مستدرک ج ۱۶ ص ۳۴۲ ح ۲۰۰۹۴

«زنیان و گردو بواسیر را می سوزاند و ریح را طرد می کند ...»

سوم: برگ ترب؛ روایت شده:

«کل الفجل فان فیه ثلاث خصال : ورقه یطرد الریح و لبه یسهل البول و اصوله تقطع البلغم» وسائل ج ۱۷ ص ۱۶۳ ح ۱

«ترب بخور که سه خاصیت دارد: برگش ریح را طرد می کند ، و مغزش مدر است و ریشه اش بلغم را قطع می کند»

دو نکته باقی مانده:

یکم: در روایات سخن از ریح منسیه و مسخیه آمده است؛ روایت شده است که پیامبر ص فرمودند:

«اذا حضر اجل المومن بعث الله الیه ریحین : ریحا یقال لها : المنسیه فانها تنسیه اهله و ماله واما المسخیه فانها تسخی نفسه عن الدنیا حتی یختار ما عند الله» کافی ج ۳ ص ۱۲۷

«هنگامی که اجل مومن می رسد خداوند دو ریح را به سوی او می فرستد؛ یکی منسیه نام دارد که اهل و مال او را از یادش می برد؛ و یکی مسخیه، که نفسش را از دنیا پاک می کند تا آن چه نزد خدا است را انتخاب کند»

اگر این ریح منسیه مختص زمان احتضار باشد موضوع بحث ما نیست وگرنه ریح سبب نسیان شده است وعلت آن است، و نسیان ازعوارض مترتب بر هیجان ریح است.

موید مطلب فوق حدیث قدسی زیر است :

«انی تطولت علی عبادی بثلاث : القیت علیهم الریح بعد الروح و لولا ذلک ما دفن حمیم حمیما» خصال ص ۱۱۲ ؛ فقیه ج۱ ص ۳۶۲ ح ۱۰۳۸

«من به سه چیز بر بندگانم انعام کردم: ریح را بعد از [رفتن] روح بر آنها القا کردم؛ و اگر این نبود هیچ دوستی ، دوستش را دفن نمی کرد»

دوم: گاهی اوقات ریح بر بادهای خارج از بدن اطلاق می شود:

«انما صار الانسان یاکل و یشرب بالنار و یبصر و یعمل بالنور و یسمع و یشم بالریح» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۵؛

«انسان با آتش می خورد و می نوشد، و با نور می بیند و عمل می کند، و با باد می بوید.

واضح است که ریحی که صدا و بو را منتقل می کند بادهایی است که خارج از بدن است و لذا برخی معتقد شده اند که طبایعی که مقوم بدن اند کن است است منشأ خارج از بدن داشته باشند.

البته بعید هم نیست که منظور ریح داخلی باشد که محسوسات زبان و بینی را به مغز منتقل می کند تا آن را درک کند و بشناسد.

در ذیل حدیث قبل آمده است:

«و انما فسد الجسد فی الدنیا لان الریح تنشف الماء فییبس فیبقی الطین فیصیر رفاتا و یبلی و یرجع کل الی جوهره الاول و تحرکت الروح بالنفس و النفس حرکتها من الریح فما کان من نفس المومن فهو نور موید بالعقل...»

«دلیل فاسد شدن بدن در دنیا این است که ریح آب را خشک می کند و گل می ماند و پراکنده می شود و می پوسد، و هر کدام به جوهر اولیه خود باز می گردد، و روح به وسیله نفس حرکت می کند و حرکت نفس از ریح است، و نفس مومن نوری است که با عقل تایید می شود...»

معلوم می شود که منظور از ریح منشفه (خشک کننده)، ریحی خارج از بدن است و ریح همانی است که انسان را به وجود آورده است چنان که مکررا گفته شد و همانی است که آن را استحاله و نابود می کند.

ناگفته نماند که در این روایت اسرار پنهانی هست که درک معنای آن مستلزم گذشت زمان و پیشرفتهای بیشتر است.

بخش چهارم

تشخیص و درمان غلبه طبایع

بخش چهارم

تشخیص و درمان غلبه طبایع[۲۲۱]

درمان غلبه طبیعتهای چهارگانه

از مجموع روایات برداشت می شود که اکثر بیماریها معلول غلبه یک طبیعت یا بیش از یک طبیعت اند و در نتیجه درمان غلبه ایجاد شده در طبیعت درمان ریشه همه بیماریهایی است که مترتب بر غلبه و زیادی آن طبیعت است، و بدین ترتیب درمان غلبه هر طبیعت ، درمان عامی است که بخشی از بیماریها را پوشش می دهد که شاید به یک چهارم یا حتی یک سوم بیماریها برسد.

در حدیث قدسی است که

«ایما جسد اعتدلت به هذه الانواع الاربعه التی جعلتها ملاکه و قوامه و کانت کل واحده منهن ربعا لاتزید و لاتنقص کملت صحته و اعتدل بنیانه فان زاد منهن واحده علیهن فقهرتهن و مالت بهن، دخل علی البدن السقم من ناحیتها بقدر ما زادت و ا ذا کانت ناقصه تقل عنهن حتی تضعف من طاقتهن و تعجز عن مقارنتهن» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۱۰

«هربدنی که این انواع چهارگانه که آنها را پایه ها و مقوم آن قرار داده ام در آن اعتدال یابد ،-به گونه ای که هر کدام یک چهارم باشد: نه زیاد شود و نه کم،- سلامتی کامل خواهد داشت و بنیانش معتدل می شود؛ پس اگر یکی از اینها از سایرین بیشتر شود و آنها را مقهور و بر آنها غلبه کند به همان اندازه زیادی، از ناحیه همان

طبیعت، در بدن بیماری وارد می شود ؛ و اگر کاستی یابد از آنها کمتر و ضعیف تر می شود و توان برابری با آنها را نخواهد داشت.»

معنای این سخن این است که بدن مرکب از چهار جزء است یعنی دم، سودا، صفرا و بلغم که از نظر اندازه با هم مساوی اند و طبایع نامیده می شوند؛ و بجا است که یکی از آنها از سایرین بیشتر نشود و کمتر هم نشود و اگر یکی از این ها زیادتر شد بیماری به سبب زیادی یا کاهش آن ایجاد می شود و شدت بیماری تابع مقدار زیادی یا نقصان است و مطلوب این است که آن را کاهش داد تا مساوی سایر طبایع شود؛ در ادامه مواردی را که هر طبیعت را درمان و آن را معتدل می کند بیان خواهیم کرد.

اموری هستند که همه طبیعتها را معتدل می کنند و اختصاص به یک طبیعت خاص ندارند که ابتدا آنها را بیان می کنیم؛ سپس علائم هیجان هر طبیعت و آن چه معتدلش می کند را مطرح می کنیم.

مواردی که همه طبایع را معتدل می کند:

اول: روایتی است صدوق از امام صادق ع نقل می کند:

«اربعه یعدلن الطبائع : الرمان السورانی، و البسر المطبوخ و البنفسج و الهندباء» خصال ص ۲۴۹ ؛

«چهار چیزند که طبیعتها را معتدل می کنند؛ انار سورانی، خرمای پخته، گل بنفشه و کاسنی»

شاید سورانی منسوب به سورا شهری در عراق از شهرهای سریانی باشد که در حومه بغداد است ؛ و در روایات این تعبیر می آید «کبیاض نهر سوری» «همچون سپیدی نهر سورا»؛ در مورد بنفشه و کاسنی هم قبلا مطالبی گفته شد.

---

[۲۲۱] این بخش ترجمه بحث اختلال طبایع در جلد دوم دراسه فی طب الرسول المصطفی اثر استاد عباس تبریزیان است

دوم: بادنجان: روایت شده است:

«الباذنجان جامع الطعم منفی الداء صالح للطبیعه منصف فی احواله»

«بادنجان طعم کاملی دارد، بیمای را دفع می کند و برای طبیعت مناسب است و در احوالش معتدل است»

که درباره اش صحبت شد.

روشن است که درمان طبیعت قبل از پیدایش بیماریِ متفرع بر زیادی و غلبه بیماری و درآغاز بیماری سودمند است وگرنه هر بیماری درمان خاص خود را دارد و اموری هستند که علائم ظاهری آن را تسکین می دهند؛ اما درمان طبیعت، درمان ریشه ای است که پس از پیشرفت بیماری و غالب شدن در بدن، فرد را از داروی خاص خود برای برطرف کردن علائم ظاهری ورفع اختلالات بوجودآمده بی نیاز نمی کند.

با این وجود ضروری است که علائم غلبه هر یک از طبایع و درمان آنها و آن چه باعث کاهش آنها می شود شناخته شود ، تا درمان طبیعت اولین گام برای رهایی از بیماریها پیش از استعمال دارو باشد و به بدن فرصت بدهد که تعدیل را ایجاد کند، و در مقابل بیماری و عواملش مقاومت کند و بمرور قدرت کافی برای مقابله با بیماری را پیدا کند؛ و اگر بیماری غالب شد و علائم آشکار شد و به سرعت انسان را مبتلا کرد در این صورت با داروی ریشه کن کننده بیماری که مخصوص هر بیماری است (تفصیل آن خواهد آمد) درمان انجام می شود.

اگر انسان احساس بیماری کرد لازم است علائم ذیل را مورد توجه قرار دهد:

نشانه های غلبه دم

۱. هنگامی که مریض می بیند

الف) چهره اش سرخ است

ب) خارش دارد

ج) بثورات پوستی پیدا کرده

د) چرت می زند و میل به خواب دارد و احساس تنبلی می کند و مدام خمیازه می کشد

ه) سرگیجه دارد خصوصا هنگام برخاستن

و) در برخی از اعضا حالت سنگینی و بی حسی یا احساس حرکت حشره دارد

اگر همه اینها یا بعضی از این ها در کسی ایجاد شود و به دنبالش بیماری خاصی –هر چه که باشد- پیش آید؛ این بیماری و آن نشانه ها معلول زیادی خون و غلبه آن است، که در این حالت بیمار اقدام به درمان ریشه ای خود می کند که اولین ومهمترین آن ها حجامت و فصد است، و پس از آن سایر مواردی که غلبه دم و بیماریهای آن را درمان می کند و بیان خواهد شد قرار می گیرد.

۲. لازم است طبیب و خود بیمار ، سن بیمار و زمان پیدایش بیماری را مورد توجه قرار دهند؛

الف) اگر سن بیمار کمتر از پانزده سال است، بیمار تحت غلبه دم است و امراض غلبه دم اغلب بیماریهایش را تشکیل می دهد.

ب) اگر فصل بهار است که از آذار شروع می شود تا اول حزیران، تحت حاکمیت دم است و اغلب بیماریهایش معلول غلبه دم و زیادی آن است.

۳. سزاوار است از بیمار برخی از امور شخصی پرسیده شود یا خودش به این موارد توجه کند؛ اگر در درون خودش موارد ذیل را می یابد اینها نشانه غلبه دم اند و بیماری های حاصله در این حالات معلول غلبه دم اند:

الف) دوست داشتن زنان و میل و رغبت شدید به آنها

ب) علاقه شدید به سایر لذات

ج) ارتکاب محارم و شهوات

علائم غلبه صفرا

۱. اگر بیمار مشاهده کرد که

الف) چهره اش زرد است

ب) احساس گرمای زیاد و گرگرفتگی دارد

ج) رطوبت در بدنش غلبه کرده است

د) تندی می کند

ه) مدام فکر و غم و غصه دارد

و) عقلش به هم ریخته است

این ها نشانه های غلبه صفرا است و اکثر بیماریهایی که در ا ین حالت ایجاد می شود –نشانه های بیماری هر چه که باشد- ناشی از غلبه صفرا است و باید یا با مسهل آن را بیرون بریزد یا با سرکه و زیتون و ... آن را بشکند.

۲. طبیب یا خود بیمار باید سن و زمان را در نظر بگیرد

الف) اگر پانزده سالگی تا ۴۰ یا ۵۰ سالگی باشد تحت حاکمیت صفرا است و

ب) اگر فصل تابستان و ماه حزیران تا ماه ایلول است تحت حاکمیت صفرا و زمان غلبه آن است.

۳. بجا است که بعضی از حالات شخصی را مورد توجه قرار دهد: اگر موارد ذیل غالب است، تحت حاکمیت مره است و اکثر بیماریهایش معلول غلبه آن است.

الف) عصبانیت

ب) سفاهت (کارهای ناشایست)

ج) شیطنت

د) تجبر

ه) تمرد

و) عجله

نشانه های غلبه سودا

۱. اگر علائم زیر را پیدا کرد ناشی از غلبه سودا است و لازم است آن را بیرون بریزد و اولین گام مانند صفرا، استعمال مسهل است و موارد دیگری که خواهد آمد.

الف) یبوست داشت

ب) رنگش مایل به سیاهی یا تیرگی شد

ج) دچار ترس شد

د) دچار وسواس شد

۲. باید سن را نگاه کند

الف) اگر از ۴۰ ، ۵۰ سالگی تا شصت سالگی است تحت حاکمیت سودا است و اکثر بیماریهایش معلول غلبه آن است

ب) اگر فصل پاییز و آغاز ماه ایلول است تحت حاکمیت سودا است و اکثر بیماریهایش ناشی از زیادی آن است.

۳. بجا است که حالات شخصی مورد توجه قرار گیرد؛ اگر موارد زیر غالب است تحت حاکمیت سودا است:

الف) حکمت

ب) موعظه

ج) معرفت

د) درایت

ه) نظم در امور

و) دور اندیشی

ز) نظر صائب داشتن

ح) متانت و وقار در آن چه بر عهده دارد

نشانه های غلبه بلغم

۱. اگر موارد زیر به وجود آمد ناشی از غلبه بلغم است که مانع وصول خون به اعضای بدن می شود و باید وارد اتاق گرم یا حمام شود و در آفتاب بنشیند و مواردی را استعمال کند که بلغم را از بین می برند.
۲. باید سن و زمان را مورد توجه قرار دهد؛ اگر

الف) به سن شصت سالگی رسیده است تحت حاکمیت بلغم است و اکثر بیماریهایش معلول غلبه بلغم است

ب) فصل زمستان است از ماه کانون اول تا ماه آذار تحت حاکمیت بلغم است و اکثر بیماریهای انسان معلول غلبه آن است.

۳. بجا است که حالات شخصی فرد مورد توجه قرار گیرد؛ اگر موارد ذیل وجود داشت همگی نشانه های زیادی بلغم است:

الف) اشتباه

ب) فراموشی

ج) خواب در غیر زمانش

د) بیداری در زمان خواب

ریح

ریح ، سردی و التهاب و درد شدیدی است که کن است با کمترین عامل و سببی ایجاد می شود، مثل در معرض هوای سرد قرار گرفتن که موضع قرمز می شود و تورم می کند و ملتهب می شود و اختصاص به موضع خاصی از بدن ندارد و هربار عوارضش در جایی از بدنش ایجاد می شود و گاهی همه بدن را فرا می گیرد که به آن ریح شابکه می گویند؛ و خلاصه پادشاهی است که باید با آن مدارا کرد.

بیماریهای هر طبیعت

نمی توان بیماریهای غلبه هر طبیعت را معرفی کرد و کن است یک بیماری گاهی معلول یک طبیعت باشد و گاهی معلول طبیعت دیگر ؛ سرماخوردگی کن ا ست معلول غلبه دم یا گرمی باشد و کن است معلول غلبه بلغم یا سردی باشد.

چنانکه گاهی غلبه یک طبیعت موجب غلبه طبیعت دیگر می شود مثلا بلغم موجب تنگی و انسداد عروق می شود و این تنگی و انسداد موجب تبیغ دم و هیجان آن می شود و درمانش حجامت است.

و نیز کن است داروی واحدی درمان دو طبیعت یا بیشتر باشد مثلا سویق مره و بلغم را جاروب می کند یا عسل و سیاهدانه طبایع را معتدل می کنند و در بخش درمان خاص هر بیماری [جلد سه دراسه فی طب الرسول المصطفی: درمان های اختصاصی و پیشگیری] به برخی از بیماریهایی که معلول غلبه تک تک طبایع هستند اشاره می کنیم.

درمان غلبه مره

درمانهایی وجود دارد که برای مطلق مره یا مره مطلق است که شامل صفرا و سودا است؛ البته از برخی از روایات استفاده می شود که مره مطلق، سودا است و در بعضی از روایات قرائنی وجود دارد

که معلوم می شود در خصوص آن مورد، منظور از مره ، صفرا است که ناگزیر باید در هر گروه از روایات به قرائن توجه کرد.

البته درمانهایی مخصوص سودا یا صفرا وجود دارد که بعد از بیان درمانهای مطلق مره ذکر خواهد شد.

۱۱. سرکه:

روایات درمان مره، متنوع و دارای الفاظ مختلفی است که گاهی تعبیر به شکستن کرده؛ مانند روایتی که برقی از امام صادق ع نقل کرده است:

«قال: قال امیرالمؤمنین ع : نعم الادام الخل یکسر المرار و یحیی القلب» محاسن ج ۲ ص ۴۸۶ ح ۵۴۷

«امیر المؤمنین فرمودند: سرکه چه خوب خورشی است ، مره ها را می شکند و قلب را زنده می کند»

که برای مره نوعی تصلب و تندی و خشکی در نظر گرفته که می تواند بشکند یعنی تندی و شدتش کاهش یابد که این برای هر دو مره صفرا و سودا قابل تصور است؛ مره از جنس قلیا است و سرکه اسید است و اگر ترکیب شوند واکنش نشان داده به آب و نمک تبدیل می شوند و دیگر برای صفرا تیزی و تندی باقی نمی ماند و بطور کلی اسید، اثرات مره را تضعیف می کند و از بین می برد.

و همینطور سودا که مره و قلیایی است و مرکز یبوست است، می توان شکستن آن را تصور کرد و می توان تعمیم آن را پذیرفت؛ بویژه که روایت می گوید مره ها را می شکند و معنایش این است که همه انواع مره ها را ، که صفرا و سودا هم جزء آن اند.

کلینی با سندش از امام صادق ع نقل می کند:

«قال: قال امیر المؤمنین: نعم الادام الخل یکسر المره و یطفئ الصفراء و یحیی القلب»

«فرمود: امیرالمؤمنین ع فرمودند: سرکه چه خوب خورشی است که مره را می شکند و صفرا را خاموش می کند و قلب را زنده می کند» کافی ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۷؛

این قرینه دیگری بر تعمیم است که کلمه مره برای مره سودا استفاده شده و تعبیر اطفا برای صفرا بجای کلمه کسر و شکستن آمده؛ گاهی اوقات لفظ کسر و شکستن اختصاص به سودا دارد که روایت گذشته این خصوصیت را دارد، ولی تعمیم روشن تر به نظر می رسد بویژه بعد از این روایت؛ تعبیر اطفا نشان می دهد که صفرا مانند آتش شعله و سوختن دارد.

لفظ دیگر اسکان (آرام کردن) است؛ نعمان از امام صادق ع روایت کرده است: که ایشان فرمودند:

«الخل یسکن المرار و یحیی القلب» دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۴۹ ح ۵۳۰

«سرکه مره ها را آرام می کند و قلب را احیا می کند»

که برای مره حرکت و جوشش و لرزش در نظر می گیرد و سرکه آن را آرام می کند، یا حرکت و اضطراب در کسی است که صفرای او غلبه کرده و دچار حرارت درون شده و به جوشش افتاده است و مضطرب شده، و سرکه صاحب مره را آرام می کند نه خود مره را؛ دو احتمال وجود دارد.

راوندی از امام صادق ع روایت کرده است:

«نعم الادام الخل یکسر المره و یحیی القلب و یشد اللثه و یقتل دواب البطن» دعوات راوندی، ص ۶۴؛

«چه خوب خورشی است سرکه ، مره را می شکند و قلب را زنده می کند و لثه را تقویت می کند و انگلهای شکم را می کشد»

تفاوت این روایت با قبلی در این است که مره را به صیغه مفرد گفته و معلوم می شود لزوما خصوص مره سودا اراده نشده و کن است مراد مطلق مره باشد [که در این صورت همه مره ها را شامل می شود].

۱۲. سویق:

بحث سویق گذشت، و در اینجا بحث مقابله آن با مره غلبه یافته مطرح است؛ کلینی و برقی با سند صحیح از امام صادق ع نقل کرده اند که فرمود:

«ثلاث راحات سویق جاف علی الریق ینشف المره و البلغم حتی یقال لا یکاد یدع شیئا» محاسن ج ۲ ص ۴۸۹؛ کافی ج ۶ ص ۳۰۶ ح ۸؛

«سه کف دست سویق خشک ناشتا ، مره و بلغم را خشک می کند تا جایی که گفته می شود چیزی باقی نگذاشت»

این روایت واضح است و نشان می دهد که می توان با یک چیز دو طبیعت (مره و بلغم) را درمان کرد و تعبیر به این که مره را خشک می کند اشعار به این دارد که مره مورد نظر مانند آب مرطوب و سائل است و احتمال این که صفرای سائل مورد نظر باشد را تقویت می کند که سویق خشک آن مایع را می مکد و آن مایع را از معده و روده ها و کل بدن خشک می کند.

در این جا روایتی است که آن را به معده اختصاص می دهد و کلینی با سند خود از امام صادق ع روایت می کند که فرمودند:

«السویق یجرد المره و البلغم من المعده جردا و یدفع سبعین نوعا من انواع البلاء» کافی ج ۶ ص ۳۰۶ ح ۱۱

«سویق مره و بلغم را از معده بطور کامل جاروب می کند و هفتاد نوع بلا را دفع می کند»

بین دو روایت تعارضی نیست زیرا روایت اول از سویق خشک سخن می گوید و این روایت از مطلق سویق، چه این که منافاتی نیست بین این که سویق، مره و بلغم را از معده جاروب کند، با این که از کل بدن جاروب کند، ولی در این که مره و بلغم با هم در معده باشند نوعی تشویش و ابهام دارد، این ها از کجا می آیند و شاید منظور چیزی است که در دیواره آن وجود دارد یا در آن جا به وجود می آید.

آن چه مشکل را بیشتر می کند روایتی است که کلینی از یکی از اهالی مرو نقل می کند که گفت: امام رضا ع فردی را نزد ما فرستاد که سویق درخواست کرد ما هم سویق آغشته به روغن نزد ایشان فرستادیم پس ایشان آن را پس فرستادند و پیغام فرستادند که

«ان السویق اذا شرب علی الریق و هو جاف اطفأ الحراره و سکن المره و اذا لت لم یفعل ذلک» کافی ج ۶ ص ۳۰۷ ح ۳؛

«سویق اگر ناشتا و خشک خورده می شود حرارت را فرو می نشاند و مره را آرام می کند و اگر آغشته (با آب یا روغن) شود این کار را نمی کند.

که خصوصیت آرام کردن مره توسط سویق آغشته به آب یا روغن را نفی می کند و لذا فقط خشک می ماند و در این صورت جمع بین دو روایت گذشته مشکل می شود مگر این که ملتزم شویم که این ها همگی اثبات کننده اند، و سویق نافع است حتی اگر آغشته به آب یا روغن باشد زیرا روایت اخیر معارض دارد و آن روایت دعائم است که از امام صادق ع نقل شده است:

«المحموم یغسل له السویق ثلاث مرات و یعطاه فانه یذهب بالحمی و ینشف المرار و البلغم و یقوی الساقین» دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۵۰ ح ۵۳۷؛

«برای فرد تب دار، سویق سه بار شسته می شود و به او داده می شود که تب را می برد و مره ها و بلغم را خشک می کند و دو ساق پا را تقویت می کند»

مگر این که بپذیریم که با شستن، ملتوت (آغشته به آب) نمی شود زیرا کن است بعد از شستن خشک شود، ولی روایت، خشک کردن را ذکر نکرده است و نهایتا روایت مرسله دعائم شاید نتواند در برابر روایت مرسله کافی که با روایت مسند طب الائمه تقویت می شود مقابله کند؛ روایتی که ابن بسطام از امام صادق ع نقل می کند که فرمود:

«ان السویق الجاف اذا اخذ علی الریق اطفأ الحراره و سکن المره و اذا لت ثم شرب لم یفعل ذلک» طب الائمه ص ۶۷

«سویق خشک اگر ناشتا خورده شود حرارت را می نشاند و مره را آرام می کند و اگر آغشته باشد و خورده شود این کار را نمی کند»

نتیجه بحث این است که سویق مفید است ؛ و روایتی تاثیر سویق ملتوت را نفی می کند و روایتی موید سودمندی سویق ملتوت به آب است ؛ و پس از تحقیق در مورد استعمال کلمه سویق ملتوت معلوم شد که در مورد ملتوت به روغن زیتون یا سایر روغنها به کار می رود و بدین ترتیب تنافی بین همه روایات مرتفع می شود؛ و اگر ملتوت مطلق مراد باشد چنانکه روایت هم مطلق است ، پس روایتی که ملتوت به آب را نافع می داند آن را تقیید می کند و سویق ملتوت به غیر آب، ذیل روایت نافیه باقی می ماند.

نتیجه نهایی این است که همه سویق ها غیر از سویق ملتوت به روغن زیتون یا سایر روغنها ، برای درمان مره مفید است؛ و بهترین سویق، سویق خشکی است که آغشته به روغن یا آب نشده ا ست ، سه کف از آن گرفته می شود (منظور کف دست بدون احتساب انگشتان است) ناشتا خورده می شود که این بهترین روش درمان با سویق است.

۱۳. آب سرد

برقی و کلینی از ابی طیفور طبیب روایت کرده اند که گفت: وارد بر امام کاظم ع شدم و ایشان را از نوشیدن آن نهی کردم ، فرمودند:

«و مابأس بالماء و هو یدیر الطعام فی المعده و یسکن الغضب و یزید فی اللب و یطفئ المرار» محاسن ج ۲ ص ۵۷۲ ح ۱۵ (عن محمد بن الحسن بن شمون عن ابی طیفور المتطبب و فی الکافی ج ۶ ص ۳۸۱ ح ۲ از سهل بن زیاد از محمد بن الحسن بن شمون البصری ... محمد ضعیف است و ابوطیفور مجهول.)

«آب ضرری ندارد، غذا را در معده به گردش در می آورد و غضب را آرام می کند و مغز را می افزاید و مره ها را خاموش می کند»

مهم این است که مره ها را خاموش می کند یعنی امام ع برای مره شعله و حرارت فرض کرده اند و آب آن را اطفا می کند ؛ همچنانکه هر آتش و شعله ای را خاموش می کند، و منظور در اینجا ضعیف شدن ماده قلیایی و شدت و حدت آن ، هنگام ترکیب با آب است، که این نسبت به صفرا روشن است، و روایتی دارد که در درمان صفرا خواهد آمد، و اطلاق آن شامل مره سودا هم می شود بویژه که با لفظ جمع ادا شده که به معنای همه مره ها است.

مقدار آبی که بیمار باید بنوشد تابع مقدار مره و تیزی آن است و لازم است بتدریج مقدار زیادی بنوشد تا عوارض بیماری و یبوست احتمالی برطرف شود.

۱۴. روغن زیتون (زیت) یا مویز (زبیب)

صدوق دو روایت را با الفاظ مشابه نقل می کند که خصوصیات مویز و روغن زیتون را بیان می کند، در خصال با لفظ مویز نقل می کند و در عیون با لفظ روغن زیتون.

در عیون با اسنادش از پیامبر ص نقل می کند که فرمودند:

«علیکم بالزیت فانه یکشف المره و یذهب البلغم و یشد العصب و یذهب بالضنی و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم» عیون اخبار الرضا ع ج ۱ ص ۸۱

«روغن زیتون را قدر بدانید؛ که مره را برطرف می کند و بلغم را می برد و عصب را تقویت می کند و بیماری از بین می برد و اخلاق را نیکو می کند و نفس را خوش می کند و غم را می زداید»

روایت دوم در خصال از پیامبر ص است که فرمودند:

«علیکم بالزبیب فانه یکشف المره و یذهب بالبلغم و یشد العصب و یذهب بالاعیاء و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم» خصال ص ۳۴۴ ح ۹

«مویز را قدر بدانید که مره را برطرف می کند و بلغم را می برد و عصب را تقویت می کند و ناتوانی را از بین می برد و اخلاق را نیکو می کند و نفس را خوش می کند و غم را می زداید»

این اختلاف در نقل نیست و دو روایت هم نیستند ؛ بلکه روایتی است که در یکی از دو کتاب از سوی یکی از چاپ کنندگان یا بعضی از نسخه نویسان و نویسندگان تصحیف شده ؛ نسخه های وسائل الشیعه، مختلف است و دو روایت را نقل می کند و در بعضی از نسخه های کتاب عیون و مستدرک و مکارم الاخلاق روغن زیتون است و در برخی مویز.

من گمان می کنم یا باید هر دو روایت را بپذیریم یا مویز را، چون برطرف کردن غم توسط مویز معروف است [روایات زیادی دارد].

۱۵. آلو

ابن بسطام از امام صادق ع نقل می کند که فرمودند:

«شکا رجل الی ابی جعفر مرارا هاجت به حتی کاد ان تحن ، فقال «سکنه بالاجاص» طب الائمه ص ۱۳۶؛

«با آلو آن را آرام کن»

روشن است که فرد مبتلا به یکی از انواع مره ها گرفتار شده ، یا صفرا یا سودا ، ولی نوع مره را هنگام پرسش از امام ع بیان نکرده و لذا جواب عام است، البته اشکالی که وجود دارد این است که همچنان که خواهد آمد روایت در خصوص صفرا وارد شده است.

حن یحنّ حنین الجاریه بکی عن حزن و تالم؛ عبارت تحنّ که منظور ناله کردن مره ها است کنایه از شدت هیجان آن است گویا مانند دختری است که ناله و گریه می کند، این احتمال هم هست که تصحیف شده باشد و اصلش یحنّ باشد و به مخاطب می گوید ولی منظورش خودش است.

در اینجا روایتی عام وجود دارد که ابن بسطام از امام صادق ع نقل می کند که در مورد آلو فرمودند:

«نافع للمرار و یلین المفاصل فلا تکثر منه فیعقبک ریاحا فی مفاصلک» طب الائمه ص ۱۳۶

«برای مره ها مفید است و مفاصل را نرم می کند ؛ زیاد مصرف نکن که موجب التهاب مفاصلت می شود»

در دومین روایت از امام صادق ع آمده که فرمودند:

«الاجاص علی الریق یسکن المرار الا انه یهیج الریاح» طب الائمه ص ۱۳۶

«آلوی ناشتا، مره ها را آرام می کند ولی موجب التهاب می شود»

روایت مطلق است که شامل آلوی خشک و تازه می شود و در روایتی که در مورد تسکین صفرا است آلوی تازه را ذکر می کند؛ ظاهرا منافع آلو با خشک شدن از بین نمی رود، چنانکه ابن بسطام از ائمه ع نقل کرده است که فرموده اند:

«علیکم بالاجاص العتیق فان العتیق قد بقی نفعه و ذهب ضرره و کلوه مقشرا فانه نافع لکل مرار و حراره و وهج یهیج منها» طب الائمه ص ۱۳۶

«آلوی خشک را قدر بدانید که نفعش باقی مانده و ضررش رفته است؛ آن را پوست کنده بخورید که برای تمامی مره ها و حرارت و شعله ای که ناشی از آن است مفید است»

۱۶. حمام رفتن بعد از غذا

از امام صادق ع علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

«من دخل الحمام علی الریق انقی البلغم و ان دخلته بعد الاکل انقی المره...»

«هر کس ناشتا وارد حمام شود بلغم را پاکسازی می کند و اگر بعد از غذا وارد شوی مره را پاکسازی می کند...»

گفته شد که حمام یکی از داروهای عام است و مهم در اینجا این است که مره را پاک می کند؛ و تعبیر انقاء (پاک کردن) به این اعتبار است که مره اضافی از زوائد و آلودگیهای مضر است؛ اثرات حمام ناشی از شستشوی ظاهر بدن و بخار موجود در حمام و گرمای اتاقهای آن و رطوبت و برودت و خشکی آنها است؛ مضاف به این که قبلش غذا خورده می شود که در روایت دیگری است که غذا خوردن مره ها را خاموش می کند: روایتی که از امام صادق ع نقل کرده است که هنگامی که ایشان می خواستند وارد حمام شوند [قبل از ورود] چیزی می خوردند؛ راوی می گوید عرض کردم مردمی که در نزد ما هستند می گویند: بهترین حالت [حمام] این است که ناشتا باشد ؛ فرمودند:

«لا بل یؤکل شیء قبله یطفی المرار و یسکن حراره الجوف» طب الائمه ۱۳۶

«نه! بلکه چیزی قبلش خورده می شود، که مره ها را خاموش می کند و حرارت درون را آرام می کند»

که اطفا را به غذا خوردن قبل از ورود به حمام نسبت می دهد.

۱۷. شانه کردن با عاج

طبرسی از امام هادی ع نقل کرده است که فرمودند:

«التسریح بمشط العاج ینبت الشعر فی الرأس و یطرد الدود من الدماغ و یطفئ المرار و ینقی اللثه و العمور» مکارم الاخلاق ص ۷۲ ؛

«شانه کردن با عاج، موی سر را می رویاند، و انگل را از مغز دفع می کند، و مره ها را خاموش می کند، و لثه و گوشت میان دندانها را پاک می کند»

تصور ارتباط شانه با خاموش کردن مره ها دشوار است و نوعی پیچیدگی در آن است؛ این روایت واحدی است که طبرسی به شکل مرسل آن را نقل کرده است.

۱۸. انار هنگام حجامت

زید شحام نقل کرده است که : نزد امام صادق ع بودم که حجام را خواستند و فرمودند:

«اغسل محاجمک و علقها»

«لیوانهای حجامتت را بشوی»

و اناری خواستند و میل فرمودند ؛ و پس از حجامت انار دیگری خواستند و میل فرمودند و فرمودند:

«هذا یطفئ المرار»

«این مره ها را خاموش می کند» مکارم الاخلاق ص ۷۳

مرجع کلمه این، خوردن انار است نه حجامت، زیرا حجامت مره را بر می انگیزد چنانکه از بعضی از روایات آتی در بحث حجامت استفاده می شود ، و انار درمان آن است.

۱۹. استعمال مسهل

شاید این مهمترین درمان مره باشد، مشی همانگونه که اکثریت گفته اند به معنای استعمال مسهل است و استعمالش در این معنا، شایع است؛ درمان سودمندی است که مره خصوصا صفرا را به شکل خوبی بیرون می ریزد و همانگونه که گفتیم یک سوم درمان است: به دلیل روایت از پیامبر:

«الداء ثلاثه، و الدواء ثلاثه، فاما الداء فالدم و المره و البلغم، فدواء الدم الحجامه، و دواء المره المشی و دواء البلغم الحمام»

«بیماری سه تا است، درمان هم سه تا است: بیماری، خون و مره و بلغم است؛ و درمان دم حجامت است و درمان بلغم حمام است و درمان مره مشی است» فقیه ج۱، ص ۱۲۶ ح ۲۹۹

و اگر منظور از مشی ، حرکت با دو پا باشد ، این هم معقول است و موجب هضم غذا و خروج صفرا و بیرون ریختن شدت و تندی آن می شود، و تحرک و فعالیت بدنی منشأ همه خیرات است.

۲۰. عسل

روایتی در موردش آمده :

«انه یحسم الصفراء و یمنع المره السوداء» فقه الرضا ص ۳۴۶

«صفرا را ریشه کن می کند و مانع مره سودا می شود»

گفته شد که عسل از داروهای عام همه بیماریها است ، و با سیاهدانه موجب تعدیل طبایع می شوند، و تعبیر قطع نسبت به سودا، این پیشفرض را دارد که سودا شبیه خونریزی است و لازم است قطع شود، یا آثارش قطع شود و ادامه پیدا نکند و این با بیرون ریختن دفعی آن کن است.

۲۱. داروی مرکب یک

در موردش وارد شده است که به اذن خداوند برای مره سوداو صفرا و بلغم ... مفید است: طب الائمه ۷۵ ، که بحثش در[۱] داروهای مرکب گذشت

درمان صفرا

منظور از صفرا مواد قلیایی منتشر در سراسر بدن است که اضافات و زائدات آن به کیسه صفرا می ریزد و پس از امتزاج با غذا یا بدون آن مجددا به بدن باز می گردد و موجب عصبانیت و تندی و شدت و ... از موارد پیش گفته می شود؛ چنانکه شعله و آتشی دارد که ناشی از تندی و شدت آن است و چیزهایی هستند که آن را خاموش و درمان می کنند، و این به دلیل آن چیزی است که در رساله ذهبیه آمده است

«و من اراد ان یطفئ لهب الصفراء ...»

«و هر کس می خواهد شعله صفرا را خاموش کند...»

که خواهد آمد؛ آن چه اهمیت دارد بیان مواردی است که آن را خاموش می کند و غلبه و تندی آن را درمان می کند که موارد ذیل اند:

۹. سویق عدس

گذشت که سویق خشک مره را بطور کلی درمان می کند و سخن در اینجا در مورد سویقی است که صفرا را درمان می کند که همان سویق عدس است؛ کلینی از امام صادق ع روایت کرده است که فرمودند:

«سویق العدس یقطع العطش و یقوی المعده و فیه شفاء من سبعین داء و یطفئ الصفراء و یبرد الجوف»

«سویق عدس ، عطش را قطع می کند و معده را تقویت می کند و درمان هفتاد بیماری در آن است ، و صفرا را خاموش می کند و درون را خنک می کند»

و نحوه عملکرد سویق در درمان با غذاهای سبک گفته شد و عدس در اینجا خاصیت مجربی دارد که طبیعت حقیقتا سرد و مفیدی دارد و یکی از فواید آن خاموش کردن صفرا توسط سویق عدس است که شعله اش را خاموش می کند و تندیش را می کشد.

۱۰. سرکه

در مورد آن روایت شده است:

«یکسر المره و یطفئ الصفراء و یحیی القلب» کافی ج ۶ ص ۳۲۹؛

«مره را می شکند و صفرا را خاموش می کند و قلب را زنده می کند»

که در درمان مره بطور کلی مطالبی گفته شد.

۱۱. آلوی سیاه

کلینی با سند معتبر از زیاد قندی روایت کرده است که گفت: بر امام کاظم ع وارد شدم و در برابرشان ظرف آبی بود که در آن آلوی سیاه فصل بود؛ حضرت فرمودند:

«انه هاجت بی حراره و ان الاجاص الطری یطفئ الحراره و یسکن الصفراء و ان الیابس منه یسکن الدم و یسل الداء الدوی». کافی ج ۶ ص ۳۵۹ ح ۱

«گرمی در من هیجان پیدا کرد؛ آلوی تازه گرمی را فرو می نشاند و صفرا را آرام می کند؛ و خشک آن خون را آرام می کند و بیماری شدید را ریشه کن می کند»

با توجه به این که روایت معتبر است لازم است در آن دقت کافی داشته باشیم چنانکه راوی هنگام توصیف واقعه دقت داشته است و همه قرائن و شواهد را مورد توجه قرار داده است، آن جا که می گوید «تور ماء» : تور ظرفی کوچک است و مقید کردن آن به این که تور ماء است یا به این معنا است که صرفا برای آب استفاده می شود، یا این که در آن تور آب بوده است، و آن چه من از آن می فهمم این است که آلوها در آن بخوبی شسته شده بگونه ای که فردی که واردشده –زیاد قندی- توجهش جلب شده است.

بعد آلوی موجود در ظرف را مقید به سیاهی کرده، و نه سرخ یا زرد که بیان کننده نوع آن و میزان رسیدنش است ، زیرا سیاه قبل از این که برسد قرمز است؛ و ظریفترین نکته در دقتهایش عبارت «فی ابانه» است، یعنی در زمانش که به این توجه کرده که تازه بوده نه خشک، و در فصلش بوده و به این روایت توجه داشته که میوه در فصلش درمان است.

نکته بعدی این است که امام ع آن را مقید به تازه بودن کردند و فرمودند که تازه اش حرارت را خاموش می کند که دلالت بر ارتباط قوی میان حرارت درون و مره صفرا دارد که آلو صفرا را خاموش می کند و حرارت را فرو می نشاند.

از مجموعه روایات آشکار است که آلو به شدت سرد است به گونه ای که اگر زیاد مصرف شود موجب التهاب مفاصل می شود ، یا همچنانکه معروف است مسهل قوی است و لذا یکی از انواع درمان با مسهل است که از درمانهای اساسی مره است.

۱۲. ماهی تازه

کلینی نقل می کند از محمد بن یحیی که گفت: یکی از اصحاب ما به ابو محمد (امام سجاد) ع نامه نوشت و از غلبه خون و صفرا شکایت کرد و گفت: وقتی حجامت می کنم صفرا هیجان پیدا می

کند و اگر حجامت را به تاخیر بیندازم غلبه خون به من آسیب می زند ، چه می فرمایید؟ امام نوشتند:

«احتجم و کل علی اثر الحجامه سمکا طریا کبابا» ،

«حجامت کن ، و پس از حجامت ماهی تازه کباب شده بخور»

می گوید مجددا مسئله را خدمت امام ع مطرح کردم و نوشتند:

«احتجم و کل علی اثر الحجامه سمکا طریا کبابا بماء و ملح»

«حجامت کن و پس از حجامت ماهی تازه کباب شده با آب و نمک بخور»

می گوید این دستور را استفاده کردم و خوب شدم، و غذایم همین شد. کافی ج ۶ ص ۳۲۴؛ مکارم الاخلاق ص ۱۶۲

از روایت معلوم می شود که محمد بن یحیی مکاتبه اول را مشاهده کرده و نامه را دیده است چون نگفت: یکی از اصحاب ما به من خبر داد که نامه نوشت بلکه می گوید «نوشت» یعنی از روی علم و مشاهده خبر می دهد، بله مکاتبه دوم را مشاهده نکرده چون می گوید «گفت» ؛ اگر این که گفتیم تام باشد در نتیجه روایت معتبر است و سندش هم نزدیک است و نشان می دهد که حجامت صفرا را به هیجان می آورد، و همینطور هم هست و به همین دلیل به ما توصیه شده قبل و بعد از حجامت، انار بخوریم، و ماهی بخوریم ؛ چنانکه در این روایت و غیر این هست؛ بلکه بعضی از روایات تصریح دارد به این که موجب هیجان مره می شود ، مانند روایتی که از حجامت هنگام روزه داری منع می کند و دلیلش را ترس از خروش مره پس از حجامت می داند، که امری قابل فهم است زیرا کمی خون گاهی همراه غلبه مره است.

ماهی تازه مانند انار و آلو به شدت سرد است و حرارت صفرا بلکه مطلق حرارت را فرو می نشاند.

منظور از تازه نقطه مقابل ماهی خشک است که ضررهای بسیار دارد، مانند سایر گوشتهای خشک ، و بیماریهای متعددی را به وجود می آورد.

منظور از کباب، پخته شده روی آتش است در مقابل سرخ شده در روغن زیتون و سایر روغنها، و پخته شده در آب.

شاید اضافه کردن آب و نمک برای خوش طعم کردن آن باشد که البته نمی توان ثابت کرد زیرا روایت قطع شده است و معلوم نیست راوی اش چه کسی بوده است، بر خلاف نامه نگاری اولی که همانطور که گفتیم سند دارد، بویژه که نامناسب بودن خوردن نمک و غذای شور بعد از حجامت گذشت؛ مگر این که در فصل مناسب مورد نظر باشد.

۱۳. آب سرد

گفته شد که آب مره ها را خاموش می کند و دراینجا تصریح به آرامش بخشی آن در خصوص صفرا وجود دارد؛ در فقه رضوی وارد شده است:

«و اروی فی الماء البارد انه یطفئ الحراره و یسکن الصفراء و یهضم الطعام و یذهب الفضله التی علی رأس المعده و یذهب بالحمی» فقه الرضا ص ۴۷.

«در مورد آب سرد روایت می کنم که: حرارت را فرو می نشاند، و صفرا را آرام می کند، و غذا را هضم می کند و اضافاتی که سر معده است را می برد و تب را از بین می برد»

و هنگامی که فردی در خانه بیمار می شد امام صادق ع می فرمودند:

«انظروا فی وجهه فان قالوا اصفر قال: «هو من المره الصفراء» فیأمر بماء فیسقی و ان قالوا احمر قال «دم» فیامر بالحجامه» مکارم الاخلاق ص ۷۳

«به چهره اش نگاه کنید، اگر می گفتند زرد است می فرمودند ناشی از مره صفرا است پس امر می فرمودند به نوشیدن آب ، و اگر می گفتند سرخ است می فرمودند دم است و امر به حجامت می فرمودند»

۱۴. مجموعه ای از داروها

در رساله ذهبیه آمده است: حزیران سی روز است و سلطه بلغم و دم درآن زائل می شود و زمان صفرا روی می کند؛ در آن از خسته شدن نهی شده و نیز از خوردن گوشت چرب و زیاد خوردن گوشت، و از بوییدن مشک و عنبر نهی شده؛ خوردن سبزیجات سرد مانند کاسنی و خرفه و نیز خیار چنبر و خیار و شیرخشت و میوه های تازه و نیز استفاده از ترشیجات مفید است؛ و از گوشتها ، گوشت بز دو ساله و یک ساله و از پرندگان بوقلمون و تیهو و دراج و نیز انواع شیر و ماهی تازه.

ملاحظه می کنید که امام ع تمام سبزیهای سرد و صیفی جات سرد و گوشت های سرد مانند گوشت بز و شیرها را جمع کرده است، که هر کدام به تنهایی برای صفرا مفید است، و ضروری نیست همه با هم مصرف شوند.

۱۵. درمانهای متنوع:

در رساله ذهبیه آمده است:

«و من اراد ان یطفئ لهب الصفراء فلیأکل کل یوم شیئا رطبا باردا و یروح بدنه و یقل الحرکه و یکثر النظر الی من یحب» رساله ذهبیه ص ۴۲

«و هر کس میخواهد شعله صفرا را فرونشاند هر روز یک چیز تر و سرد بخورد، و به بدنش استراحت بدهد و حرکت را کم کند و زیاد به محبوبش نظر کند»

زیادی حرکت و خستگی موجب برانگیختن صفرا می شود زیرا حرکت شدید نیاز به محرک شدید دارد که همان صفرا است و لذا مغز به تولید کننده های آن پیام می فرستد و آن ها را فعال می کند؛ چه این که گردش سریع خون زوائد صفرا را به مقدار بیشتری به کیسه صفرا می برد.

ظریفتر از آن این است که نگاه کردن به کسی که دوستش دارد شعله صفرا را خاموش می کند که این نیازمند بررسی و تجربه است.

۱۶. داروی مرکب هفت (شافیه)

در مورد آن آمده است هنگامی که سه ماهه شد برای صفرا و بلغم سوخته و هیجان تمام بیماریهای ناشی از صفرا خوب است که ناشتا خورده می شود.

و نیز وارد شده است: هنگامی که هشت ماهه شد برای صفرا و بیماری ای که خوف ابتلا به خوره را ایجاد می کند مفید است که با آب خورده می شود و باید بدن با هر روغنی که باشد روغن مالی شود.

و نیز هنگامی که ده ماهه شد برای مره سودا و صفرا که فرد اضطراب و گرگرفتگی پیدا می کند خوب است و به اندازه یک عدس با سرکه و سفیده تخم مرغ، ناشتا با هر روغنی که خواست هنگام خواب می خورد.

یعنی محلولی از سرکه و سفیده تخم مرغ درست می شود که به همراه یک عدس از داروی شافیه با هر روغنی که خواست، آن را روغن مالی می کند و هنگام خواب می خورد؛ یعنی دو بار در روز ، یک بار همراه سرکه و سفیده تخم مرغ و یک بار همراه هر روغنی یا حتی بدون روغن.

درمان غلبه سودا

منظور از سودا مواد قلیایی سیاهرنگی است که در کل بدن بویژه در پایین شکم به وجود می آید و منجر به یبوست و خروج مدفوع سیاه رنگ می شود و رنگ پوست فرد را تیره می کند و بدنش خشک می شود، و زائدات آن به طحال می رود؛ همین ماده است که موجب ترس و وسواس می شود؛ و روایات برای درمانش موارد زیادی را ذکر کرده است؛ به احتمال زیاد اکثر مواردی که مره را

بطور کلی درمان می کنند در واقع در درجه اول درمان سودا هستند مانند مشی و سرکه و آلو و ... و لذا درمانهای خاص سودا کمتر از صفرا هستند. این مواردعبارتند از:

۹. بادنجان

شیخ طوسی از امام صادق ع نقل می کند که فرمودند:

«الباذنجان جید للمره السوداء» امالی طوسی ص ۶۶۶،

«بادنجان برای سودا خوب است»

و برقی از ایشان نقل می کند:

«کلوا الباذنجان فانه جید للمره السوداء» محاسن ج ۲ ص ۵۲۶ ح ۷۵۷.

«بادنجان بخورید که برای سودا خوب است»

احتمالا منظور از کلمه جید (خوب است) این است که درمان غلبه آن است، یعنی منظور از خوب است این است که درمان آن است و گاهی اوقات تصور می شود که بادنجان در حالی که سودا را درمان می کند موجب آسیب دیدن طبیعت دیگری می شود ولی امام ع آن را رد می کنند و می فرمایند:

«الباذنجان جید للمره السوداء و لا یضر بالصفراء» طب الائمه ۱۳۹

«بادنجان برای سودا خوب است و به صفرا آسیبی نمی زند»

۱۰. قی (استفراغ)

یعنی تعمدا استفراغ کند قبل از این که خودبخود استفراغ کند.

۱۱. فصد

۱۲. مداومت بر نوره کشیدن

در رساله ذهبیه آمده است:

«و من اراد ان یحرق السوداء فعلیه بکثره القیء و فصد العروق و مداومه النوره» رساله ذهبیه ج ۴۲

«هر که می خواهد سودا را بسوزاند باید بسیار قی کند، فصد کند و بر نوره مداومت داشته باشد»

علتش این است که نوره کشیدن موجب تسریع خروج مو می شود و با خروج آن بیماری خارج می شود ؛ به دلیل این که وارد شده است که دردهای بدن و بیماریهایش با خروج مو از منافذ آن و خروج ناخن از سرانگشتان خارج می شوند و لذا انسان به نوره کشیدن و تراشیدن سر و گرفتن ناخن ها در هر هفته امر شده است تا رشد مو و ناخن تسریع شود و با خروج آنها دردها خارج شود ، و اگر بلند شوند سرگردان می شوند و خروجشان کاهش یافته و دردها و بیماریها در بدن حبس می شود و موجب ظهور بیماریها و دردها می شوند. توحید مفضل ص ۳۳ ؛ بحار ج ۳ ص ۷۷.

۱۳. عسل

گفته شد که عسل هر دو مره را درمان می کند؛ روایت شده است:

و من لعق لعقه عسل علی الریق یقطع البلغم و یکسر الصفراء و یقطع المره السوداء. فقه الرضا ع ص ۴۷

«هر کس ناشتا به اندازه یک قاشق مرباخوری عسل بخورد ، بلغم را قطع می کند و صفرا را می شکند و سودا را قطع می کند».

۱۴. داروی مرکب یک

گفته شد که این دارو هر دو مره را درمان می کند.

۱۵. افتیمون

در توحید مفضل از کلام امام ع آمده است:

«فکر فی هذه العقاقیر و ما خص بها کل واحد منها من العمل فی بعض الادواء فهذا یغور فی المفاصل فیستخرج الفضول الغلیظه مثل الشیطرج و هذا ینزف المره السوداء مثل الافتیمون ...» توحید مفضل ص ۱۰۶

«در این گیاهان دارویی و خواص منحصر به فرد آنها برای بعضی از بیماریها بیندیش ؛ این در مفاصل نفوذ می کند و زائدات غلیظ را مانند شیطرج بیرون می کشد، و این مانند افتیمون سودا را می خشکاند»

تعبیر نزف (خونریزی) نشان می دهد که از جنس خون یا مانند آن است.

۱۶. داروی مرکب هفت (داروی شافیه)

در مورد آن روایت شده است که هنگامی که یازده ماهه شود به اندازه یک نخود برای سودا که فرد را مبتلا به ترس و وسواس می کند خوب است.

درمان بلغم

روایات درمان بلغم بسیار زیاد است و روشهای درمانی مطرح شده در آنها هم بسیار زیاد است؛ اینها نشان می دهد بلغم اهمیت زیادی دارد.

بلغم علت بروز پیری و زوال بدن و ضعف قوا و خرابی ساختار فرد می شود چه این که نظم امور فرد به هم می ریزد به گونه ای که در نزد دیگران می خوابد و وقت خواب بیداری می کشد و گذشته را به یاد نمی آورد و کارهایی را که در زمانهایی انجام داده است فراموش می کند ؛ ستون های بدنش حالت پوسیدگی پیدا می کند و شادابی و طراوتش را از دست می دهد و رشد مو و ناخنهایش

کاهش می یابد و بطور دائم بدنش رو به زوال و فرسایش می رود، چرا که تحت سلطه بلغم است و بلغم ، سرد و جامد است و به دلیل جمود و سردیش هنگامی که در نهایت قوت بلغمی قرار بگیرد هر بدنی نابود می شود ؛ که همه اینها را در کتاب امراض ذکرکردیم.

از روایات بسیار زیاد و روش های متعددی که برای درمان بلغم وارد شده است می توان فهمید که درمان بلغم دشوار است، و با توجه به تاکیداتی که شده لازم است با یک سیاست پیگیر و مداوم با غلبه بلغم مقابله کرد و دائما برای کاهش آن تلاش کرد.

منظور از بلغم اخلاطی که مشاهده می شود نیست ، بلکه خلط نشانه غلبه بلغم و زیادی آن است، و گاهی اوقات انسان تحت سلطه بلغم است بدون این که این خلطها خارج شود، اگر چه غالبا این ها توام اند؛ بلغم نشانه های خاصی ندارد و نشانه های آن همه نشانه های پیری و مواردی است که پس از شصت سالگی بطور عادی فرد را مبتلا می کند.

و ما همه مواردی را که به عنوان درمان بلغم ذکر شده بیان می کنیم:

۲۹. افطار با آب ولرم

افطار به معنای خوردن و نوشیدن بعد از امساک و روزه است، روایت شده است که پیامبر ص هنگام افطار با حلوا شروع می کردند و اگر نبود یک قند و چند خرما و اگر هیچکدام نبود با آب ولرم افطار می فرمودند و می فرمودند:

«ینقی المعده و الکبد و یطیب النکهه و الفم و یقوی الاضراس و یقوی الحدق و یجلو الناظر و یغسل الذنوب غسلا و یسکن العروق الهائجه و المره الغالبه و یقطع البلغم و یطفئ الحراره عن المعده و یذهب بالصداع» کافی ج ۴ ص ۱۵۳ ح ۴.

«معده و کبد را پاک می کند، بوی بد دهان را به بوی خوش تبدیل می کند ، دندانها و حدقه را تقویت می کند، چشم را جلا می دهد، گناهان را بخوبی شستشو می دهد، ژنهای هیجان یافته و مره غلبه یافته را

آرام می کند، و بلغم را قطع و حرارت معده را خاموش می کند و میگرن را از بین می برد»

شاید آب ولرم همیشه این آثار را داشته باشد بدون این که مقید به روزه و افطار باشد ، مانند قطع بلغم ، اما حداقل این خواص را زمانی که معده خالی است دارد بدون این که روزه شرعی با تمام شرایطش وجود داشته باشد.

در مورد «بلغم را قطع می کند» ظاهرا منظور قطع خلطی است که مشاهده می شود که با درمان زیادی بلغم و غلبه آن که اهمیت هم دارد برطرف می شود و قطع خلط نشانه تعادل بلغم موجود در بدن است ، بلغمی که مقوم آن و یکی از ارکان آن است و زیادی آن آسیبهایی را به دنبال دارد؛ و این حائز اهمیت است.

۳۰. زن زیبا

یکی از راههای رهایی از بلغم و آسیبهای آن که پیری و ... است، ازدواج با زن زیبا است؛ روایت شده است:

«المرأه الجمیله تقطع البلغم و المرأه السوداء تهیج المره السوداء»

کافی ج ۵ ص ۳۳۶ ح ۱؛

«زن زیبا، بلغم را قطع می کند و زن زشت، سودا را برمی انگیزد»

علی الظاهر منظور از این واژه زن زیبا است هر چند اخلاقش خوب نباشد، ولی این احتمال هم وجود دارد که زیبایی اخلاق مورد نظر باشد بقرینه مقابلش که در برخی از روایات سوءاء یعنی بداخلاق آمده است؛ البته نقل ها مختلف است: در برخی از روایات سوداء و در برخی از روایات سوءاء آمده است.

در اینجا قرینه دیگری وجود داردکه در درمان بعدی می آید ولی با این وجود صدوق در مقنع می گوید: از امام صادق ع روایت شده است که نگاه کردن به زن زیبا بلغم را قطع می کند ؛ فرمودند

زیبا یعنی نیکو چهره و نگاه کردن به زن سوء سودا را بر می انگیزد و منظور از سوء، گستاخ و زشت است.

۳۱. زن خوش اخلاق

یکی از اصحاب امام صادق ع به امام ع از بلغم شکایت کرد: امام ع فرمودند:

«اما لک جاریه تضحکک؟ قلت لا، قال : «فاتخذها فان ذلک یقطع البلغم» کافی ج۵ ص ۳۳۶

«آیا کنیزی نداری که تو را بخنداند؟» گفت: نه ؛ امام فرمودند «بگیر، چرا که بلغم را قطع می کند»

می توان از این روایت برداشت کرد که هنگامی که کسی طبیعت بلغمی دارد و نمی خندد و دائما عبوس است و خودش را با حساسیتی که دارد اذیت می کند و از کوچکترین چیز متاثر می شود، علتش بلغم غالب او است و درمانش زنی است که او را بخنداند و با او انس بگیرد و هم و غم او را برطرف کند و شاید ملاک خود خنده به هر طریقی باشد ولو به وسیله زنی که او را بخنداند نباشد، ولی اگر بخواهیم به ظاهر کلمات روایت ملتزم باشیم باید بر خنداندنی که توسط کنیز خوش اخلاق شوخ طبع باشد توقف کنیم.

۳۲. سویق خشک

غذایی است که از سبوس گندم و جو یا آرد نرم تفت داده شده به دست می آید و با آب و عسل مخلوط می شود و گاهی اوقات با روغن ترکیب می شود؛ نوع خوب آن سویقی است که با روغن آغشته نشود و آن چه برای بلغم توصیف شده، سویق خشکی است که حتی با آب هم مخلوط نشده باشد.

کلینی با سند خودش روایتی را از امام صادق ع نقل کرده است که فرمودند:

«ثلاث راحات سویق جاف علی الریق ینشف البلغم و المره حتی لا یکاد یدع شیئا» کافی ج ۶ ص ۳۰۶ ح ۸ ؛

«سه کف سویق خشک ناشتا، بلغم و مره را می خشکاند و تا جایی که تقریبا چیزی باقی نمی گذارد»

این مورد به درمان ریشه ای نزدیکتر است و صرف قطع موقت بلغم نیست بلکه بلغم را بطور ریشه ای درمان می کند و ماده آن را ریشه کن می کند و می خشکاند؛ و گمان نمی کنم با بلغمی که یکی از طبایع است ارتباطی داشته باشد؛ و آن را تنظیم و تعدیل نمی کند، اگر چه احتمالش وجود دارد.

در اینجا روایت وجود دارد که دلالت دارد بر زدودن بلغم صرفا از معده؛ کلینی با سندش از امام صادق ع نقل کرده که فرمودند:

«السویق یجرد المره و البلغم من المعده جردا و یدفع سبعین نوعا من انواع البلاء» کافی ج ۶ ص ۳۰۶ ح ۱۱؛

«سویق مره و بلغم را بطور کامل از معده جاروب می کند و هفتاد نوع بلا را دفع می کند»

ولی این روایت از مطلق سویق سخن می گوید در حالی که روایت اول از سویق ناشتا به اندازه سه کف دست سخن می گوید که سودمند است و بر این اطلاق مقدم است، بلکه هر دو اثبات کننده اند یعنی سویق بطور کلی بلغم را از معده جاروب می کند و هفتاد نوع بلا از انواع بلاها را دفع می کند و در زمره داروهای عام قرار می گیرد ؛ و اگر انسان آن را ناشتا و به اندازه سه کف دست بخورد بلغم را از کل بدن خشک می کند و آن را درمان می کند.

نعمان از یکی از معصومین ع نقل می کند:

«ان السویق ینبت اللحم و یشد العظم و قال: المحموم یغسل له السویق ثلاث مرات و یعطاه فانه یذهب بالحمی و ینشف المرار و البلغم، ویقوی الساقین» دعائم الاسلام ج ۲ ص ۱۵۰ ح ۵۷۳ ؛

«سویق گوشت را می رویاند و استخوان را مستحکم می کند و فرمودند: برای تب دار سویق سه بار شسته شود و به او داده شود که تب را می برد و مره ها و بلغم را خشک می کند و ساقین را تقویت می کند»

شاید سه بار شستن اختصاص به تب داشته باشد، و خاصیت درمان بلغم متوقف بر آن نیست زیرا خشک آن [برای این منظور] توصیف شده است و اگر چه شستن منافاتی با خشک خوردن ندارد و می تواند بشوید و آن را خشک کند.

۳۳. شکر طبرزد

شکر سختی است که به دلیل سختی اش با تیشه و تبر شکسته می شود؛ شاید همان نبات معروف یا قند باشد که در بخش درمان با شیرین درباره آن صحبت شد؛ که بلغم را درمان می کند؛ از امام رضا ع روایت شده است: که فرمودند:

«السکر الطبرزد یأکل البلغم اکلا» کافی ج ۶ ص ۳۳۳ ح ۴؛

«شکر طبرزد بلغم را بطور کامل می بلعد»

و شاید بلغمی را که از طبایع است درمان می کند و آن را می خورد به معنای درمان زیادی آن و کاهش دادن آن است تا زیادیش موجب جمود بدن نشود ؛ و شاید منظور خلطهایی باشد که مشاهده می کنیم و اکل آن به معنای تمام شدنش باشد که چیزی نماند که همراه سرفه یا بدون آن خارج شود؛ موید این مطلب روایتی است که ابنا بسطام از زراره از امام صادق ع نقل کرده اند که امام ع فرمودند:

«ویحک یا زراره ما اغفل الناس عن فضل السکر الطبرزد و هو ینفع من سبعین داء و هو یأکل البلغم اکلا و یقلعه من اصله» طب الائمه ص ۶۶؛

«زراره به هوش باش ، چقدر مردم از امتیاز شکر طبرزد غافل اند؛ هفتاد بیماری را برطرف می کند و بلغم را می بلعد و آن را ریشه کن می کند»

معنای این روایت این است که درمان ریشه ای است و احتمالا منظور بلغم طبیعتی یا بلغم غلبه یافته است.

۳۴. عسل

در صحیفه الرضا ع با اسنادش از پدران ایشان از پیامبر ص آمده است:

«ثلاثه یزدن فی الحفظ و یذهبن بالبلغم: قراءه القرآن و العسل و اللبان» صحیفه الرضا ع ص ۶۱ ح ۱۲۷

«سه چیز حافظه را تقویت می کند و بلغم را از بین می برد: قرائت قرآن، عسل و کندر»

[روایتی] در جعفریات از علی بن ابی طالب ع است:

«ثلاث یذهبن بالبلغم: قراءه القرآن و اللبان و العسل»

«سه چیز بلغم را از بین می برد: قرائت قرآن ، کندر و عسل»

که این روایت با طرق دیگر نقل خواهد شد؛ در مکارم از امیرالمومنین نقل شده است:

«العسل شفاء من کل داء و لا داء فیه، یقل البلغم و یجلو القلب» جعفریات ص ۲۴۱.

«عسل درمان همه بیماریها است، و هیچ عارضه ای ندارد؛ بلغم را کاهش می دهد و قلب را جلا می دهد»

با توجه به ذکر کلمه «کم می کند» این احتمال وجود دارد که منظور بلغم غلبه یافته باشد.

ولی در فقه الرضا ع آمده است:

«و من لعق لعقه عسل علی الریق یقطع البلغم و یکسر الصفراء ...»

فقه الرضا ع ص ۴۷ ؛ کافی ج ۶ ص ۳۳۲

«هر که به اندازه یک قاشق ناشتا ، عسل بخورد ، بلغم را قطع می کند و صفرا را می شکند»

در اینجا بر خلاف روایات قبلی و بعدی آن را مقید به ناشتا بودن کرده است که رعایت آن بهتر است.

۳۵. آیات قرآن

که منظور خواندن آیاتی از قرآن است همچنانکه که از عموم روایات استفاده می شود.

۳۶. جویدن کندر

به دلیل روایتی که از امیرالمومنین ع نقل شده است که فرمودند:

«لعق العسل شفاء من کل داء: قال الله عزوجل: «یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس» و هو مع قراءه القرآن و مضغ اللبان یذیب البلغم» فقه الرضا ع ص ۴۷ ؛ کافی ج ۶ ص ۳۳۲ ح ۲؛ خصال ص ۶۲۳؛

«خوردن عسل درمان همه بیماریها است: خداوند عزوجل می فرماید:«از شکمهای آن ، مایعی به رنگهای مختلف خارج می شود که درمان همه بیماریها است» و همراه قرائت قرآن و جویدن کندر، بلغم را آب می کند»

من اینطور می فهمم که هر کدام بلغم را ذوب می کنند نه این که هر سه تا باهم بلغم را ذوب می کنند به دلیل قرائنی: یکی این که عسل شفای هر بیماری است، یعنی عسل به تنهایی بلغم را درمان می کند و در نتیجه هر یک از موارد باقی مانده هم به تنهایی بلغم را درمان می کنند؛ و نیز آن چه در وصیت پیامبر ص به علی ع آمده است:

«یا علی ثلاثه یزدن فی الحفظ و یذهبن البلغم: اللبان و السواک و قراءه القرآن» فقیه ج ۴ ص ۳۶۵؛

«ای علی ع! سه چیز حافظه را تقویت می کند و بلغم را از بین می برد: کندر ، مسواک و قرائت قرآن»

که نشان می دهد قرائت قرآن و کندر هر کدام به تنهایی بلغم را از بین می برند و حافظه راتقویت می کنند؛ از این مطلب می توان فهمید که علت فراموشی بلغم است.

روایت قبلی عسل را به ارکان از بین برنده بلغم اضافه می کند و روایتی از امیر المومنین ع نقل شده است که فرمودند :

«ثلاثه یزدن فی الحفظ و یذهبن بالبلغم : قراءه القرآن و العسل و اللبان» عیون اخبار الرضا ع ص ۴۲ ح ۱۱۱

«سه چیز حافظه را تقویت می کند و بلغم را از بین می برد: قرائت قرآن، عسل و کندر»

آن چه که در حدیث «اصول چهارصدگانه» ازامیرالمومنین ع آمده است این اصل را تایید می کند :

«مضع اللبان یشد الاضراس و ینفی البلغم و یذهب بریح الفم» خصال ۶۱۳

«جویدن کندر دندانها را تقویت می کند و بلغم را دفع می کند و بوی دهان را از بین می برد»

مزید بر این تاکیدات ، روایتی است که ابن سابور از امیرالمومنین ع نقل کرده است که فرمودند:

«قرائت القرآن و السواک و اللبان منفاه للبلغم» طب الائمه ۶۶.

«قرائت قرآن و مسواک و کندر، دفع کننده بلغم اند»

روشن تر از همه این ها ، روایتی است که طبرسی از امیر المومنین ع نقل کرده که فرمودند:

«مضغ اللبان یشده الاضراس و ینفی البلغم و یقطع ریح الفم» مکارم الاخلاق ص ۱۹۴؛

«جویدن کندر ، دندانها را تقویت می کند و بلغم را دفع می کند و بوی دهن را قطع می کند»

امام رضا ع هم بر کندر تاکید کرده اند و فرموده اند:

«استکثروا من اللبان و استفوه و امضغوه و احبه الی المضغ؛ فانه ینزف بلغم المعده و ینظفها ...» مکارم الاخلاق ص ۱۹۴

«زیاد کندر بخورید و آن را بدون ترکیب با چیزی دیگر بخورید، و بجوید، که جویدن آن نزد من از همه بهتر است؛ بلغم معده را می خشکاند و تمیز می کند...»

که نشان می دهد در معده بلغم وجود دارد و جویدن کندر آن را بیرون می کشد و خشک و تمیز می کند و اشاره هم دارد که بلغم در قسمتهای زیادی از بدن، بلکه درتمام بدن وجود دارد.

لبان همان کندر است که گویا شیری است که از درختی یونانی جاری می شود و شاید همان علک الماء [آدامس آب] معروف باشد که سفید است و از گیاهی جاری می شود که در مناطق مختلف در حال حاضر می روید.

در روایت دیگری از امام صادق ع است که فرمودند:

«کان النبی ص یاکل العسل و یقول آیات من القرآن و مضغ اللبان یذیب البلغم» کافی ج ۶ ص ۳۳۲ ح ۳ ؛

«پیامبر ص عسل میل می فرمودند و می فرمودند: آیاتی از قرآن و جویدن کندر بلغم را آب می کند»

این روایت دلالت ندارد که عسل بلغم را آب می کند ولی روایت قبلی خلل این روایت را برطرف می کند و دلیل عسل خوردن پیامبر ص همراه خواندن آیات قرآن و جویدن کندر که بلغم را آب می کند معلوم می کند؛ یعنی خوردن عسل و آیات قرآن و جویدن کندر ، هر کدام به تنهایی بلغم را آب می کنند.

۳۷. خرمای برنی

گفته شد که یکی از داروهای وسیع الطیف است و در روایتی از امام صادق ع آمده است که فرمودند:

«خیر تموركم البرنی یذهب بالداء و لا داء فیه و یذهب بالاعیاء و لا ضرر له و یذهب بالبلغم و مع کل تمره حسنه» کافی ج ۶ ص ۳۴۵

«بهترین خرماهای شما ، برنی است که بیماری را برطرف می کند و هیچ عارضه ای ندارد، ناتوانی را مرتفع می کند بدون این که آسیبی برساند، بلغم را از بین می برد و همراه [خوردن] هر خرما حسنه ای وجود دارد»

از روایات گذشته می توان فهمید که همه داروهای شیرین –یعنی خرما وعسل و شکر- بلغم را درمان می کنند و از بین می برند یا به این طریق که قوه دفع آن را ایجاد می کنند یا با آن واکنش نشان می دهند و محصول واکنش را بی اثر می کنند، بویژه که تعبیر ذوب کردن و خوردن آمده است یعنی آن را حل می کند و جمودش را برطرف می کند یا با آن واکنش می دهد و از آن چیزی باقی نمی گذارد.

از روایتی معلوم می شود که درمان با خرما برای بلغم شناخته شده بوده است: عمار ساباطی می گوید نزد امام صادق ع بودم که خرما آورده شد و ایشان شروع به خوردن از آن فرمودند و آب هم می نوشیدند و ظرف را به من هم تعارف می کردند و من نمی خواستم دست ایشان را رد کنم و آب می نوشیدم ؛ تا اینکه چندین بار این کار تکرار شد ؛ پس گفتم من بلغم داشتم ، از آن به اهرن، طبیب حجاج شکایت کردم به من گفت در بستان نخلی داری؟ گفتم آری گفت اسامی آن ها را بگو، آن ها را گفتم تا رسیدم به هیرون، به من گفت از آن هنگام خواب هفت عدد بخور و آب نخور، این کار را کردم و چنان شدم که وقتی می خواستم آب دهانم را خارج کنم [از شدت چسبندگی] نمی توانستم. پس به او شکایت کردم ، به من گفت: آب کم بخور و صبر کن تا طبیعتت معتدل شود و من این کار را کردم؛ امام صادق ع فرمودند: «ولی من اگر آب نبود تمایلی به خوردنش نداشتم» کافی ج ۶ ص ۳۴۸ ح ۱۸.

از این روایت برداشت می شود که درمان بلغم به خرمای برنی اختصاص ندارد وهیرون هم آن را درمان می کند و شاید زمانی که عمار برای طبیب، انواع خرماهای موجود در باغش را می گفت و نامی از برنی نبرد ، هیرون آن را به جای برنی انتخاب کرد؛ و شاید هم همان برنی باشد، بویژه که انحصار در هفت عدد خرما، از پیامبر ص روایت شده است و در بحث خرمای برنی و عجوه گفته شد.

در مورد کلام امام ع که «اما انا ...» شاید منظور این باشدکه به دلیل طبع معتدل یا خشک آن لازم است که خرما با آب خورده شود ؛ مطابق معادله ای که از این روایت استفاده می شود یعنی خوردن خرما به تنهایی موجب خشکی بدن یا حداقل خشکی دهان می شود و خوردن آن همراه آب زیاد، برعکس عمل می کند یعنی ایجاد رطوبت می کند ، و خوردن آن همراه مقدار کمی آب موجب اعتدال می شود؛ ولی درست، این است که هدف کلام امام ع چیز دیگری است: می خواهند بفرمایند که خوردن خرما برای خود خرما نیست بلکه برای خوش طعم شدن آب و لذت بردن از آن است، چیزی که فایده اخروی دارد: کلام ائمه ع بیان شد که من خرما را فقط برای این می خورم که از آب لذت ببرم کافی ج ۶ ص ۳۸۱ ح ۳ و به دلیل این کلامشان که : هر که در دنیا از آب لذت ببرد خداوند در آخرت آب را برای او لذیذ قرار می دهد. کافی ج ۶ ص ۳۸۱ ح ۶.

راوی از درمان با خرما سخن می گوید و امام ع از لذت بردن از آب، پس دو حالت مختلف است؛ البته در تعارف کردن ظرف به عمار نشانه ای بر این که برای وضعیتی که داشته مفید است وجود دارد.

۳۸. سیب

از امام کاظم ع روایت شده است که فرمودند:

«التفاح ینفع من خصال عده: من السم و السحر و الل یعرض من اهل الارض و البلغم الغالب و لیس شیء اسرع منه منفعه» کافی ج ۶ ص ۳۵۵ ح ۲؛

«سیب برای موارد متعددی مفید است: سم، سحر، ل [آسیب اجنه] که از ناحیه اهل زمین [اجنه] می رسد، و بلغم غلبه یافته، و هیچ چیز سریعتر از آن نفع نمی رساند»

منظور از بلغم غلبه یافته، بلغمی است که یکی از طبایع است که اگر یکی از آنها غلبه کنند موجب بیماری می شوند؛ و منظور خلطی نیست که به خاطر بیماری خارج می شود بلکه بلغمی است که در اواخر عمر یا بعضی از حالات غلبه می کند؛ بنابراین برای کسی که سنش از شصت سال گذشته است سیب یکی از ضروریات است.

۳۹. ریشه ترب

در مورد ترب روایت شده است که:

«فیه ثلاث خصال: ورقه یطرد الریاح و لبه یسربل البول و اصله یقطع البلغم»

«سه خاصیت دارد: برگش بادها را طرد می کند، مغزش مدراست و ریشه اش بلغم را قطع می کند»، چنانکه در بعضی از روایات آمده است کافی، ج ۶ ص ۳۷۱؛ خصال ص ۱۴۴ ح ۱۶۸؛

و در روایت دیگری از امام صادق ع است که فرمودند:

«الفجل اصله یقطع البلغم و لبه یهضم و ورقه یحدر البول حدرا» کافی ج ۶ ص ۳۷۱؛

«ترب، ریشه اش بلغم را قطع می کند و مغز آن هضم کننده است و برگ آن به شدت ادرار آور است»

منظور از اصل همان رگ و چیزی است که به مغز متصل است بقرینه کلام ایشان ع «و لبه یهضم»، پس معنای اصل همان مغز سفید یا سرخ یا سیاه نیست بلکه رگ سبز رنگی است که به برگ متصل است؛ غیر از این ، ترب از برگ و رگها تشکیل می شود و ریشه ضخیمی که از آن به لب (مغز) تعبیر می شود و معروف است که لب مدر است و درمان شن و سنگ کلیه مثانه است.

۴۰. پیاز

زیرا امام صادق ع پیاز را نام بردند و فرمودند

«یطیب النکهه و یذهب بالبلغم و یزید فی الجماع» کافی ج ۶ ص ۳۷۴ ح ۱

«بوی بد دهان را به بوی خوش تبدیل می کند، بلغم را می برد و مباشرت را می افزاید»

۴۱. زیاد شانه کردن

روایت شده است:

«کثره التمشط تقلل البلغم» کافی ج ۶ ص ۴۸۹ ح ۸؛

«زیاد شانه کردن بلغم را کاهش می دهد»

و در روایت دیگری از امام صادق ع در مورد این کلام خداوند است:

«خذو زینتکم عند کل مسجد» که فرمودند: «المشط ، فان المشط یجلب الرزق و یحسن الشعر و ینجز الحاجه و یزید فی ماء الصلب و یقطع البلغم و کان رسول الله یسرح تحت لحیته اربعین مره و من فوقها سبع مره و یقول انه یزید فی الذهن و یقطع البلغم فهی تثبت اثر قطع البلغم لتسریح اللحیه

«زینتهایتان را در نزد هر مسجدی برگیرید» که فرمودند: «[منظور] شانه است، که شانه روزی را جلب می کند، موی را زیبا می کند، حاجت را برآورده می کند، بر آب کمر می افزاید و بلغم را قطع می کند؛ و رسول الله محاسن خود را از زیر چهل بار شانه می فرمودند و از رو هفت بار، و می فرمودند: حافظه را تقویت می کند و بلغم را قطع می کند»

که این ثابت می کند شانه کردن محاسن، باعث قطع بلغم می شود ؛ ولی در روایت دیگری است:

«تسریح العارضین یشد الاضراس و تسریح اللحیه یذهب بالوباء و تسریح الذوابتین یذهب ببلابل الصدر و تسریح الحاجبین امان من الجذام و تسریح الرأس یقطع البلغم» ؛

«شانه کردن ابروها، دندانها را تقویت می کند و شانه کردن محاسن، وبا را از بین می برد و شانه کردن پشت گردن اضطراب و افکار منفی

را از بین می برد و شانه کردن ابروها موجب پیشگیری از جذام است

و شانه کردن سر بلغم را قطع می کند»

میان این دو منافاتی نیست به دلیل روایتی که ابنا بسطام از امام باقر ع نقل می کنند که فرمودند:

«کثره التمشط تذهب بالبلغم وتسریح الرأس یقطع الرطوبه و یذهب

باصله» طب الائمه ص ۶۶

«زیاد شانه کردن بلغم را از بین می برد و شانه کردن سر، رطوبت را

قطع و ریشه کن می کند»

که نشان می دهد رطوبت علت بلغم است و اصل آن است و شاید از طبایع به شمار آید، و زیاد شانه کردن بطور مطلق اخلاط را درمان می کند و آنها را قطع می کند و خصوص شانه کردن سر، سبب و اصل آن را درمان می کند.

۴۲. مسواک زدن

در وصیت پیامبر ص به علی ع آمده است:

«یا علی ثلاثه یزدن فی الحفظ و یذهبن البلغم: اللبان و السواک و

قراءه القرآن»

«ای علی ع سه چیز حافظه را تقویت می کند و بلغم را از بین می

برد: کندر، مسواک و قرائت قرآن»

از امام صادق ع نقل شده است:

فی السواک عشره خصال و ذکر منها انه یذهب بالبلغم کافی ج ۶ ص

۴۹۵ ح ۵ به دو طریق توسط کلینی نقل شده است؛ فقیه ج ۱ ص

۵۵ ح ۱۲۶؛ خصال ص ۴۸۱ ح ۵۳.

«در مسواک ده خصلت است و فرمودند یکی از آنها این است که بلغم را از بین می برد»

و در روایت شیخ صدوق آمده است: «یقطع البلغم» خصال ۴۴۹ ح ۵۱«بلغم را قطع می کند»

روشن است که این حدیث در درجه اول از خلطهایی صحبت می کند که به دنبال التهاب از حلق خارج می شوند ؛ و گاهی در مرحله دوم شامل بلغمی که یکی از طبیعتها است می شود به گونه ای که مسواک موجب تعادل آن می شود.

۴۳. استحمام

به دلیل روایت معروف از پیامبر ص که فرمودند:

«الداء ثلاثه، و الدواء ثلاثه، فاما الداء فالدم و المره و البلغم، فدواء الدم الحجامه، و دواء المره المشی و دواء البلغم الحمام»

«بیماری سه تا است، درمان هم سه تا است: بیماری، خون و مره و بلغم است؛ و درمان دم حجامت است و درمان بلغم حمام است و درمان مره مشی است» فقیه ج۱، ص ۱۲۶ ح ۲۹۹

حمام از نظر لغوی به اتاق گرم گفته می شود و بنابراین کافی است که فرد در اتاق گرم بنشیند ؛ ولی مفهوم عرفی حمام، جایی است که می شوید و در آن شسته می شود و در آن آب گرم است. آن چه روایات آن را معرفی می کند حمامهای قدیمی هستند که بر اساس طبایع چهارگانه ساخته می شوند، یعنی جایی که در آن اتاق سرد و خشک، سرد و تر ، و گرم و خشک و گرم و تر وجود دارد.

غالبا وقتی گفته می شود درمان فلان چیز حمام است منظور شستن متعارف است و صرف ورود به حمام و نشستن در آن نیست ؛ بنابراین درمان بلغم به احتمال قوی ، همان شستشوی در حمام به روش سابق است ؛ البته احتمال این که نشستن در اتاق گرم هم مورد نظر باشد ضعیف نیست.

در ا ینجا روایتی هست که آن را مشروط به ناشتا بودن می کند: ابن بسطام آن را از امام صادق ع روایت می کند که فرمودند: «من دخل الحمام علی الریق انقی البلغم و ان دخلته بعد الاکل انقی المره» طب الائمه ص ۶۶؛ بهتر این است که این نکته رعایت شود.

۴۴. روغن زیتون

پیامبر ص فرمودند:

«علیکم بالزیت فانه یکشف المره و یذهب البلغم و یشد العصب و یذهب بالضنی و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم» عیون اخبار الرضا ع ج ص ۳۹ ح ۸۱

«روغن زیتون را دریابید که مره را برطرف می کند و بلغم را از بین می برد و عصب را تقویت می کند و تکیدگی را برطرف می کند و اخلاق را خوش می کند و نفس را شاد می کند و غم را می زداید.»

مشکلی که در اینجا وجود دارد این است که عین این خصوصیات چنانکه خواهد آمد برای مویز هم ذکر شده است؛ چه این که این خواص مانند از بین بردن غم با مویز سازگار است ؛ زیرا نقل شده است که انگور غم را از بین می برد و این خاصیت را مویز در خود حفظ کرده است؛ البته اقتضای اعتماد به نقل روات و ضبط محررین این است که این خواص را هم برای روغن زیتون قبول کنیم و هم برای مویز ، بویژه که روایات زیادی وجود دارد که در منابع متعددی هست و اکثر این خواص را برای روغن زیتون نقل کرده است. مستدرک ج ۱۶ ص ۳۶۵ ح ۲۰۱۹۱ و ۲۰۱۹۲

۴۵. مویز

صدوق با سند خودش از علی ع نقل کرده که پیامبر ص فرمودند:

«علیکم بالزبیب فانه یکشف المره و یذهب بالبلغم و یشد العصب و یذهب بالاعیاء و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم» خصال ص ۳۴۴ ح ۹؛

«مویز را قدر بدانید که مره را برطرف می کند و بلغم را می برد و عصب را تقویت می کند و ناتوانی را از بین می برد و اخلاق را نیکو می کند و نفس را خوش می کند و غم را می زداید»

ملاحظه می کنید که این اوصاف بعینه در روغن زیتون هم ذکر شد.

شاید تطابق روغن زیتون و مویز درهمه اوصاف و آثار و خواص بعید باشد در این صورت ناگزیر یکی از نقلها تصحیف شده ، و همچنانکه که گفتیم صحیح ، مویز (زبیب) است و موید آن کلمه ای است که در روعظه الواعظین است که کلمه زبیب (مویز) است نه زیت (روغن زیتون). روضه الواعظین ص ۳۱.

۴۶. روزه گرفتن

صدوق با سند خودش از امیرالمؤمنین ع نقل می کند که فرمودند:

«ثلاث یذهبن البلغم و یزدن فی الحفظ: السواک و الصوم و قراءه القرآن» التهذیب ج ۴ ص ۱۹۱ ح ۵۴۵.

«سه چیز بلغم را از بین می برد و حافظه را تقویت می کند: مسواک، روزه و قرائت قرآن»

۴۷. جوارش[۲۲۲] تند

در رساله ذهبیه آمده است:

«و من اراد ان یذهب البلغم من بدنه و ینقصه فلیاکل کل یوم بکره شیئا من الجوارش الحریف و یکثر دخول الحمام و مضاجعه النساء و

[۲۲۲] جوارش یک داروی ترکیبی است که ماده اصلی آن زیره است و کرفس هم دارد و خرما و کاسنی هم ممکن است به آن اضافه کنند.

الجلوس فی الشمس و یجتنب کل بارد من الاغذیه فانه یذهب البلغم و یحرقه» رساله ذهبیه ص ۴۱.

«و هر کس می خواهد بلغم را از بدنش زائل کند و آن را کاهش دهد باید هر روز صبح مقداری جوارش تند بخورد و زیاد حمام برود و با زنان همخوابی کند و در خورشید بنشیند و از غذاهای سرد پرهیز کند ؛ که اینها بلغم را از بین می برد و آن را می سوزاند»

برداشت من این است که هرکدام از موارد مذکور مستقلا تاثیر دارد و در کاهش بلغم سهم دارد، بویژه که گفته شد حمام رفتن به تنهایی درمان بلغم است ، پس موارد دیگر هم به تنهایی درمان هستند.

چه این که از تدبیراتی که به منظور کاهش بلغم ذکر شد برداشت می کنم که منظور، بلغم طبیعتی یا بلغم غالب است نه مجرد خلطها.

منظور از جوارش، دانه آسیاب شده ای است که خیلی نرم نیست و گاهی بلغور نامیده می شود؛ یا همان سبوس است که دانه آسیاب شده و بخش نرم و ریزش گرفته شده و پوستها و قسمتی که نرم نیست باقی مانده است.

«حریف» چیزی است که تندی و حرارت دارد، بنابراین جوارش حریف چیزی مثل بلغور ماش است چنانکه از روایات برداشت می شود.

۴۸. همخوابی با زنان

منظور از مضاجعه معنای لغوی آن است یعنی صرف خوابیدن همراه آنها ، اگر چه غالبا این تعبیر کنایه از مباشرت است، ولی من معنای اول را ترجیح می دهم به دلیل روایاتی که ضرر زیادی مباشرت را بیان می کند.

۴۹. آویشن و نمک

طبرسی از امام صادق ع روایت کرده که فرمودند:

«اربعه اشیاء تجلو ینفعن و لایضررن»

«چهار چیز روشن است که نفع دارند و ضرر ندارند

از این موارد سوال شد فرمودند:

«السعتر و الملح اذا اجتمعا ، و النانخواه و الجوز اذا اجتمعا الی ان قال و السعتر و الملح یطردان الریاح من الفواد و یفتحان السدد ویحرقان البلغم و...» مکارم الاخلاق ص ۱۹۱

«آویشن و نمک هنگامی که در کنار هم قرار گیرند؛ زنیان و گردو هنگامی که در کنار هم قرار گیرند تا این که فرمودند: و آویشن و نمک التهابات را از ریه دفع می کنند و راههای بسته شده را باز می کنند و بلغم را می سوزانند و...»

۵۰. آغاز کردن [غذا] با زنیان و آویشن وسیاهدانه و نمک

طبرسی می گوید: از پیامبر ص نقل شده است که زنیان و آویشن و سیاهدانه خواستند و هنگامی که بیاض[۲۲۳] یا غذایی که عوارضی داشت می خوردند این [سه تا] را بدون ترکیب کردن با چیز دیگر میل می فرمودند؛ و آن را با نمک دریا ترکیب می کردند و در آغاز غذا میل می فرمودند و می فرمودند:

«ما ابالی اذا تغاذیته ما اکلت من شیء و کان یقول هو یقوی المعده و یقطع البلغم و هو امان من اللقوه» مکارم الاخلاق ۱۸۷

---

[۲۲۳] [غذای سنگین: سفیدی تخم مرغ و پیه و چربی]

«اگر آن را بخورم نگرانی ندارم که قبلش چه غذایی خورده ام؛ و می فرمودند معده را تقویت می کند و بلغم را قطع می کند و مایه پیشگیری از لقوه است»

۵۱. اطریفل زرد

در رساله ذهبیه است که :

«و من اراد این یذهب عنه البلغم فلیتناول بکره کل یوم من الاطریفل الاصفر مثقالا واحدا» رساله ذهبیه ص ۴۲

«هر کس می خواهد بلغم از او برطرف شود هر روز صبح یک مثقال اطریفل زرد بخورد.»

۵۲. داروی بلغم

ابنا بسطام از امام صادق ع روایت کردند که ایشان داروی بلغم را توصیف کردند و فرمودند:

«خذ جزءا من علک الرومی و جزءا من کندر و جزءا من سعتر و جزءا من نانخواه و جزءا من شونیز اجزاءا سواء یدق کل واحد علی حده دقا ناعما ثم تنخل و تعجن و تجمع و تسحق حتی یختلط ثم تجمعه بالعسل و تاخذ منه فی کل یوم بندقه عند المنام نافع ان شاء الله تعالی» طب الائمه ص ۱۹

«یک واحد مصطکی، یک واحد کندر، یک واحد آویشن، یک واحد زنیان، یک واحد سیاهدانه را جداگانه نرم آسیاب کن و الک کن و با هم ترکیب کن و له کن تا با هم مخلوط شوند و آن ها را با عسل مخلوط کن و هر روز و هر شب هنگام خواب یک فندق از آن بخور»

۵۳. داروی دوم بلغم

ابنا بسطام از خالد قماط نقل کرده اند که گفت امام رضا ع این داروها را برای بلغم بر من املا فرمودند؛ فرمودند:

«تاخذ اهلیلج اصفر وزن مثقال و مثقالین خردل و مثقال عاقرقرحا و فتسحقه سحقا ناعما تستاک به علی الریق فانه ینعی البلغم و یطیب النکهه و یشد الاضراس ان شاء الله تعالی» طب الائمه ص ۱۹

«یک مثقال هلیه زرد و دو مثقال خردل و یک مثقال عاقرقرحا را نرم آسیاب کن و ناشتا با آن مسواک بزن که بلغم را برطرف می کند و بوی بد دهان را به بوی خوش تبدیل می کند، و دندانها را محکم می کند ان شاء الله»

۵۴. آب باران

بحث آن در داروهای عام گذشت ؛ در روایت آن آمده است: بلغم را قطع می کند. بحار ج ۶۳ ص ۴۷۸

۵۵. داروی شافیه (داروی مرکب هفت)

از ائمه روایت شده که این دارو را برای دوستانشان قرار داده اند و همان دارویی است که شافیه نام دارد و غیر از داروی جامع است، و برای فلج کهنه و ... تمامی علائم مره و بلغم است و بحث آن در داروهای مرکب عام گذشت. طب الائمه ص ۱۲۴

در مورد آن آمده است:

فاذا اتی علیه ثلاثه شهر فهو جید من المره الصفراء و البلغم المحترق و هیجان کل داء. طب الائمه ص ۱۲۶

هنگامی که سه ماهه شد برای صفرا و بلغم سوخته و هیجان تمامی بیماریها خوب است.

و نیز در مورد آن وارد شده است :

اذا اتی علیه تسعه عشر شهرا یوخذ حب الرمان ، الرمان الحلو فیعصره و یخرج ماؤه و یوخذ من الحنظله قدرحبه فیسقی من السهو و النسیان و البلغم المحترق...» طب الائمه ص ۱۲۸ ؛

هنگامی که نوزده ماهه شد ، با آب انار شیرین و همراه یک حبه هنداونه ابوجهل برای درمان سهو و فراموشی و بلغم سوخته خورده می شود»

شاید منظور از محترق، بلغمی باشدکه خیلی مانده باشد یا رنگش تیره باشد.

۵۶. سرمه

از امام صادق ع روایت شده است که فرمودند:

«علیکم بالکحل فانه یطیب الفم و علیکم بالسواک فانه یجلو البصر»

«بر شما باد به سرمه، که دهان را خوشبو می کند و بر شم باد به مسواک که چشم را جلا می دهد»

راوی می گوید پرسیدم چگونه؟ فرمودند:

«لانه اذا استاک نزل البلغم فجلا البصر و اذا اکتحل ذهب البلغم فطیب الفم» مکارم الاخلاق» مکارم الاخلاق ص ۴۷

«هنگامی که مسواک می زند بلغم پایین می آید و چشم جلا می یابد، و هنگامی که سرمه می کشد بلغم از بین می رود و دهان خوشبو می شود»

این روایت اگر صحیح باشد بعضی از اسرار و حکمت های پنهان را بازگو می کند چرا که سخن از ارتباط بین مسواک و روشنی چشم بواسطه تاثیر مسواک در نزول بلغم، وارتباط دیگری بین سرمه و بوی خوش دهان به واسطه از بین بردن بلغم می گوید.

حام (خام)

بیماری حام را نمی توانیم نه بطور کامل و نه حتی بخشی از نشانه هایش را بشناسیم؛ فقط اهل لغت و شارحین روایات مطالب پراکنده ای در مورد آن گفته اند که تحت عنوان واحدی هم قرار نمی گیرند؛

یکی این که: ریح دائمی است، و ریح گرمی ناشی از حرارت است؛ و گفته شده است خام که همان خلط نارس یا خلط غیرطبیعی است، اجزایش از نظر رقیق یا غلیظ بودن یکسان نیستند؛ و در مورد یکی از داروها آمده: برای درد پاها ناشی از خام مزمن خوب است، که معلوم می شود خام علت درد پاها است؛ و در روایات از بیماریهای در زمره بیماریهای سرد مانند سردی، ریح ، فلج و قولنج محسوب شده است که معلوم می شود بیماری سرد است.

اگر این نکته را به مطلب قبلی اضافه کنیم که حام بر رسوبات رقیق داخل شیشه اطلاق می شود ضمیمه کنیم به نظر من نتیجه این می شود که حام همان چیزی است که در عروق رسوب می کند و از جنس بلغم است و باعث تنگی آنها و درد پاها و مفاصل و ... می شود؛ این معنای ظریفی است که اهل آن زمان نمی فهمیدند و به همین دلیل میانشان اختلاف افتاده است.

روایتی که کلینی از امام کاظم ع نقل کرده است این معنا را تایید می کند و داروی آن را هم نشان می دهد؛ می فرمایند:

«من الریح الشابکه و الحام و الابرده فی المفاصل تاخذ کفی حلبه کف تین یابس تغمرها بالماء و تطبخها فی قدر نظیفه ثم تصفی ثم

تبرد ثم تشربه یوما و تغب یوما حتی تشرب منه تماما ایامک قدر قدح روی» کافی ج ۸ ص ۱۹۱ ح ۲۲۱

«درمان ریح شابکه، حام، و ابرده[۲۲۴] در مفاصل: دو کف شنبلیله و یک کف انجیر خشک می گیری و روی آن آب می ریزی و در قابلمه ای تمیز آن دو را می پزی ، سپس صاف می کنی ، بعد سرد می کنی و بعد آن را یک روز می خوری و یک روز نمی خوری، تا در مجموع به اندازه یک قدح سیراب کننده از آن بخوری»

ریح همان سردی و درد فراگیری است که بدن را به گونه ای درگیر می کند نمی گذارد حرکت کند و حام شبیه چنین مرضی است زیرا وقتی عروق را در یکی از اعضا دچار گرفتگی می کند ، آن عضو را گرفتار کرده در آن عضو درد ایجاد می شود و نمی تواند حرکت کند؛ و سردی مفاصل شبیه رماتیسم است و همه این موارد مستلزم تجربه و تمایز از یکدیگرند.

روش آماده سازی دارو و اجزای آن در بحث ریح خواهد آمد ؛ ان شاء الله.

داروی دیگر: داروی شافیه

در مورد آن روایت شده است که برای درد پای ناشی از خام مزمن مفید است طب الائمه ص ۱۲۴؛ این دارو در داروهای مرکب عام به تفصیل مطرح شد و در موردش این روایت هم وارد شده که: هنگامی که پانزده ماهه شد برای سحر، حامه، سردی، و ارواح ... مفید است؛ البته اینجا حامه گفته ، و حام نگفته است.

---

[۲۲۴] ریح شابکه: ریحی است که تمام بدن را درگیر می کند و فرد نمی تواند حرکت کند و بر التهاب نخاع و تشنج قابل تطبیق است؛
حام یا خام: به درستی نمی توان تعریفی از آن در روایات پیدا کرد جز این که احتمالا رسوباتی در عروق یا بلغم موجب درد پا می شود و این یکی از تظاهرات این بیماری است؛
ابرده: به معنای سردی است که یکی از تظاهرات آن بیماری رماتیسم مفصلی است و بیماری های سرد دیگری هم از این عارضه ناشی می شود.

عوذه ای برای خام

وارد شده است که برای فلج و قولنج و خام و ابرده و ریح تمام دردها این موارد خوانده شود: ام القرآن، قل هو الله احد، معوذتین و سپس نوشته شود:

اعوذ بوجه الله العظیم و عزته التی لا ترام و قدرته التی لا یمتنع منها شیء من شر هذا الوجع و من شر ما فیه و من شر ما اجد منه؛

از شر این بیماری و شر آن چه در آن است و شر آن چه از آن می کشم به وجه عظیم خداوند و عزت بی گزند و قدرت بلامنازع او، پناه می برم

این موارد در کتف [گوسفند] یا لوح [چوب] نوشته شود و با آب باران شسته شود و ناشتا و هنگام خواب خورده شود که ان شاء الله خوب می شود. مکارم الاخلاق ص ۳۸۳

ریح (التهابات و سردی)

کلمه ریح در روایات به چند معنا استعمال شده است؛

یکی، طبیعتی از طبیعتهای چهارگانه که از آن تعبیر به پادشاهی شده است که با آن مدارا می شود و در کتاب امراض بحث مبسوط آن گذشت؛

معنای دوم نوعی بیماری است که شبیه التهاباتی است که در قسمتهای مختلف بدن کن است به وجود بیاید و انواعی دارد مثل ریح السبل و ریح الشوکه و ریح البواسیر و الریح الشابکه و ریح اللثه والاضراس و ریح ام الصبیان

و گاهی کلمه ریح اطلاق می شود و منظور بادهای معده است که معمولا همین کلمه باد استعمال می شود که در بیماریهای معده و شکم مورد بحث قرار می گیرد

و حالت چهارم که ریح اطلاق می شود منظور هوا و اجزای آن هستند که داخل بدن یا وارد ترکیب بدن می شوند؛ و گاهی اوقات بعضی از معانی با برخی دیگر تداخل پیدا می کنند.

در اینجا منظور از ریح معنایی است که یک بیماری را نشان می دهد ، حال هر نوع بیماری باشد بویژه التهابات فراگیر و یا موضعی و سردی و درد شدیدی که در برخی نواحی بدن ایجاد می شود ، یا مواردی که موجب برخی اختلالات می شود؛ بطور قطع منظور بادهای معده و بخارات و گازهای بدبویی که از مقعد خارج می شود نیست.

این ریحی که در مورد آن بحث می کنیم درمانهای عامی دارد که همه انواع التهابات و موارد کثیر الابتلا را درمان می کند ؛ مواردی که عوارض آن بطور مداوم تظاهر می کند و هر بار که یک ناحیه بدن درمان می شود در محل دیگری ظاهر می شود و بدنبال سردی و آلودگی و .. به وجود می آید.

و لذا در روایات از آن تعبیر به دشمن کرده است؛ ابنا بسطام از امام صادق ع روایت کرده اند که فرمودند:

«الطبائع اربع: الدم و هو عبد و ربما قتل العبد سیده و الریح و هو عدو اذا سددت له بابا اتاک من آخر ...» طب الائمه ص ۴

«طبایع چهار تا هستند : خون که بنده است و چه بسا بنده آقایش را به قتل برساند ، و ریح که دشمن است، اگر دربی را به روی او ببندی از درب دیگر وارد می شود...»

این روایت دلالت دارد بر یکی بودن ریحی که یکی از طبایع است با ریحی که بیماری است؛ چگونه کن است چیزی که از طبایع بدن و مقومات آن است از بیماریهای صعب العلاج و کثیر الابتلا باشد؛ ما نشان دادیم که اکثر روایات از آن تعبیر به پادشاهی که با آن مدارا می شود کردند در حالی که این روایت ریح را دشمن سرسخت می داند ؛ این روایت واحداست و نمی تواند با سایر روایات مقابله کند.

اگر این مطلب درست باشد نشان می دهد که ریح بیماری است و دشمنی است که کن است از هر سو شکافته شود و راههای مختلفی دارد که از آن تعبیر به دربها شده است و هر گاه دربی را بر روی او می بندی یعنی از یک سو یا از یک نوع خاص درمانش می کنی از سوی دیگر یا محل دیگر یا به شکل دیگر باز می گردد؛ چنین چیزی جز التهابات متنوعی که انسان را مبتلا می کند نیست

؛ یک بار التهاب گوش ، یک بار التهاب لثه ، بار سوم التهاب لوزه ها و بار چهارم التهاب چشم و رشد مو در آن و به همین ترتیب؛ در اغلب موارد قرمزی موضع و درد شدید و تورم موضع وجود دارد و وجه تسمیه آن به ریح این است که کار باد سرد را می کند یعنی باعث قرمزی موضع می شود و مانند بادی است که وقتی وارد چیزی می شود باعث نفخ و تورم می شود.

آن چه مهم است شناخت دارویی است که از آن پیشگیری می کند و آن را درمان می کند؛ و در کتاب امراض بعضی از درمانهای آن گفته شد و در اینجا تلاش می کنیم تمامی درمانها، اعم از داروهای مفرد و مرکب را بیان کنیم.

۱. سیر

در رساله ذهبیه آمده است :

«و من اراد ان لا یصیبه الریح فی بدنه فلیاکل الثوم کل سبعه ایام»

رساله ذهبیه ۴۱؛

«هر که می خواهد گرفتار ریح در بدنش نشود، هر هفت روز یکبار سیر بخورد»

که سخن از پیشگیری از آن دارد و بعید نیست که درمان هم مورد نظر باشد؛ امتیازی که سیر دارد این است که درمان عام همه نوع التهاب در هر بخش بدن است که سیر از آن پیشگیری می کند و شاید درمان آن هم باشد؛ در مورد مقدار مصرف، روایت معین نکرده و صدق خوردن کفایت می کند، و شاید تردید در این است که خوردن یک حبه مصداق خوردن هست یا باید خوردن حد اقل سه حبه یک بار در هفته باشد؛ روایت واحد بودن[۲۲۵] آن مشکلی را ایجاد نمی کند چون با روایات دال بر داروی عام بودن سیر که قبلا مطرح شد تایید می شود؛ مراجعه کنید.

---

[۲۲۵] در فقه بحثی مطرح است که اگر روایتی منحصر به فرد باشد یا تعداد روایات خیلی کم باشد و روایات دیگر آن را تایید نکنند آیا می تواند مبنای استنباط یک حکم یا قانون باشد یا خیر؟
در اینجا اگر روایتی واحد باشد ولی سایر روایات آن راتایید کنند می توان چنین روایتی را پذیرفت و مبنای استنباط یک قانون قرار داد که در مورد مصرف سیر -یکبار در هفته- چنین شرایطی وجود دارد.

۲. عسل

روایت شده است که پیامبر ص فرمودند:

«العسل شفاء لطرد الریح و الحمی» بحار ج ۶۳ ص ۲۹۴ ح ۱۹؛

«عسل درمانی است برای دفع ریح و تب»

ظاهر این روایت این است که ریح به معنای التهابات است چنان که اقتضای طبع عسل و خاصیت دارویی عام آن است؛ کن است احتمال دهیم که منظور از درمان ریاح ، بقرینه کلمه «طرد»، درمان بادها باشد ولی عطف بر تب نشان می دهد که نحوه طرد آن ، شبیه طرد تب است و آن هم طرد التهابی است که معمولا همراه تب است و منعی ندارد که هر دو معنا مورد نظر باشد چرا که عسل همانطور که گفته شد داروی عام همه بیماریها است.

۳. شراب امام رضا ع

در رساله ذهبیه آمده است:

«صفه الشراب الذی یحل شربه و استعماله بعد الطعام ؛ قال ع : و صفته ان یوخذ الزبیب المنقی عشره ارطال فیغسل و ینقع فی ماء صاف فی غمره و زیاده علیه اربع اصابع و یترک فی انائه ذلک ثلاثه ایام فی الشتاء و فی الصیف یوما ولیله ثم یجعل فی قدر نظیفه و لیکن الماء ماء السماء ان قدر علیه و الا فمن الماء العذب ینبوعه من ناحیه المشرق ماء براقا ابیض خفیفا و هو القابل لما یعترضه علی سرعه من السخونه و البروده و تلک دلاله علی صفه الماء و یطبخ حتی ینشف الزبیب و ینضج ثم یعصر و یصفی ماؤه و یبرد ثم یرد الی القدر ثانیا و یوخذ مقداره بعود و یغلی بنار لینه غلیانا لینا دقیقا حتی یمضی ثلثاه و یبقی ثلثه ثم یوخذ من عسل النحل المصفی رطل فیلقی علیه و یوخذ مقداره و مقدار الماء الی این کان من القدر و یغلی

حتی یذهب قدر العسل و یعود الی حده و یوخذ خرقه صفیقه فیجعل فیها زنجبیل وزن درهم و من القرنفل نصف درهم و من الدارچینی نصف درهم و من الزعفران درهم و من سنبل الطیب نصف درهم و من الهندباء مثله و من مصطکی نصف درهم بعد ان یسحق الجمیع کل واحده علی حده و ینخل فی الخرقه و یشد بخیط شدا جیدا و تلقی فیه و تمرس الخرقه فی الشراب بحیث تنزل العقاقیر التی فیها و لا یزال یعاهد بالتحریک علی نار لینه برفق یذهب عنه مقدار العسل و یرفع القدر و یبرد و یوخذ مده ثلاثه اشهر حتی یتداخل مزاجه بعضه ببعض و حینئذ یستعمل و مقدار ما یشرب منه اوقیه الی اوقیتین من الماء القراح فاذا اکلت مقدار ما وصفت لک من الطعام فاشرب من هذا الشراب مقدار ثلاثه اقداح بعد طعامک فاذا فعلت ذلک فقد امنت باذن الله تعالی یومک و لیلتک من الاوجاع البارده المزمنه کالنقرس و الریاح و غیر ذلک ...» رساله ذهبیه ۲۱ تا ۲۶

«توصیف شرابی که نوشیدنش حلال است و بعد از غذا مصرف می شود؛ امام ع فرمودند:

مویز پاک شده[۲۲۶] به اندازه ده رطل شسته می شود و در آبی زلال خیس می خورد به گونه ای که آب چهار انگشت روی آن را بگیرد، که در زمستان سه روز باید خیس بخورد و در تابستان یک شبانه روز

سپس در یک دیگ تمیز ریخته می شود و اگر مقدور بود باید از آب باران استفاده کرد و گرنه آب شیرینی که چشمه اش از سمت مشرق

---

[۲۲۶] [احتمالا منظور این است که هسته اش گرفته شود]

است : آب براق و روشن و سبک که چنین آبی به سرعت حرارت و برودت را به خود می گیرد، و این دلیل بر ویژگی آب است

و پخته می شود تا آب مویز گرفته شود و جا بیفتد

سپس فشرده می شود و آبش صاف می شود و خنک می شود

سپس مجددا به قابلمه برگردانده می شود و اندازه اش با یک چوب معین می شود

و با آتش ملایم آرام می جوشد تا دو ثلثش برود و یک ثلثش بماند

سپس یک رطل عسل صاف شده روی آن ریخته می شود و مقدار عسل و مقدار آب اندازه گیری می شود که تا کجای دیگ است و بقدری می جوشد که به اندازه عسل بخار شود و مجددا مقدارش به اندازه اول شود

سپسس در یک پارچه نازک یک درهم زنجبیل ، نصف درهم میخک و نصف درهم دارچین و یک درهم زعفران و نصف درهم سنبل الطیب و نصف درهم کاسنی و نصف درهم مصطکی ریخته می شود و هر کدام جداگانه آسیاب می شود و با پارچه الک می شود و با نخی خیلی محکم بسته می شود و در آن انداخته می شود و پارچه [حاوی ادویه] در محلول ورز داده می شود تا [عصاره] گیاهان مربوطه وارد محلول شود

و مدام بر سر آتش نرم، حرکت داده می شود تا به اندازه عسل از آن بخار شود

سپس دیگ برداشته می شود و سرد می شود

و سه ماه می ماند تا داروها بر یکدیگر اثر کنند و سپس مصرف می شود

و مقدار مصرفش یک تا دو اوقیه از آب خالص است

پس هنگامی که آن مقدار از غذا که توصیف کردم خوردی از این شراب به مقدار سه قدح بعد از غذا بنوش، که اگر این کار را کردی به اذن خدا در آن روز و شب از دردهای سرد مزمن مانند نقرس و التهابات و غیره در امان خواهی بود ...»

با توجه به قرینه عبارت قبل از آن «الاوجاع البارده» «بیماریهای ناشی از سردی»، ظاهرا منظور از ریاح همان ریح به معنای التهابات است.

۴. بسمله و حوقله

کلینی از امام صادق ع نقل می کند که فرمودند:

«من قال فی دبر صلاه الفجر و فی دبر صلاه المغرب سبع مرات بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم دفع الله عنه سبعین نوعا من البلاء اهونه الریح و البرص و الجنون» کافی ج ۲ ص ۳۱ ح ۲۵؛ وسائل ج ۶ ص ۴۷۸؛ بحار ح ۸۳ ص ۱۳۲ ح ۹

«هر که بعد از نماز صبح ، نماز مغرب، هفت بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، خداوند هفتاد نوع بلا را از او دفع می کند که کمترین آن، ریح و پیسی و جنون است...»

دفع به معنای پیشگیری و عدم ابتلا است ولی بعید نیست که به معنای رفع یعنی درمان هم باشد.

کفعمی مشابه این را روایت کرده است، با این تفاوت که امام ع فرموده اند: «من بسمل و حولق فی دبر کل صلاه من الفجر و المغرب سبعا دفع الله ...» البلد الامین ص ۲۸؛ مستدرک الوسائل ح ۵ ص ۹۹

۵. عوذه ای برای ریح

ابنا بسطام از ذریح نقل کرده اند که گفت : شنیدم که امام صادق ع یکی از دوستانشان را از ریح تعویذ می فرمودند:

«عزمت علیک یا وجع بالعزیمه التی عزم بها علی بن ابی طالب رسول رسول الله علی جن وادی الصبره فاطاعوا و اجابوا لما اطعت و اجبت و خرجت عن فلان بن فلان الساعه الساعه باذن الله تعالی بامر الله عزوجل بقدره الله بسلطان الله بجلال الله بکبریاء الله بعظمه الله بوجه الله بجمال الله ببهاء الله بنور الله فانه لا یلبث ان یخرج» طب الائمه ص ۴۰.

«بر تو ورد می خوانم ای بیماری! با وردی که علی بن ابی طالب فرستادهٔ رسول خدا ص بر جن وادی الصبره خواندند و آنها اطاعت و اجابت کردند که تو هم اطاعت و اجابت کنی و از فلان شخص خارج شوی ؛ همین الآن ، همین الآن ، به اذن خدای عزوجل، به قدرت خدا، به سلطه خدا، به جلالت خدا، به کبریای خدا، به عظمت خدا، به وجه خدا، به جمال خدا ، به ابهت خدا، به نور خدا» چیزی نمی گذرد که خارج می شود.

از این روایت برداشت می شود که ریح و التهابات با داخل شدن چیزی در عضو یا صرف وجود داشتنش به وجود می آید و هنگامی که از او بنحوی که در روایت است خواسته شود خارج شود ، خارج می شود و این البته مستلزم باور به تاثیر چنین طبی است.

کلینی با سند صحیح از ذریح، نظیر این را، روایت می کند با این تفاوت که می گوید: شنیدم که امام صادق ع بعضی از فرزندانش را تعویذ می فرماید و می گوید

«عزمت علیک یا ریح و یا وجع کائنا ما کانت بالعزیمه التی عزم بها .. خرجت عن ابنی فلان ابن ابنتی فلانه الساعه الساعه» کافی ج ۸ ص ۸۵ ح ۴۶

«ای ریح! ای بیماری! هر چه که باشد، بر تو ورد می خوانم با وردی که با آن ورد خواند... از پسرم فلان پسر، دخترم فلانه، همین الآن ، همین الآن خارج شوی»

و بقیه اش را ذکر نکرده است؛ و نظیر آن در طب نقل شده است با این تفاوت که امام ع آن را سه بار فرمودند و با توجه به صحیح بودن روایت ناگزیر باید به درستی آن اذعان کرد و ناچار باید تاثیر آن را پذیرفت.

۶. عوذه اسماعیل

ابنا بسطام از معلی بن ابی عبد الله از امام صادق ع نقل می کنند که: همراه امام ع در سفر بودیم و اسماعیل بن صادق ع همراه ایشان بود و از درد شکم و پشت به ایشان شکایت کرد، امام ع فرمودند: پایین بیا سپس او را به پشت خواباندند و فرمودند:

«بسم الله و بالله و بصنع الله الذی اتقن کل شیء انه خبیر بماتعملون اسکن یا ریح بالذی سکن له ما فی اللیل والنهار و هو السمیع العلیم» طب الائمه ص ۷۸ ح ۴۶

«به نام خدا و با استعانت از خدا و به وسیله ساخته خدا، که هر چیزی را متقن ساخته است؛ که او بر آن چه که انجام می دهید بسیار آگاه است؛ ای التهاب آرام بگیر! به حق کسی که آن چه در شب و روز است بخاطر او آرام می گیرند؛ که او بسیار شنوا و بسیار دانا است.»

به دلیل این که روایت از درد توام پشت و شکم صحبت می کند بعید است منظور بادهای شکمی باشد و بیشتر ریح به معنای التهاب و تشنج که در بحث ریح شابکه خواهد آمد مورد نظر است و موید آن پایین آوردن و به پشت خواباندن او است.

۷. عوذه بلاهای سخت

ابن سابور از امام صادق ع نقل می کند که فرمودند:

«هذه عوذه لمن ابتلی ببلاء من هذه البلایا الفادحه مثل الأکله و غیرها تضع یدک علی رأس صاحب البلاء ثم تقول: بسم الله و بالله و من الله و الی الله و ما شاء الله و لا حول و لا قوه الا بالله ابراهیم خلیل الله موسی کلیم الله نوح نجی الله عیسی روح الله محمد رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین من کل بلاء فادح و امر فاجع و کل ریح و ارواح و اوجاع قسم من الله و عزائم عنه لفلان ابن فلانه لا یقربه الأکله و لا غیرها و اعیذه بکلمات الله التامات التی سأل الله بها آدم ع ربه فتاب علیه انه هو التواب الرحیم الا انها حرز ایتها الاوجاع و الارواح الصاخبه بإذن الله بعون الله بقدره الله» طب الائمه ص ۱۲۴

«این عوذه ای است برای کسی که به بلایی از این بلایای سخت مثل خوره و غیر آن مبتلا شده است: دستت را بر سر فرد مبتلا قرار می دهی و می گویی: «به نام خدا، با استعانت از خدا، از سوی خدا، و به سوی خدا، آن چه خدا خواهد و هیچ تحول و قدرتی جز به وسیله

خدا نیست، ابراهیم دوست خدا است، موسی همکلام خدا است، نوح اهل مناجات با خدا است ، عیسی روح خدا است، محمد ص فرستاده خدا است که رحمت خدا بر همه آنها باد، از هر بلای سخت، و هر فاجعه ، و هر ریح، و ارواح و دردها، سوگندی از جانب خدا، و وردهایی از او برای فلان پسر فلانه که خوره و غیر آن به او نزدیک نشود، و او را در پناه قرار می دهم با کلمات تام خداوند که آدم ع با آن از پروردگارش درخواست کرد و او توبه اش را پذیرفت که او بسیار توبه پذیر و مهربان است ؛ ای دردها و ارواح نعره کشنده! آگاه باشید که این حرزی است به اذن خدا و به کمک خدا و به قدرت خدا»

ریح سرد

در رساله ذهبیه آمده است:

«و من اراد ان یذهب بالریح البارده فعلیه بالحقنه و الادهان اللینه علی الجسد و علیه بالتکمید بالماء الحار فی الآبزن و یجتنب کل بارد و یلزم کل حار لین» رساله ذهبیه ص ۴۱ ؛ بحار ج ۵۹ ص ۳۲۵؛

«و هر کس که بخواهد ریح سرد از او برطرف شود باید تنقیه کند و روغن های نرم بر بدن بمالد، و آب خیلی گرم به وسیله آبزن روی بدن بگذارد و از هر چیز سردی پرهیز کند و مدام از چیزهای گرم و نرم استفاده کند[۲۲۷]»

[۲۲۷] [منظور از روغن نرم احتمالا روغن هایی هستند که طبع تر دارند و منظور از آبزن همانطور که چند خط بعد توضیح داده می شود، چیزی شبیه کیسه آب گرم امروزی است و منظور از چیزهای نرم هم همان چیزهای مرطوب است.]

ریح سرد و خشک است و درمانش هر چیز گرمی است و ناگزیر منظور از حقنه ، حقنه با آب گرم یا ولرم است.

از این روایت برداشت می شود که روغن مالی کردن اعضای سرد، سردی آن را درمان می کند و التهابش را فرو می نشاند.

و نیز استفاده می شود که تکمید با آب گرم در آبزن –کیسه ای که در آن آب داغ ریخته می شود و بر پشت و سایر جاهایی که گرفتار سردی شده قرار داده می شود- مفید است.

ریح ام الصبیان[۲۲۸]

ابنا بسطام روایت کرده است که فردی خدمت امام صادق ع مشکلی را مطرح کرد گفت: من پسری دارم که خیلی از اوقات گرفتار ریح ام الصبیان می شود به گونه ای که از شدت بیماریش از او ناامید می شوم ای فرزند رسول خدا ص خواستم برای او دعا کنید تا عافیت پیدا کند؛ امام ع دعا فرمودند و سپس فرمودند:

«اکتب له سبع مرات سوره الحمد بزعفران و مسک ثم اغسله بالماء و لیکن شرابه منه شهرا واحدا فانه یعافی منه»

«هفت بار برای او سوره حمد را با زعفران و مشک بنویس و آن را با آب بشوی و یک ماه آبش از همین باشد که ان شاء الله خوب می شود»

می گوید یک شب این کار را کردم و دیگر عود نکرد و راحت شد، ما هم راحت شدیم. طب الائمه ص ۸۸

یکی از آنها در مورد کودکی که مبتلا به ریح ام الصبیان بود به امام حسن عسکری ع نامه نوشت؛ امام ع فرمودند:

---

[۲۲۸] [صبیان به معنای فرزندان کوچک است و ریح ام الصبیان التهاب یا بیماریی است که کودکان را گرفتار می کند]

«اکتب فی ورق و علقه علیه ففعل فعوفی باذن الله و المکتوب هذا: بسم الله العلی العظیم الحلیم الکریم القدیم الذی لا یزول اعوذ بعزه الحی الذی لایموت من شر کل حی یموت» الدعوات للراوندی ص ۲۰۱

«روی برگی [این ذکر را] بنویس و بر او بیاویز؛ این کار را کرد و به اذن خدا خوب شد؛ نوشته این است: به نام خدای بلند مرتبه با عظمت و صاحب حلم و کرم و ازلی که هرگز زائل نشود؛ به عزت زنده ای که نمی میرد از شر هر زنده ای که می میرد پناه می برم»

کلینی از ابراهیم بن محمد بن هارون نقل می کند که او به امام باقر ع نامه نوشت و از عوذه ای برای ریاحی که بچه ها را مبتلا می کند پرسید؛ امام ع به خط خودشان این دو عوذه را مرقوم فرمودند؛ و صالح گمان کرد که نافذترینش نسبت به ابراهیم به خط خودش است[۲۲۹]:

«الله اکبر الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و لا رب لی الا الله له الملک و له الحمد لا شریک له سبحان الله ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن اللهم ذالجلال و الاکرام رب موسی و عیسی و ابراهیم الذی وفی اله ابراهیم واسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و لا اله الا انت سبحانک مع ما عددت من آیاتک و بعظمتک و بما سألک به النبیون و بأنک رب الناس کنت قبل کل شیء و انت بعد کل شیء اسألک باسمک الذی تمسک به السماوات ان تقع علی الارض الا بإذنک و بکلماتک التامات التی تحیی بها الموتی ان تجیر عبدک فلانا من شر ما ینزل من السماء و مایعرج الیها و ما یخرج من الارض و ما یلج فیها و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین»

«خدا بزرگتر است، خدا بزرگتر است، خدا بزرگتر است [از آن که به وصف آید] ، شهادت می دهم که جز خدا الاهی نیست، شهادت می دهم که محمد ص فرستاده خدا است، خدا بزرگتر است، خدا بزرگتر است، جز خدا الاهی نیست ، و برای من هیچ پروردگاری جز خدا نیست، حکومت از آن او است، و حمد از آن او است، شریکی ندارد، [از هر عیبی] منزه است، هر چه او بخواهد می شود و هر چه نخواهد نمی شود، خدایا ای صاحب جلالت و اکرام، پروردگار موسی ، عیسی و ابراهیمی که حق را ادا کرد، ای الاه ابراهیم واسماعیل و اسحاق و بعقوب و اسباط، جز تو الاهی نیست، پاک و منزهی ، با آیاتی از تو که برشمردم و به عظمتت و بدانچه که پیامبران از تو درخواست کردند و به این که پروردگار مردم هستی ، پیش از هر چیز بودی و پس از هر چیز هستی، به آن اسمی که با آن آسمانها را نگه می داری که بر زمین سقوط نکنند مگر به اذن تو ، و به کلمات تامه تو که مردگان را با آن زنده می کنی از تو درخواست می کنم که بنده ات فلانی را از شر آن چه از آسمان نازل می شود و آن چه به سوی آن بالا می رود و آن چه که از زمین خارج می شود و آن چه که در آن فرو می رود پناه دهی؛ سلام بر فرستادگان [الاهی]، و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است»

و نیز به خط خود نوشت:

«بسم الله و بالله و الی الله و کما شاء الله و اعیذه بعزه الله و جبروت الله و قدره الله و ملکوت الله هذا الکتاب من الله شفاء لفلان بن فلان

---

[۲۲۹] [زعم صالح انه انفذهما الی ابراهیم بخطه؛ عبارت ابهام دارد و لذا ترجمه تحت اللفظی آورده شد]

ابن عبدک و ابن امتک عبدی الله صلی الله علی محمد و آله» کافی ج ۲ ص ۵۷۱ ح ۱۰.

«به نام خدا و با استعانت از خدا و به سوی خدا و آنگونه خدا خواسته است ؛ و او را در پناه عزت خدا و جبروت خدا و قدرت خدا و ملکوت خدا قرار می دهم؛ این نوشته درمان فلانی پسر فلانی است پسر بنده تو و پسر کنیز تو، دو بنده خدا است؛ رحمت خدا بر محمد و آل محمد»

خوب است که این بیماری که کودکان را خیلی مبتلا می کند از روزهای اول تولد بطور ریشه ای درمان شود؛ به این طریق که کلینی از ابی یحیی رازی از امام صادق ع روایت کرده است که فرمودند:

«اذا ولد لکم المولود ای شیء تصنعون به؟»

«هنگامی که فرزندی برای شما متولد می شود برای او چه کار می کنید؟»

گفتم نمی دانم چه کار کنیم؛ فرمودند

«خذ عدسه جاوشیر فدفه بماء ثم قطر فی المنخر الایمن قطرتین و فی الایسر قطره واحده و اذن فی اذنه الیمنی و اقم فی الیسری تفعل به ذلک قبل ان تقطع سرته فانه لا یفزع ابدا و لا تصیبه ام الصبیان» کافی ج ۶ ص ۲۳ ح ۱؛

«به اندازه یک عدس جاوشیر بگیر و آن را با آب له کن ، سپس در بینی راست دو قطره و در بینی چپ یک قطره بریز و در گوش راستش اذان بگو و در گوش چش اقامه بگو؛ این کار را قبل از این

که نافش را قطع کنی انجام بده که هرگز گرفتار ترس نمی شود و مبتلا به [التهابات] ام الصبیان نمی شود»

شاید منظور از جاوشیر صمغ آن باشد که به اندازه یک عدس در آب حل می شود و در هنگام تولد در بینی کودک ریخته می شود.

داروی ریشه کن کننده برای بیماری ام الصبیان همان داروی شافیه است که در روایت آمده است برای ارواحی که کودکان را مبتلا می کند از قبیل ام الصبیان و ترسی که مادر باردار را هنگام خواب گرفتار می کند مفید است.

ریح البحر

ابنا بسطام از عموی علی بن عیسی نقل کرده اند که گفت به امام کاظم ع از ریح البحر شکایت کردم ، ایشان فرمودند:

«قل و انت ساجد یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رب الارباب یا سید السادات یا اله الالهه یا مالک الملک یا ملک الملوک اشفنی بشفائک من هذا الداء و اصرفه عنی فانی عبدک و ابن عبدک اتقلب فی قبضتک» طب الائمه ص ۱۱۸

«در حال سجده بگو یا الله یا الله یا الله ای بخشنده ، ای پروردگار پروردگاران، ای آقای آقایان و ای معبود معبودها، و ای مالک مالکان، ای پادشاه پادشاهان با شفای خودت مرا از این بیماری شفا ده و آن را از من بگردان که من بنده تو ام و پسر بنده تو ام و در دست قدرت تو حرکت می کنم»

سپس از خدمتشان مرخص شدم و به خدایی که آنها را با امامت گرامی داشت سوگند می خورم که فقط یک بار در سجده ام آن دعا را خواندم و دیگر آن بیماری را احساس نکردم».

ریح البحر حالتی است که انسان هنگامی که سوار کشتی می شود مبتلا به آن می شود و کن است منظور بیماری افراد ساکن ساحل به جهت رطوبت هوا باشد.

ریح الشوکه

درمان ریح الشوکه داروی شافیه است؛ در طب الائمه از ائمه آمده است که آنها این دارو را برای دوستانشان قرار داده اند و این همان دارویی است که شافیه نامیده می شود و غیر از داروی جامع است؛ این دارو برای فلج قدیمی و جدید و لقوه قدیمی و جدید و آبسه شکمی[۲۳۰] جدید و قدیمی و سرفه قدیمی و جدید و کزاز و ریح الشوکه و درد (گردن یا) چشم و ریح السبل که ریحی است که باعث رشد مو در چشم می شود و برای درد پاها و ...طب الائمه ص ۱۲۴ استفاده می شود.

این دارو در بحث داروهای مرکب عمومی مطرح شد و می ماند معنای ریح الشوکه: اقتضای نامش این است که التهابی ناشی از ورود تیغ به داخل چشم یا بدن باشد و روایتی وجود دارد که می رساند این یک بیماری مستقلی است؛ صاحب غریب الحدیث درکتاب خودش از ام غسان نابینا نقل می کند که به او گفتند چه چیز موجب نابینایی تو شد؟ او گفت: ریح الشوکه داشتم و هنگامی که عود می کرد تب می کردم و چشمم درگیر می شد، چهار ماه طول کشید و شبها نمی توانستم بخوابم. غریب الحدیث ج ۲ ص ۹۸۱.

ریح های دیگری هم وجود دارد مانند ریح البواسیر و ریح القولنج و ریح الاذنین و ریح السبل که در چشم مو می رویاند و موارد دیگری که در جای خود مطرح می کنیم.

ریح شابکه

شبک به معنای درهم رفتن و تداخل چیزی با چیز دیگر است ولی در اینجا مراد تشنج است و معنای ریح شابک، التهاباتی است که در بدن یا برخی از اعضا ایجاد می شود و موجب تشنج می شود و گویا انسان در شبکه ای گرفتار شده است که نمی تواند حرکت کند، نظیر التهابات و دردهایی که در کمر ایجاد می شود.

---

[۲۳۰] دبیله

بحث اصلی در اینجا، درمان آن است که روایات دو درمان را بیان کرده اند:

یکم: شنبلیله و انجیر

کلینی از امام کاظم ع روایت کرده است که فرمودند:

«من الریح الشابکه و الحام و الابرده فی المفاصل تاخذ کفی حلبه کف تین یابس تغمرها بالماء و تطبخها فی قدر نظیفه ثم تصفی ثم تبرد ثم تشربه یوما و تغب یوما حتی تشرب منه تماما ایامک قدر قدح روی» کافی ج ۸ ص ۱۹۱ ح ۲۲۱؛

«درمان ریح شابکه، حام، و ابرده[۲۳۱] در مفاصل: دو کف شنبلیله و یک کف انجیر خشک می گیری و روی آن آب می ریزی و در قابلمه ای تمیز آن دو را می پزی ، سپس صاف می کنی ، بعد سرد می کنی و بعد آن را یک روز می خوری و یک روز نمی خوری، تا در مجموع به اندازه یک قدح سیراب کننده از آن بخوری»

تفسیر کلمه حام گفته شد، معنای ابرده هم خواهد آمد، در مورد ریح شابکه که موضوع اصلی در اینجا است روایت بیان کرده است که داروی مرکب از شنبلیله و انجیر آن را درمان می کند ؛ و ظاهرا منظور شنبلیله و انجیر تازه است ولی به دلیل اطلاقش شامل خشک هم می شود چه این که تازه آن دو همیشه زیاد نیست و چه بسا همزمان با هم نباشند زیرا شنبلیله بیشتر در زمستان وجود دارد و انجیر بیشتر در بهار است.

---

[۲۳۱] ریح شابکه: ریحی است که تمام بدن را درگیر می کند و فرد نمی تواند حرکت کند و بر التهاب نخاع و تشنج قابل تطبیق است؛

حام یا خام: به درستی نمی توان تعریفی از آن در روایات پیدا کرد جز این که احتمالا رسوباتی در عروق یا بلغم موجب درد پا می شود و این یکی از تظاهرات این بیماری است؛

ابرده: به معنای سردی است که یکی از تظاهرات آن بیماری رماتیسم مفصلی است و بیماری های سرد دیگری هم از این عارضه ناشی می شود.

دستور العمل این است که هر دو در آب قرار بگیرند و پخته شوند تا جا بیفتند سپس صاف شوند و تفاله جدا شود و فقط آب آن بماند، و بیمار یک روز بخورد و یک روز نخورد و این را ادامه بدهد تا به اندازه یک قدح کامل بشود؛ قدح ظرفی است که بزرگسالان از آن می نوشند و قید رَوِیّ (سیراب کننده) قرینه ای است بر این که قدح بزرگی مورد نظر است که وقتی کسی از آن بنوشد سیراب می شود و نیازی به نوشیدن بیشتر ندارد و این کنایه از بزرگی آن است؛ یعنی این قدح بزرگ را در تمام روزها می نوشد و معنایش این نیست که هر بار می نوشد کاملا سیراب شود چرا که این دارو است [نه غذا که زیاد بنوشد][۲۳۲].

دوم: سعوط عنبر و زنبق

ابنا بسطام نقل می کند که جابر بن حسان صوفی به امام صادق ع نامه نوشت و گفت: ای فرزند رسول خدا ص! ریح شابکه از فرق سر تا نوک پا مرا مبتلا کرده، برای من دعا بفرمایید، امام ع دعا فرمودند و برایشان نوشتند:

«علیک بسعوط العنبر و الزنبق علی الریق تعافی منها ان شاء الله»

طب الائمه ص ۷۰،

«از سعوط[۲۳۳] عنبر و زنبق ناشتا استفاده کن که ان شاء الله خوب می شوی»

این کار را کردند و گویا از بند آزاد شد.

معنای این روایت ظهور در تشنج دارد زیرا درگیر شدن کل بدن را ذکر کرده است چنانکه سعوط را داروی آن معرفی کرده است دارویی که داخل بینی وارد می شود و در کتاب طب، «الزیبق» و در

---

[۲۳۲] [استاد معتقدند این ترکیب هر روز باید تازه تازه پخته شود و خورده شود نه این که بار اول مقدار زیادی درست شود و هر روز از آن خورده شود؛ دیگر این که تقریبا هفت روز از این آب خورده شود (چهار بار به فاصله یک روز در میان). منبع: فایل صوتی تدریس این بحث]

[۲۳۳] [گفته شد که منظور از سعوط ریختن دارو در بینی است که به حالت های مختلف روغن و پودر و آب جوشیده گیاه ریخته می شود]

بحار به نقل از طب «الزنبق» آمده است و بعید است زیبق مورد نظر باشد زیرا یک ماده سمی است، در حالی که زنبق یک نوع گل است.

ابرده

گفته شده ابرده در درون بدن است و بیماری معروفی ناشی از سردی و رطوبت است که موجب سردمزاجی جنسی می شود (همزه آن زائده است [برده بوده که یک همزه اضافه شده و ابرده شده])، ولی در مورد بعضی از داروها آمده است که برای ابرده در مفاصل مفید است ؛ و معلوم می شود که اختصاص به داخل بدن ندارد ؛ و سردی کل بدن هم نیست و با آثار رطوبت نظیر رماتیسم و ... نسبتی دارد؛

و گفته شده سردی درون و مفاصل است و بیماری معروفی است ناشی از غلبه سردی ؛ برای ابرده درمانهایی وجود دارد:

یکم: انجیر

از پیامبر ص روایت شده است که فرمودند:

«کلوا التین الرطب و الیابس فانه یزید فی الجماع و یقطع البواسیر و ینفع من النقرس و الابرده» مکارم الاخلاق ص ۱۷۳

«انجیر بخورید ، تازه و خشک آن را؛ که مباشرت را زیاد می کند، بواسیر را قطع می کند و برای نقرس و سردی خوب است»

دوم: داروی شافیه

در موردش گفته شده هنگامی که پانزده ماهه شد برای سحر و حامه و ابرده و ارواح مفید است. طب الائمه ص ۱۲۷

سوم: عوذه با آب باران

روایت شده است : برای فلج و قولنج و خام و ابرده و ریح و هر بیماری ای، این موارد خوانده می شود: ام القرآن ، قل هو الله احد و معوذتین؛ و سپس بنویس

اعوذ بوجه الله العظیم و عزته التی لا ترام و قدرته التی لا یمتنع منها شیء من شر هذا الوجع و من شر ما فیه و من شر ما اجد منه ،

از شر این بیماری و شر آن چه در آن است و شر آن چه از آن می کشم به وجه عظیم خداوند و عزت بی گزند و قدرت بلامنازع او، پناه می برم

این ها را بر روی کتف [گوسفند] یا صفحه [چوبی] بنویسد و با آب باران بشوید و ناشتا و هنگام خواب بخورد که ان شاء الله خوب می شود. مکارم الاخلاق ص ۳۸۳

برودت[۲۳۴]

منظور از برودت سردی درون است که ناشی از زیاد غذای سرد خوردن یا هوای سرد یا زیادی بلغم یا دلیل دیگر است ؛ و ضد گرمی درون است که با غلبه مره و ... به هیجان می آید؛ و بدن دائما یا سرد می شود یا گرم می شود که هر کدام علتهای زیادی دارد و برای هر کدام نشانه هایی است؛ روایت شده است که تندی از گرمی است ، بی خیالی از سردی است، اگر خشکی بر او غلبه کند دچار قساوت می شود و اگر رطوبت غلبه کند نرمی او خواری می شود و اگر گرمی بر او غلبه کند تندیش بی عقلی می شود و اگر سردی بر او غلبه کند حلمش مشکوک و احمقانه می شود و اگر اخلاطش معتدل باشد و با هم برابر باشند و فطرتش راست باشد در امور قاطع می شود و عزمش حلیمانه می شود و نرمی اش در کنار تندی خواهد بود و اهل بردباری ...» علل الشرایع ج ۱ ص ۱۱۱.

[۲۳۴] [تفاوت ابرده و برودت در این است که در اولی رطوبت هم زیاد است ولی در دومی تاکید روی سردی زیاد است]

معروف است که بیماری های ناشی از سردی، صعب العلاج اند و نیاز به درمان و مراجعه به طبیب دارند ؛ در حالی که گرمی و هیجان آن با چیزهای سرد و مرطوب در دسترس مانند انار و خیار و .. درمان می شوند.

از کلام امام صادق ع خطاب به طبیب هندی –و گرم را با سرد و سرد را با گرم درمان می کنم- برداشت می شود که بیماریها، برخی سرد و برخی گرم اند و سردها با داروهای گرم درمان می شوند.

این اعتقاد دائمی مردم است که سردی، علت غالب بیماریها است، و از پیامبر ص هم روایت شده است که فرمودند:

«اصل کل داء البروده کل و انت تشتهی و امسک و انت تشتهی»

طب النبی از مستغفری ، ص ۱۹؛ [۲۳۵]مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۲۲۴ ح ۱۹۶۵۷.

«ریشه هر بیماری سردی است؛ هنگامی که اشتها داری بخور و هنگامی که هنوز اشتها داری دست از غذا بکش»

بعضی معتقدند که در اصل، عبارت روایت، «برده» است و نه «بروده»، و برده همان تخمه [پرخوری و بیماری ناشی از آن] و سردی معده است که دیگر غذا را هضم و آماده استفاده نمی کند، و قرینه اش کلام «در حالی بخور که اشتها داری» است که این عبارت ارتباطی با سردی کل بدن ندارد و با پرخوری و سردی معده ارتباط دارد و مویدش هم این است که معده خانه بیماری است.

ولی من بعید نمی دانم که پرخوری و بیماری حاصله، یکی از علل سردی باشد چرا که اختلال عملکرد معده و دستگاه گوارش مانع رسیدن مواد غذایی به بدن می شود و به دنبالش سردی ایجاد می شود.

۲۳۵

آن چه حائز اهمیت است شناخت مواردی است که سردی را درمان می کند و از بین می برد که عبارتند از:

۱. خربزه

از پیامبر ص روایت شده است که فرمودند:

«علیکم بالبطیخ فان فیه عشر خصال هو طعام و شراب و اشنان و ریحان و یغسل المثانه و یغسل البطن و یکثر ماء الظهر و یزید فی الجماع و یقطع البروده و ینقی البشره» طب النبی ص ۲۷.

«بر شما باد به خربزه که ده خاصیت دارد: غذا است، نوشیدنی است ، شوینده است، خوشبو است، مثانه را می شوید، شکم را می شوید، آب کمر را زیاد می کند و مباشرت را می افزاید و برودت را قطع می کند و پوست را پاکسازی می کند»

شاید هم منظور هندوانه باشد. [اعراب به هندوانه خربزه سبز می گویند]

۲. آب باران

در بخش درمان با آب ها بحثش مطرح شد، و در مورد آن روایت شده است که خداوند از کسی که این آب را بنوشد تمام بیماریها را دفع می کند ... و سردی و پروستات (حصر البول) را برطرف می کند.

۳. بادنجان

به دلیل این که در تعدادی از روایات آمده است که

«حار فی وقت الحراره و بارد فی وقت البروده» کافی ج ۶ ص ۳۷۳؛ محاسن ج ۲ ص ۷۵۹ ؛ طب الائمه ص ۱۳۹

«زمانی که باید گرم باشد گرم است و زمانی که باید سرد باشد سرد است»

منابع:

تبریزیان، عباس (۱۳۹۲) ؛ **دراسه فی طب الرسول المصطفی (الامراض)**؛ مشهد: انتشارات سنبله؛ چاپ دوم؛ جلد ۱

تبریزیان، عباس (۱۳۸۵)؛ **دراسه فی طب الرسول المصطفی (العلاج العام)**؛ مشهد ؛ انتشارات دارالاثر؛ چاپ دوم؛ جلد ۲

تبریزیان، عباس (۱۳۸۶) ؛ **دراسه فی طب الرسول المصطفی (العلاج الخاص و الوقایه)**؛ مشهد ؛ انتشارات سنبله؛ چاپ دوم؛ جلد ۳

تبریزیان، عباس (۱۳۹۳) ؛ **دراسه فی طب الرسول المصطفی (ارشادات الرسول المصطفی فی الصحه و طول العمر)**؛ مشهد ؛ انتشارات سنبله؛ چاپ دوم؛ جلد ۴

مستغفری، **طب النبی ع** (۱۳۷۸) ؛ به کوشش محمد خلیلی؛ قم، انتشارات مومنین؛

ابنا بسطام، عبدالله و حسین (۱۳۸۸)؛ **طب الائمه ع**؛ با تحقیق و مقدمه محمد مهدی سید حسن خرسان و ترجمه حسین صابری؛ مشهد؛ عروج اندیشه؛ چاپ دوم

زرقانی، حسن (۱۳۹۵)؛ **نسخه های پیشگیری و درمان آیه الله تبریزیان**؛ قم؛ انتشارات سربداران؛ چاپ دوم؛ ج ۱

زرقانی، حسن (۱۳۹۵)؛ **نسخه های پیشگیری و درمان آیه الله تبریزیان**؛ قم؛ انتشارات سربداران؛ چاپ دوم؛ ج ۲

زرقانی، حسن (۱۳۹۵)؛ نسخه های پیشگیری و درمان آیه الله تبریزیان؛ قم؛ انتشارات سربداران؛ چاپ دوم؛ ج ۳

زرقانی، حسن (۱۳۹۵)؛ **نسخه های پیشگیری و درمان آیه الله تبریزیان**؛ قم؛ انتشارات سربداران؛ چاپ دوم؛ ج ۴

شبر سید عبدالله (۱۳۸۹)؛ **طب الائمه علیهم السلام**؛ ترجمه عباس پسندیده؛ قم؛ نشر حدیث مهر

محمدی ری شهری (۱۳۹۲)؛ **دانش نامه احادیث پزشکی**؛ ترجمه حسین صابری؛ قم؛ سازمان چاپ و نشر دارالحدیث؛ چاپ سیزدهم؛ جلد یک

محمدی ری شهری (۱۳۹۲)؛ **دانش نامه احادیث پزشکی**؛ ترجمه حسین صابری ؛ قم؛ سازمان چاپ و نشر دارالحدیث؛ چاپ سیزدهم؛ جلد دو